باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

فاقد فیش شد

شماره ثبت: ۷۴۳۱

رده‌بندی دیویی: ۱۳۶۲ س ۴۴۷ هـ ۹۵۵

سرشناسه: هدایت، رضا قلی بن محمد هادی، ۱۲۱۵-۱۲۸۸ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: سیاق التواریخ

کاتب: تاریخ کتابت: ۱۲۶۲ ق

محل نشر: [تبریز] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۶۲ ق

صفحه شمار: [۳۱۷ ص] مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷ X ۱۳ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: حاج عماد تاریخ ثبت: تیر ۱۳۱۰

یادداشتها:
۱. اسکن تهیه شد.

موضوع(ها):
۱. ایران - تاریخ

شناسه(های) افزوده: الف. عماد فهرستی، محمد، واقف.
ب. عنوان.

فهرستگار: اسدزاده. تاریخ فهرستگاری: شهریور ۸۹

فهرست

تاریخ پادشاهان عجم که در ملک ایران سلطنت کرده اند ۱

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار انارالله برهانه

عدد ... سفر از مدت سلطنت ...

سلاطین که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

... مدت سلطنت ...

پیشدادیان ...

... مدت سلطنت ...

که بعضی از ساسانیان معاصر حضرت خاتم الانبیاء بوده اند

ملوک عرب که با ایران ... بوده اند

ملوک عرب که در عراق عرب و شام و یمن سلطنت کرده اند

... طبقه ... السفر مدت سلطنت ...

... از بابت پیشدادیان ...

بعد از ظهور اسلام

... مدت ...

از زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء و خلافت خلفای اربعه بالتمام خاتمه امام حسن صلوات الله و سلامه علیه

از ابتدای خلافت بنی امیه الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار

... بنی امیه ... خلفای بنی عباس ...

معاصر خلفای بنی عباس

معاصر سلاطین مغول که ...

معاصرین سلاطین مغول

معاصرین سلاطین گورکان

افاغنه که در عهد سلاطین صفویه در بعضی از ایران استیلا یافته

خوانین قاجار که معاصر کریمخان بوده اند

خوانین زند که معاصر آقا محمدخان بوده اند

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموال ۵۹۲۴

مغول قبه

سلاطین مغول ترک طوایف تحاریر

ایشان

طبقه

المقرر

کورکانیه

کورکانیه هجرین

المقرر

صفویه

افاغنه

افشاریه

زندیه

نادر شاه

وحکام این قاجار سوای حضرت محمد شاه که حاضره

نوشته میشود

در احوالات محمد شاه قاجار

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت صفویه شاه قاجار

رساله بر هانه

مدت سلطنت

قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

پیشدادیان | کیانیان
اشکانیان | ساسانیان

بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

قبل از هجری | بعد از هجری الی انتهای ...

زمان نبوت حضرت خاتم الانبیا

و خلافت خلفا ...

جناب خاتم الانبیا | امیر المؤمنین علیه التحیه و الثنا

جناب امام حسن

بعد از خلفای بنی امیه الی انتهای دولت ...

بنی امیه | بنی عباس

صفاریه | قاجاریه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازرسی شد

۴ سلاطین که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

نفر ۱ [illegible]

پیشدادیان وغیره

نفر [illegible]

پیشدادیان

ملوک طوائف

ع طبقه نفر ۱

کیانیان

ساسانیان

معاصر حضرت خاتم الانبیا [illegible]

معاصر حضرت خاتم الانبیا خلفاء ثلثه [illegible]

شیرویه

اردشیر

شهرآزاد [illegible]

پوران دخت

آزرمی دخت

فرخ زاد

یزدگرد

معاصر خاتم الانبیا [illegible]

ملوک عرب که در [illegible] ان وارد [illegible]

طبقه نفر [illegible]

الثقر [illegible]

ملوک عرب که در عراق عرب و شام و یمن سلطنت کرده اند

ع طبقه [illegible] نفر

بنی لخم

غسانیه

حمیریه یمن

[illegible]

جلد

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلیشاه قاجار

انار الله برهانه

پیشدادیان کیانیان

ساسانیان

طوایف طبقه

ده ماه

سلاطین پیشدادیان وغیره

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

مصنف
تاریخ پادشاهان عجم
از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای
دولت شمس شاه قاجار
سلاطین که در ظهور اسلام سلطنت
نمودند از پیشدادیان
مدت سلطنت سال

مدت سلطنت ... سنة

کیومرث سنة مدت سلطنت

پیشدادیان

کیومرث ابن قیبان بن انوش بن شیث بن آدم نخستین سلاطین جهان و اولین ملوک پیشدادیان است قبل از فرزندان آدم هم کسی بر مسند سلطنت متمکن نشد بعضی از مورخین او را آدم می‌دانند و بعضی از نسل نوح و برخی از نسل صلب آدم و طایفه او را اقیبان پسر انوش بن شیث و فرقه از اولاد سام پسر نوح می‌دانند و این قول اخیر و اصح است چه بعد از طوفان بجز نوح و سه پسر او کسی در روی زمین نماند جمله از ملوک جهان چنانکه فردوسی گوید نخستین خدیوی که کشور گشود سر تاجداران کیومرث بود معاد در الکشاه خوانندی چو از کل افسرده در کل پادشاه شد سی هزار سال عمر کرد و پوست حیوانات پوشیدی و در غارها مقام کرده بعزلت کوشیدی

آثار
اصطخر فارس شهر و بارو مدت سلطنت
شهر بلخ شهر اردبیل
اخراج آهن و لجام و یراق سواری
و استر و رشتن و بافتن

حصّه

تاریخ پادشاهان عجم قبل

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دوره

جمیع شاه قاجار

سلاطین که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

طبقهٔ اولی

پیشدادیان

پادشاهی هوشنگ ابن سیامک کیومرث نام او مهلائیل بود بعلت کثرت داد و دانائی و خرد مندی

بهوشنگ ملقب شد بعضی او را مهلائیل بن انوش گویند قلبان پدر اوست دیگر کیومرث عجا

از قلبان ... عمرش نهصد سال بعدل و داد گذشته و در عهد او خلایق آسوده بودند

و در وقتی تمام در عالم پدید آمد اول کسیکه تاج بر سر نهاد او بود باعتقاد قدمای عجم پیغمبر بوده از عادت

معدلت پیشداد لقب یافته کتابی در حکمت الهی نوشته که از اجاودان گویند اول کتاب

ی که در عالم تصنیف شده بود آن بود که بزبان سریانی است در ایام خلافت ... حسن

ابن سهل آن را بعربی ترجمه کرده اخیرا بالفعل موجود است و تصانیف ... و قصاید ...

دارد و ... اول پادشاهی که در موعظه سخن گفت او این بود بر آن دوره گشته

آثار

شهر شوش از بلاد مشهوره ... شوشتر

شهر کوفه بعضی از ... فارس

مدت سلطنت

اختراعات پوشیدن از پوست روباه سمور و سنجاب

و طرز قاقم دوختن از ... و فلزات ... ابزار

و سنگ را ... آمیختن بجهت محافظت ...

تعیین نمودن تا بحضور ایستاده ...

باشند درخت بریدن و تخته و درب و پنجره ساختن و ...

در ... جهت ... ساختن

۲ ٤ ۱

بقیه ما

طهمورث دیوبند

طهمورث ابن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعضی از اولاد هوشنگ میدانند لقب دیوبند بوده چه بقصاص خون سیامک و هوشنگ جد و پدر با دیوان حرب نموده بسیاری از دیوها را بکشت و همیشه با دیوان غالب بود و در یک روز یکهزار و چهارصد و هشتاد دیو را بقتل آورده و بسیاری اسیر نموده بکارهای صعب سنگکاری و بعد از این قسم ربع مسکون بتصرف او در آید و معموری تمام در جهان پدید آید در زمان قحطی عظیمی روی داد حکم کرد جمیع متمولان بطعام شبانه قناعت کرده خورش چاشت خود را بفقرا دهند و خود در نزد او نهند که کسی از فاقه نمرد و رسم روزه داشتن از آنجا اول کسیکه خط فارسی نوشت او بود لقب دیگرش زیناوند بعضی تمام سلاح ... عمرش هشتصد سال است و زمان سلطنتش سی سال بیست در زمان او بیوراسپ پیدا شد آثار و اختراعات او بموجب تفصیل است

مدت سلطنت

آثار

رَی — طبرستان — اصفهان — کهن دژ مرو

آمل — نخجوان — نیشابور — سمنان

اختراعات

بر ستور و استر بار کردن و باز و شاهین شکار را آموختن و از کرم ابریشم برآورد و لباس کردن

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

طبقه

تاریخ پادشاهان   فهیم نامه

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت ساسانیان که بعد از ظهور اسلام سلطنت ایشان
طبقهٔ اول پیشدادیان

۱ جمشید

جمشید بن طهمورث باعتقاد بعضی برادر طهمورث است و گویند طهمورث فرزند او است
برخی برادرزاده طهمورث میدانند و بر حنیفه مروی که وی پسرزاده ارفخشد بن سام بن
بالجمله نام او جم و لقب او جمشید چون از خورشید صورت روشنی از روی او میدید خورشید لهذا او را
جمشید نام کردند بر اقالیم سبعه فرمانفرما شد و طوایف جن و انس را مسخر کرد و بتعبیهٔ ایوان
عمارات پرداخت مردم چهار قسم کرده و بسیاری کری و صنعتها مشغول ساخت ارباب
علم و اصحاب قلم و سپاه و خدم رعیت و اهل فلاحت پیشه داران و صاحبان صنعت آهن و سنگ
پیروان آورده و آلات حرب و کارفرما ساخت علم طب در زمان او آغاز کردند در عهد او مدت
سیصد سال در قلمرو او از مشرق تا مغرب عالم نبود کسی بیمار شده بمرگ طبیعی نمرد
بقولی هشتصد سال بت پرستی در زمان او غلبه کرد بعد از هشتصد سال از سلطنت سودای
حماقت بر دماغش غالب شده دعوی خدائی کرد و بصورت خود بتها تراشید و باطراف
عالم فرستاد تا خلق بعبادت او مشغول باشند بقولی شانزده عام دیگر بتوجه بادشاهی
حق کرد و بزرگان ایران از آن برآشفته ضحاک ضیمر را از یمن آورده پادشاه کردند جمشید هزار
کرده بالآخره بدست ضحاک کشته شد بالجمله در زمان سلطنت بتجربه و امتحان مفردات
ادویه پرداخته طبیعت از شناخت عود کرد انواع طیب بالضمام او ظاهر شد

آثار

عمارات اصطخر فارس شهر ... قنطره ... فرات ... شهر طوس

اختراعات بازار و حمام و حصار و جامه و ابریشم
از کرم برآوردن و بافتن و رشتن و شراب انگور
و زرد ساختن و ریحان انداختن از دست

مدت سلطنت ۷۰۰ سال

بقولی ... سال

ضحاک بن مرداس بن زنگباده بن باسمروه بن مرداس بن سیامک کیومرث است
بقولی برادرزاده شداد و ضمیر است که بهشت ساخته بود برادر حی خواهرزاده جمشید
و برادرزاده شداد و بعضی او را برادرزاده جمشید میدانند و برخی از نسل عاد و ثمود شمرند
او را پور اسب خوانند یعنی صاحب ده هزار اسب و چون ده عیب داشت تازیانش
او را [..] ده هزار اک گفتندی یعنی ده عیب بت کری کوتاه قدمی پیشه گری
پرخوری [..] ده اک را معرب کرد ضحاک شد ظالمی بود سفاک و ستمگری
پدر را بکشت و اول کسی است که از او [..] قبل [..] بود و سفله گان را برکشید و سخن
از بوسه ابلیس [..] بر دوشش دو مار بر رسته [..] دو [..] دو مار [..] هر روز دو مغز
مردم سر [..] او را [..] یافت و روزی دو نفر آدم میکشت [..]
شمار کشته شده [..] کاوه [..] فریدون را [..] بشاندند و به بیت المقدس [..]
ضحاک را گرفته دوال [..] تا [..] و در حدود کوه دماوند دست او را
و حبس ساخت [..] سال سلطنت [..] هزار [..]

السلام

تاریخ پادشاهان عجم ...
از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت
[illegible]
... [illegible] ...

فریدون بن آبتین اثفیان از نسل جمشید بود با مدد کاوه آهنگر اصفهانی ضحاک را
را گرفت آن پوست را که کاوه در وقت آهنگری از پیش میگرفت در روز خروج بر چوب کرده
بود بر خود مبارک شمرده درفش کاویان نام نهاد و تا زمان عمر الخطاب هر پادشاه که
بود جواهری بر آن می افزود تا وقت فتح قادسیه بدست عرب افتاد و بر لشکر تقسیم کرد
آنچه کاوه چند سال کرد معموره آفاق بر او بجهاز از معاونت او پرداخت فریدون اصفهان را
بالاقطاع داد فریدون را سه پسر بود سلم و تور و ایرج مادر سلم و تور خواهر ضحاک
بود و دختر او و مادر ایرج از احفاد جمشید مملکت روم را بسلم داد و ترکستان به تور
و واسطه عقد عالم یعنی ایران را ایرج برای ذخیره گذاشت برادران حسد بردند بمخالف
پدر برخاستند و بحیله و مکر ایرج را بقتل آوردند فریدون دختر ایرج را به پسر خود
داد منوچهر متولد شد بالجمله فریدون پادشاه عظیم الشان و عادل بوده است فرمان
میگذاشت و آثار او بموجب تفصیل است

زمان فاروق	نیک سوار شدن	مدت سلطنت
خورانیدن جهانیدن	خندق و ربع بر شهر ساختن	

... [illegible] ...

مال ... رشیدی
[illegible]

منوچهر ... مدت سلطنت او صد و بیست سال

منوچهر ابن منوچهر بن فریدون بعد از فریدون پادشاهی برو مسلم شده با اتفاق
قباد بن کاوه و کودرز لشکر آراسته بکین خواهی ایرج با سلم و تور محاربات عظیمه
کرده هر دو را بکشت پس از فتح کردن کشان عالم سر رشته فرمان او نهاده در آن
ایام جزئیات و کلیات امور سپاهی و رعیت در کف کفایت سام ابن نریمان
والد رستم جهان پهلوان که نشدی کابل و زابل و هند در اقطاع سام بود در آن ایام از زوجه
سام پسری متولد شده که موی و ابروی او سفید بود جهان پهلوان از این صورت آشفته
فرمود تا او را در کنار رود هیرمند انداختند ... بعضی حکیم سیمرغ نام آن طفل را برداشته
تربیت مینمود تا بسن رشد رسید سام مطلع شده نزد حکیم رفت و به مهد معذرت کرده
پسر را بخانه آورده ... بنابر آنکه در ... زرام او کردند زال بکابل رفته
بود بر دختر مهراب کابلی ... نام عاشق شده و سام را از حال خود مخبر ساخته
در تزویج او مبالغه نمود سام از منوچهر رخصت طلبید چون مهراب از تخم ضحاک بود منوچهر
بیخبر شده لاجرم منجمین بحکم منوچهر طالع تزویج را ملاحظه کرده گفتند که
از ایشان فرزندی متولد شود که عرصه عالم را به تیغ خود مسخر کرده منوچهر رخصت داد
رستم از ایشان متولد شد بالجمله چون ایام دولت منوچهر شصت سال رسید
افراسیاب جنگ او کرده بعد از محاربات تا دی صلح کرده باز گشت آثار و اختراعات
او بموجب تفصیل است

آثار بهره و راست را احصا کرده بعراق آورده

اختراعات ... رسمها ...
و ... رود ... در بیشه
و کوه ... و ...

مدت سلطنت ...

... ۱۲۰

تاریخ پادشاهان عجم قبل از ظهور اسلام

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دوره
سلاطین که بعد از ظهور اسلام سلطنت نموده اند

۱۳ نوذر بن منوچهر بعد از پدر بر سریر سلطنت نشست چون منوچهر دنیا را وداع نمود در اواخر
جهان که برای تدبیر و اعتدال آمده بود روی باختلال آورد زیرا که نوذر از عهده معظم
امور جمهور بیرون نتوانست آمد فرومایگان را بر کشیده اعیان و اشراف را از نظر خود
انداخت لهذا اعیان مملکت کردن از اطاعت او [illegible] شد این خبر بترکستان رسید
پشنگ که از احفاد تور بن فریدون بود دلیر خود افراسیاب را باره متوجه ایران ساخته
محاربه شد نوذر بهمراه سام بر افراسیاب چند مرتبه ظفر یافت بار دیگر که سام
وفات یافت افراسیاب بایران آمده بعد از محاربات بسیار نوذر اسیر و بدست
افراسیاب کشته شد

ایام سلطنت مستقره ۷ عام

افراسیاب ترک

مستقرا ۱۲ عام

افراسیاب ابن پشنگ داد سیم بن تور بن فریدون اگر چه در تعداد سلاطین
ایران نبوده ولیکن چون مدت دوازده سال بر ایران استیلا یافت لهذا
نوشته میشود با انجمله چون سام وفات کرده بود افراسیاب بنا بر آن آمده نوذر را
بکشت و ایران را غارت کرده خرابی بسیاری نمود و انهدام
عمارات و ویرانی قنوات و قطع اشجار سعی بلیغ نموده در آن روز
پسر زال او را از مملکت بیرون کرده پادشاهی را به زو بن طهماسب داد مدت
سلطنت مستقرا ۴ عام

۱۲ زو بن طهماسب بن منوچهر بعضی او را زاب نوشته اند برادرزاده فریدون میدانند
در هشتاد سالگی بعد از زال پادشاه شد و در عمارت مملکت سعی نمود بقولی در مدت
هفت سال و بروایتی در مدت سلطنت خود که پنجاه بود افراسیاب را از ایران برداشت
تا آنکه ایران معمور شد و با افراسیاب مصالحه نمود قرار دادند که آرش نام حکیمی سپا
هی در سر کوه دماوند تیر اندازد در هر موضعی که فرود آید سرحد مملکت ایران و توران
باشد آرش از چوب تری تیر مجوف ساخته مجوف آن را از سیماب و ادویه دیگر
پر کرده بر عقاب پران بر نشاند وقت طلوع آفتاب در مقابل آفتاب انداخت آن تیر تا
وقت زوال حرکت در صحرای بادقیس فرود آمد چون آفتاب در سمت الراس ایستاد
بقوت ادویه بحرکت آمده وقت غروب قریب برود جیحون بر زمین آمد لهذا آنجا
سرحد ایران و توران شد بعضی از مورخین این قضیه را در زمان منو
چهر و جمعی در عهد کیقباد نوشته اند بالجمله زو بن پادشاهی را به پسر
گشتاسب داد و خود منزوی شد

[illegible]

صفحه ۱۵

تاریخ پادشاهان عجم ... طبقهٔ ثانیه

در اسامی سلاطین کیان ... از اشهار ... دولت

سلاطین کیان ... از ... اعلام سلطنت ...

سلطنت ... صد و ...

... الى

ذکر سلطنت کیقباد مدت سلطنت سنه ۱۲۰

کیقباد بن زو بن طهماسب بن منوچهر بعضی او را پسر زاب بن زو بن طهماسب دانند و بامداد زال و رستم ایران را از دست افراسیاب گرفته پادشاه شد و ده یک خراج لشکر نهاد و چون پهلوانی را که در آن زمان امیر الامرائی باشد بر رستم داد بعضی گویند با افراسیاب صلح نموده مقرر شد که آرش نام که مرد پیر در علم شعبده ماهر و بی نظیر بود تیری از او بهر کجا که برسد سرحد ایران و توران آنجا باشد بعضی از مورخین گویند این مقدمه در زمان زو بن طهماسب واقع شد چنانکه ذکر شد بالجمله کیقباد پادشاهی عظیم الشان و مدت سلطنت کیقباد را صد سال نیز گفته اند دار الملک اصفهان بود

... ذکر سلطنت کیکاوس ... سنه ۱۵۰

کیکاوس بن کیقباد بعضی او را پسر کیفنه بن کیقباد گویند ... گفته اند و او پادشاهی بود ... و کم درک و بیهوش بود بمازندران رفته بدست دیو سفید گرفتار شد دیو سفید او را بعلم سحر کور کرده رستم از راه هفت خوان بمازندران رفت او را خلاص کرده پادشاه مازندران را بکشت و دیو سفید را بقتل آورد دیگر باره بمازندران رفته گرفتار شد باز رستم لشکر کشیده با پادشاهان هاماوران در دوم ... جنگ کرده ایشان را کشته کاوس را نجات داد بعد از آن کاوس بفریب شیطان هوس رفتن باسمان نمود ... عبارت از دست

سـ ۱۴۲

لهراسب بن شاه ابن کی ابن کیقباد چون کیخسرو را پسر نبود پادشاهی را
باو داد و بر دل اکابران گران آمده اعتراض کردند لهراسب
بعد از استقلال دیوان و عرض لشکرها مستوفیان و اصحاب
دیوان نصب نموده و لشکر ترتیب داد و امرا را بر تخت زرین
نشاند و بجهت خود سراپرده زد و پسرش گشتاسب را هوس
سلطنت کرده بود پدر دختر قیصر را بنکاح در آورد و بسیاری از
ملک پدر بر مملکت قیصر افزود و قیصر با قوای گشتاسب قصد ایران کرده
لهراسب تاج زرگین را مصحوب زریر پسر خود بروم پیش گشتاسب
فرستاده او را بایران آورده باو تفویض و خود بشهر بلخ منزوی گشته
بعبادت مشغول شد بعد از مدتی از جانب نبیره افراسیاب
ببلخ آمده او را بکشت ۱

۱۲۴۲

مطلب

تاریخ پادشاهان عجم قدیم ...

از ابتدا کیومرث الی انقراض آن سلاطین که ذکر آن از قصص و تواریخ معلوم کرده اند [illegible] اول فصل

طبقه اول ... پیشدادیان

گرشاسب ابن زو بن طهماسب بقولی برادرزاده زو بن طهماسب است که بعد از او پادشاه شد مادر او دختر ابن بنیامین پسر یعقوب ع در حیات پدر پادشاه شد و افراسیاب بار دیگر بنابر آن آمده با او جنگ کرده در آنجنگ کشته شد

تمام

کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس در توران از دختر افراسیاب فرنگیس بهم رسید بعد از قتل پدر پرستش سیاوش مخفی شده چون بالجمله بحد بلوغ رسید گیو پسر گودرز اصفهانی بتوران رفته او را با مادرش بایران آورده کیخسرو از زابل با ایران و پسر لشکر افراسیاب کار با تدبیر و قصه شده همراه کیخسرو چون از دریا گذشت بالجمله کیخسرو لشکر بجنب افراسیاب فرستاده میان ایشان بارها جنگ واقع شده از طرفین ظفر و هزیمت میشد و در این حکایات شجاعت رستم مشهور است آخر الامر افراسیاب هزیمت شده حلوم را گرفته بدست کیخسرو داد تا او را بقصاص پدر بقتل رسانید خود منزوی شد و ولایت را در عهد خود بلهراسب داد و از سخنان اوست سعادت در مساعدت قضاست گویند سلیمان ع قصد او کرده و بکوه بحیث و در بلخ منزوی و منزوی شده هلاک شد

تمام

۱۸ گشتاسب بن لهراسب در شهر بلخ تاج و نگین بدو رسید بپادشاهی نشست پادشاه بسیار
بود عالیقدر اما او را خطائی افتاد که دین زردشت که از تلامذهٔ ارمیا پیشوای
گران بود پذیرفت و زردشت دعوی پیغمبری میکرد کتابی آورده او را زند نام
نهاد و ملت مجوسی شایع شد ارجاسب بن بهمن بن افراسیاب را
که پادشاهی توران بدو بود بدین مجوس دعوت کرده ارجاسب برآشفته
شد با سپاه گران متوجه تسخیر ایران شد زردشت بدست یکی از اهل شیراز
بعد از قتل زردشت در دعوای ارجاسب برادر گشتاسب بود نسبت شجاعت
پسرش اسفندیار بعد از هزیمت ارجاسب اسفندیار بعراق آمده هوس سلطنت
نزد گشتاسب او را مجوس ساخته خود بدیدن رستم بسیستان رفت
ارجاسب چون از حبس اسفندیار اطلاع یافت فرصت یافته متوجه بلخ و لهراسب را
بکشت و آتشکده را خراب کرد و هشتاد نفر از علماء مجوس را آتش زده
بسوخت و دختران لهراسب را اسیر کرده بترکستان فرستاد گشتاسب بجنگ
او رفته اکثری از پسران او بسیاری از برادران او اسیر و کشته شده ناچار جاماسب اسفندیار را
بسلطنت فرستاد اسفندیار آمده آتش در خرمن هستی ترکان زده و از راه هفت
خوان بترکستان رفته ارجاسب را بکشت خواهر خود را با فرزندان اعزت داده بعد از آن گشتاسب
او را بجنگ رستم فرستاد تا کشته شود گشتاسب از کشتن اسفندیار پشیمان شده سلطنت را
به بهمن پسر اسفندیار داده خود منزوی شد

تاریخ پادشاهان عجم

بهمن بن اسفندیار
اردشیر دراز دست

بهمن بن اسفندیار گشتاسب بحکم وصیت جد بر سریر سلطنت پادشاهی بود با عدل
و داد و ابواب احسان بر روی خلایق گشاد و اول کسیکه نام خدا بر مکتوب
نوشت او بود و دست تصرف باکثر معموره عالم دراز کرده از این جهت او را اردشیر دراز
دست گویند و بکین پدر که بدست رستم کشته شده بود دیگر خاندان رستم رفت بعد از محاربات
عظیمه فرامرز پسر رستم و اقارب و عشایر رستم را بقتل آورد و زال را در حبس ابدی محبوس ساخت
و پس به شفاعت ارکان دولت اطلاقش نمود و چون رستم قبل از آن بمکر و حیله
شغاد برادر خود ... هلاک شده بود دیگر بهمن از این ظالم دست
نکشید از نسل ابراهیم بن سلیمان ... بود ساسان نام و دختری همای نام
داشت خود را بحبال نکاح درآورده همای از پدر آبستن شد همای را ولیعهد کرده ساسان محروم
گشت ساسانیان از ننگ قلندری اختیار کرده بعبادت مشغول شد لهذا کیانیان
ساسانیان را ساسانیان گویند بهمن و اقبال را ... بنی اسرائیل کرده بیت المقدس را
که بخت النصر ... خراب کرده بود تعمیر کرده ... و پادشاهی او بر ... صد سال که ...
... جمع کرده ... کمال ... کرده ام ...
... بحساب ... گویند ... در کرانه ... بود ...
...

۱۰ همای بنت بهمن بحکم وصیت پادشاه بود زنی بود تمام عاقل خرم و در ریاست کردار و بها
پاکیزه و ذهنش در عدالت پروری کوشیده از پدر حامله بود و پسری از او متولد
شد تخت شاهی بر پدر پسر غالب امده او را در صندوق امده و داراب آن
درخت کاروی الصندوق را گرفته پسر داراب نام و تربیت نمود چون بحد
رشد رسید که هر پادشاهی سر بکاروی فرود نمیاورد و در بیلاخ
و در میان مشغول و با لشکرگاه گرد او در مشش بردم میر نستاد و محو شده امیر
لشکر در راه او اثار دولت از او پدید دارد مردمی و دلیری بسیار
از او بظهور رسید و صاف او را بها نهست کشید بعد از تفحص معلوم
شد که پسر اوست سلطنت را باو مسلم داشته کناره گیری نمود

آثار او انجمله چهل ستون ساره و عمارت تخت سلیمان
که در وسط اصطخر فارس بود که مسلمانان
از اسم او ساخته در صحرای فارس
ساخت

آخر ایام عمارات

شهر خراسان
شهر مدن را اصفهان
اصطخر فارس که اسکندر
رومی خراب کرده

طبقه

تاریخ پادشاهان عجم فصل ... طبقه کیان

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت ساسانیان که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

طبقه ... کیان ...

داراب بن بهمن بجای پدر پادشاه شد و او پادشاهی عظیم الشان و داد
و عدل بود و بیشتر عالم مطیع و رعیت ... و منقاد او شد و فیلقوس رومی را باج
آورده تاج بدو تقرر داشت و ... دم آتش ... که ... دختر فیلقوس را
بحباله نکاح در آورده بسبب بوی دهان او از نزد خود به پدرش فرستاد و دختر
از داراب حامله بود و پسری از او متولد شد او را اسکندر نام نهاد
چه بوی دهان دختر را علاج بسندروس معالجه کردند پسر اسکندروس
نام نهاد بکثرت استعمال اسکندر گردید داراب پسری دیگر بود نام او دارا بود و ولیعهد خود
قرار داد و دار الملک او فارس بود

آثار

اختراعات اسب و استر گشتن را در ... چاپار
سفر کردن که خبر زود برسانند ...

دارا ابن داراب بن بهمن بحکم پدر که وصیت کرده بود پادشاه شد ... رسوم ...
ناپسندیده داشت اکثر اشراف و اعیان ایران از او آزرده بار سال نامهای
اسکندر بجنگ او تحریک نمودند بعضی گویند میان اسکندر و داراب جهت
بعضی از ولایت ایران که در تصرف رومیان بود محافظت آنها و بالجمله جنگ
کرده اند بایکدیگر پس در تلاقی فریقین دو مرد همدانی از سرهنگان دارا او را زخم زده
بلشکرگاه اسکندر گریختند اسکندر در حال آمده سر دارا در کنار گرفته
بگریه و زاری مشغول گردید و سوگند یاد نمود که راضی بقتل تو نبودم دارا ...

... دارا ... نمود که قاتلان او را ... کشته ... و ... پنهان ...

ایران ... سال ... اسکندر ... و ...

اسکندر بن دارا ب که او را اسکندر ذوالقرنین اصغر گویند اسکندر پسر فیلقوس
رومی است بعد از کشته شدن دارا تمامت ایران بلکه همه جهان را بحیطه تصرف در آورد
بلطف الجناب ... شده ... و غیر از ایران ابروم و هندوستان
عزیمت هند نموده فور هندی را بکشت و در مدت دوازده سال ربع مسکون را مسخر کرد چون
ابنا ملوک عجم در صحبت او بودند ... اسکندر ... شده بصواب دید ارسطاطالیس
که معلم او ... وزیر او بود هر یک را حاکم ولایتی کرده بود ... پادشاه تعیین کرده
مجموعه طوایف را ملوک الطوایف ... خود مشغول بوده ... مدت سیصد سال
بنا ... که ... دیگر استیلا یابد یاجوج و ماجوج
باعتقاد طایفه از حکمای یونان اسکندر ذوالقرنین اگر ساحت طلب الجناب ... نیز او را
که ذکر او در قران مجید شده ... بعد از چهارده سال بقولی سی چهل بر آمد
هشتاد سال اعتقاد و بعضی ... سال سلطنت کرد در شهر زور وفات یافته در اسکندریه
مدفون است گویند سیصد سال عمر کرد

اسکندریه ... مدت سلطنت ...

[illegible]

۴۲

ملوک طوایف از زمان اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و پنج و چهار سال در ایران پادشاهی کردند بعضی پانصد گروهی سیصد و چهل سال و بعضی سیصد و پنجاه سال گفته‌اند ایشان عادت علمی بحث و مناظره مشکله یکدیگر را لازم نکردند لاجرم مردم در عهد ایشان به تحصیل علوم کوشیده درجه اعلی رسیده [illegible] و غیرها قریب به هشتاد کتاب ساخته شد ایشان بهر طبقه پنج و کمتر سیصد و چهار سال موجب تفصیل سلطنت [illegible]

[illegible] طبقه مدت سلطنت ایشان [illegible]

طبقه اول الطیخس رومی است که چون اسکندر جهان را به ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق بعضی از کرمان و فارس را به او داد و بعد از وفات اسکندر به قصد ایران لشکر کشیده از کنار فرات الکناری تسخیر نمود و چند نفر از ملوک طوایف اسیر و قتل نمود و بعد از چهار سال سلطنت اشک بن دارا کشته شد

طبقه دوم اشکانیان و ایشان دوازده نفر [illegible] سیصد و شصت و چهار سال حکومت کرده [illegible] مدت سلطنت [illegible]

اشک

اشک ابن دارا و ابن داراب بن بهمن در زمان اسکندر پنهان بود بعد از وفات اسکندر الطیخس رومی خروج کرده از ملوک طوایف استمداد نمود با آنکه پس از سلطنت الطیخس تصرف کرده قناعت نماید و ملوک طوایف او را مدد کرده الطیخس را بکشت و ملوک طوایف به جهت بزرگی خانه آن نام او را بالای نام خود می‌نوشتند اما خراج نمی‌دادند و در عزل و نصب کسی به جهت دیگری نبود و در وقت احتیاج لشکر به لشکر می‌دادند و درفش کاویانی و تاج و تخت کیان نزد اشک بود بعد از چند

۱۲۳ الطبحث قسطنطین قیصر روم قیصر ایران کرده اشک بود با مراد ملوک طوایف اورا منهزم ساخته
و او بروم رفته از بیم اشک شهری محکم ساخت باسم خود موسوم ساخت و آن قسطنطنیه است
که حال باسلام مبدل اشتها داده و اشک بعد از یازده سال علم اینه درگذشت

سال ۲۱۳

اشکانیان مقرر ۲۱۳ سال

اشک ابن اشک بعد از پدر پادشاه شد بطریق پدر سلوک نمود

شاپور ابن اشک بعد از برادر پادشاه شد بجنگ روم رفته خلقی بیشمار بقتل آورده امرایی که اسکندر از ایران را متصرف شده کرده است اب بعراق عرب آورد

سال ۲۱۹

سال ۲۱۷

بهرام ابن شاپور بعد از پدر پادشاه شد یازده سال سلطنت کرد

بلاس ابن بهرام بعد از پدر پادشاه شد

هرمز ابن بلاس بعد از پدر ... نشست

الس ابن بلاس ابن بهرام بعد از پدر پادشاه شد

فرداد

نسب پادشاهان عجم نه کس ... کیومرث
از اعداد ... سلطنت ... [illegible]
... [illegible] ... اشکانی ...
مدت ... ایشان ...
... الف

فیروز بن هرمز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد
عمر ... ۴۰ م

بلاس ابن فیروز بعد از پدر پادشاه شد

اردوان بن بلاسان بعد از پدر پادشاه شد و بعد از سیزده سال حکومت در جنگ اشقانیان کشته شد
عمر ... ۴۰ م

طبقه اشقانیان از نسل فیروز بن کاوس بودند ایشان هشت نفر بودند مدت ملک ایشان یکصد و پنجاه و شش سال است بقولی یکصد و پنجاه و سه سال بروایتی یکصد و پنجاه سال

مدت سلطنت ... ۴۰ م

اردوان بن اشغ با اردوان که از ملوک اشقانیان بود جنگ کرده او را بکشت و با ملوک طوایف همان شرط کرد که اشک بن دارا کرده بود
عمر ... م

بیژن بن اشغ ... بعد از پدر پادشاه شد از اردوان حکومت کرد
عمر ... م

بلاس ابن اشغ بعد از برادر پادشاه شد
عمر ... م

... برادر ...

خالی

گودرز بن بلاش که او را [illegible] بزرگ
خود فرزندی بعد از پدر پادشاه شد
دیگران یحیی [illegible] برای از بی اسم اشک [illegible]
سنه ۴۲

نرسی بن گودرز بعد از پدر پادشاه
شد مرید در زمین خراسان از
جانب او حاکم مازندران شد
سنه ۴۲

گودرز بن نرسی بعد از پدر پادشاه
شد مقرر مدت سلطنت
سنه ۱۱

نرسی بعد از برادر پادشاه
شد بعد از مدت یازده سال
حکومت بکام آخرت شتافت

اردوان بن نرسی بعد از برادر پا
دشاه شد بعضی او را پسر بن
نرسی نوشته اند بعضی اجر ملوک
طوایف است پس از سی سال
حکمرانی در جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت [illegible] به آخر رسید [illegible]

برادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۷

تاریخ پادشاهان عجم قبل از اسلام
... سلطنت ... انجام ...
... سلطنت ...

ساسانیان ... مدت ملک ایشان پانصد و شصت
که ایشان را اکاسره خوانند ... سال
بود یا چهارصد و ده سال و غیر از این گفته اند الاول هو الاصح است

سنه ۲۲۴

اسم فرزند ...
ساسانیان و لشکر ...

سنه ۲۴۱

اردشیر بابکان ...

سنه ۲۲۴

اردشیر از ملوک ساسانیان ابن ساسان ... و جد او ... است این
پادشاهی بود با عدل و داد و سخاوت و شجاعت و رای و سیاست گویند از ملوک
چهارگانه که جهان را در تحت حکم خود در آورده یکی او بود و قواعد نهاد که پیش از او کسی ننهاده
بود از اکثر ربع مسکون تسلط یافت دختر اردوان را نکاح کرده بفریب برادران همراه شد
او را زهر داد اردشیر دختر را بوزیر داد که بقتل رساند چون حامله بود وزیر او را
نگاه کرده آلت رجولیت خود را قطع و در حقه نهاده سر آن را مهر کرده بخزانه وا سپرده دختر را
پسری متولد شد وزیر او را نام نهاد شاپور میخواندند چون شاپور نوزده ساله
بود اردشیر را فرزندی آرزو خاطر شد وزیر احوال نگاهداشتن دختر و تولد
فرزند و قطع رجولیت خود را بعرض رسانید اردشیر وزیر را ... نگاه داشته شاپور را
ولیعهد خود کرد و اردشیر مدت چهل سال سلطنت کرده شهر بسیاری بنا کرده
از آثار او در این زمان باقی است و اختراعات بموجب تفصیل ...
خوره فارس ... رام اردشیر ... اردشیر خوره ... شهر ... استرآباد ... ملک ...

شاپور بن اردشیر بعد از پدر پادشاه شد و اعمال پدر اتباع نکرده
با عیان و ارکان و رعایا و جمهور خلایق حسن سلوک نموده و مردم
بطوع و رغبه قلاده انقیاد او را بگردن گرفته قیصر روم در نصیبین که سرحد
شام است ساکن بود با شاپور عزم مخالفت کرده شاپور
لشکر بجانب او کشیده قیصر بروم رفت تا استعداد او سپاه
کند شاپور به نصیبین رفته خزاین را بلشکر تقسیم کرد اهل نصیبین از شاپور
اندیشناک شده خراج بر ذمت خود گرفتند بالجمله شاپور برا اکثر ممالک
استیلا یافت و عمارات بسیار خواست از جمله نیشاپور را
که شاپور بنا کرده اسکندر خراب کرده که در شعی که در صورت
آن شهر است غاری است صورت شاپور را در سنگ تراشیده
شکل ستونی در میان غار ایستاده

شاپور آباد نزد فارس — مستقر مدت سلطنت

نیشاپور که طهماسب بنا کرده
اسکندر خراب کرده بود — عام

هرمز [illegible]

هرمز بن شاپور در ایام سلطنت پدر
حاکم سیستان در خراسان بود عمالان
نزد پدر شکایت کردند که هوای مخالفت
دارد هرمز مستطیع و بقطع دست خود اظهار
بی‌گناهی نمود چه در آن زمان معیوبان را
بسلطنت بر نمیداشتند چون این خبر نزد
شاپور رسید از تأسف بسیار
بهرمز پیغام داد که اگر اعضای خود را ریزه
ریزه کنی که کسی جز تو ولیعهد نخواهم کرد
لهذا از پدر بحکم وصیت پدر پادشاه
شد پادشاهی دانا و دلیر و قوی دل و عالی
همت رسوم عدل و انصاف نهاد و بنا
[illegible]

بهرام بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد
بغایت نیکو سیرت بود چون پدرش او را
[illegible] با سم خودش موسوم ساخت
گویند خروج مانی نقاش در زمان او بود و آنجا
[illegible]

بهرام بن هرمز بعد از پدر پادشاه شد
بسیار با وقار و بزرگ همت بود و رسم
نیکو نهاد و بدعتها بر انداخت و خروج
مانی نقاش در زمان او و ادعای پیغمبری
بیجا کرده و باعث تغییر دین و مذهب شد
بهرام گور او را تکریم و الطاف هر بار کرده تا از جناب
او را اتمام دلیل و کمال [illegible] او و حکما با او تحقیق
کرده با مانی بحث کرده ملزمش ساختند
دیگر از [illegible] شد توبه بر وی عرض کردند
قبول نکرد بهرام فرمود پوستش را کنده و بعضی
بر دون مانی را در زمان بهرام ثانی میدانند

۲۷۱ . ۲۷۲

بهرام بن بهرام بن بهرام بعد از پدر
پادشاه او را سیقان و بهرام و بهرامیان
و بهرام ثالث نیز گویند بغایت سفاک
بود بگناه اندک عقوبت بسیار کردی و پادشاهی
[illegible]

بوده در بدن انسان چون مرغ در قفس محبوس است و مانند مرغ همواره طالب نجات است بهرام از او پرسید که این سخن از تو است کیخسرو گفت بلی پس بهرام در این صورت مرگ پیش تو بهتر از حیات است گفت بلی بهرام

نرسی بن بهرام ثانی بعد از پدر پادشاه شد خوش خلق و کریم الطبع بوده غسل را در زمان او بنا بیت نهاده و اسوده بودند

[illegible]

استصلاح نموده مؤبد مؤبدان گفت اگر همه اتفاق نمایند من او را باصلاح در آورم همه قبول نمودند مؤبد گفت فردا بدرب خانه او برود تا امدی نزد ش جسد حیران ماند بهرام چون گرسنه شد مؤبد مؤبدان نزد او رفت زبان نصیحت گشود بهرام تنبیه شد شرط کرد که من بعد از این مردم را رنجانم [illegible]

هرمز بن نرسی بعد از پدر پادشاه شد در بدو حال بد خوی و ترش روی بود و اول پادشاهی که از کامره ... فرمود و ... اول مظالم است اول او بود چون استقلالی در سلطنت یافت کافه رعایا را جمع کرده است کفت مال ایشان را الحال منع بعمال کسی بعد هیچ نبرند و مطیع بوده خلاف نکنند تا سلطنت من در زمان او با شد مردم ... هم ... خدا ... [illegible]

۳۱

شاپور ذوالاکتاف

مدت سلطنت ... عام

شاپور ابن هرمز چون هرمز فرزندی که قابل سلطنت باشد نداشت هنگام مرگ بزرگان را
در معرض موت طلبید گفت فلان زنم حامله است اگر پسر زاید ولیعهد من اوست
و بعد از فوت هرمز ... از آن عورت پسری متولد
شد بولادت او شاد گشتند و تاج را بگهواره او بستند و تربیت او بمبالغه میکردند
در مدت صباوت روزی بالای بام بود و از شورش شنید پرسید چه غوغاست گفتند
بجهت این دو دروازه ... شاپور گفت جسری دیگر ببندند تا هر
را معبری علیحده باشد و این شورش برپا نشود و اعیان از این سخنان
امیدوار گشتند چون طایر عیاری از طایفه عرب در صغر سن شاپور دولت ساسانیان
را غارت خواهر هرمز را برده نگاه کرد شاپور پس از آنکه بحد بلوغ رسید طایر

بهر دوان کتف خواند ذو الاکتاف هفتاد و شش سال که مجرد و تنها بروم قیصر او را
بگرفت و بایران آمده خرابی بسیاری نموده از شاپور بوساطت
کنیزان جنگ خود را نیز خلاص کرده بایران آمده و سپاه کشیده
بجنگ قیصر رفت او را بگرفت و چندان نگاه داشت که همه جا را که قیصر رفته
او بگرفت آبادان ساخت بالجمله شاپور پادشاهی بود بسیار
عالیقدر و دانا و بسیار ... زاده مانده گویند قزوین را در ... ایار رسته
گشته و در ... دارالجهاد ... بطالع جوزا ساخت چنانکه
چهارصد سال قبل از هجرت نبوی ... بنای قزوین شده
آثارات او از این قرار است

مدت سلطنت ...

شهر مداین	نیوشابور ذوالاکتاف
	محله ایست در قزوین
	و باغی شاپوران نام
عمارت نیشابور	شهر شاپور که از آن
در شادروان	اسپرین میگویند
	بنای دربند و شهرداران
ساباط المداین	آثار از اقلیم چهارم
	که لهراسب گشتاسب
... سال	خرابه بود تجدید عمارت

... مجلس بالا

تاریخ پادشاهان عجم که ... شاه
از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت ...
... سلطنت ...
سلطنت ساسانیان

اردشیر نیکوکار ...

اردشیر نیکوکار ابن هرمز برادر شاپور
ذوالاکتاف بود چون شاپور درگذشت
از او دو پسر ماند کودک یکی شاپور و دیگری
بهرام لاجرم اردشیر عم ایشان را پادشاه
کردند تا ایشان بحد رشد رسیدند و بخشش
سپاهی و رعیت را استمالت داد و بعد از
استقلال دعوت بعقد ... شاپور
زده از هم بجوم کرده از اعزال ... شاپور را
بر تخت نشاندند و بعضی از مورخین
گویند چون با مردم نیکوئی
کرد ملقب شد نیکوکار کرد
چون شاپور بمرد وی
رسید ملک ... سال
داشت والسلام

شاپور ابن شاپور چون
پادشاه شد عمش اردشیر او را
اطاعت نمود و بجز شش ...
سرکشان ملک را ... شاپور
اطاعت درآورده بعد از
پنج سال و کسری روزی
در شکارگاه در خیمه نشسته
بود ناگاه بادی شدید برخاست
و ستونهای خیمه را بکند و ستون
خیمه بر سرش آمد و پریشان
شده و بمرد

بهرام

بهرام ابن شاپور چون در زمان
پدر برادر حاکم کرمان بود
ملقب بکرمانشاه شد بغایت
نیکو جمال و پاکیزه اعتقاد
بود بعد از سیزده سال بقولی
یازده سال سپاهی
هجوم ورده در غوغای تمام تیری
بر مقتلش زده اند چنانچه از دنیا
در گذشت

یزدجرد ابن بهرام که او را یزد
جرد گویند یعنی دوزنده
گناه بعضی او را برادر بهرام
گفته اند قبل از سلطنت بدانش
و محاسن اخلاق اشتهار
داشت چون پادشاه شد خون
فزون ریخت و علما را استخفاف
کرد و سپاه و رعیت را ازما
بسیار منزوه فارسیان
او را بعد او پادشاهان
بشمار نیاورده اند اما حمزه اصفهانی
و بعضی از مورخین نوشته اند

کیما نم

یزدگرد بزه‌کار

یزدگرد بزه‌کار ابن شاپور چون بسیار ستمکار بود او را بزه‌کار لقب
کردند در عهد او بسیاری از ایران از ظلم او خراب شد هر فرزندی که او را
نمی‌ماند چون بهرام متولد شد از اختر او یافته پدر او را بیم یا کشته او را
بنعمان بن منذر سپرده و بلده حیره که در اوضاع نعمان بود و بلطافت
هوا مستغنی فرستاده نعمان سه دایه برای او تعیین کرد و قصر بنا
نهاد یکی را خورنق و دیگری را سدیر موسوم ساخت چون آن هشت بر
کند عرب از ام عرب گروه گویند در آن زمان نعمان بت پرست بود
باستاره در زیر کیش بفرز بر احتیاط کرده سر در بیابان زده و دیگر کسی از او
نشان نداد پیرستش میندو بمرحمت نعمان پروردهٔ بهرام بالجمله یزدگرد بزه
کار بعد از بیست و یک سال و پنج ماه درگذشت گویند روزی دو ستی بغایت
بینیکی آمده بر در قصر ایستاده کسی شد المنت و او را گیر دو بزد

[illegible]

بهرام ابن یزدگرد چون یزدگرد کار ارکان دولت بسبب ظلم پدرش پادشاهی
را بپیروز نامی از عرب دادند بهرام بمنازعه برخواست آخر قرار دادند
که تاج را میان دو شیر گرسنه نهند هر که بردارد شاه باشد بهرام تاج را برداشته
و منذر بن نعمان را از خواص تربیت بعرب منار ساخت سپاه عرب
را انوار شاد کرده شکار گور چنان بسیار کردی که بهرام گورش خواندندی
همواره بشکار و شراب مدام و صحبت دلبران مستدام مشغول بودی
اهل شهر هم بتقلید او کرده تا بلهو لعب مشغول و مابقی بعیش پرداختند
خاقان چین از این احوال مطلع گشته با سیصد هزار لشکر بر بهرام لشکر
کرده بعد از ورود خاقان با هزار سوار باذربایجان رفته مردم گمان فرار کرده
خاقان را بنامهای استمالت و خراج قبول کرده خاقان را مسرور شده رحل اقامت
انداخت بهرام از آذربایجان راه گردانیده بخوارزم رفته بمرو رسیده شبی یکبار
معسکر خاقان آمده هزار نفر را چهار حصه کرده تا از چهار طرف شبیخون برده
و خود بسراپرده خاقان رفته او را با اولاد او بکشت و خزانه را بدست آورده آنچه
ترکان از رعایا گرفته بودند باز داد و تتمه را بلشکر خود تقسیم کرده جریده ایرانیان
که بخاقان نامه نوشته بودند بخشید قیصر روم هم از ترس باج گزار شده مملکت را به برادر
خود نرسی سپرده بهند رفت امور غریبه مشاهده گشتن چند دیگر که دل دارد و ما از وی
بظهور رسیده دو دختر شکیبان ملک هند را بنکاح آورده و در ده هزار رقاصه از باب

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

و سیب میزبان آورده بعشرت مشغول شد همراه از شکارگاه از لشکر
جدا شده برباط رفته و در خانه رعایا برسم مهمانی فرود آمدی و از ایشان [illegible]
وی و دختران رعایا که در خانه میزبان دیدی نگاه کرده بحرم فرستادی تا بکورد
دو بیست دختر حور سرشت در حرم او جمع شده و شدت امتزاج او بحدی رسید که
تاب انفصال او نمی آورد و با بجمله چون دوست دار عیش بود امور ملکی را بخود
مفوض داشت وزیر با پادشاه اطراف در جزو ساز نشستی و بهرام روزی بشکار
رفته بر در خیمه رسیده دید سگی را بر بسته او یخچه سبب از او پرسید صاحب خیمه
گفت این سگ بگله من امین بود چون نشش کردم با ماده گرگی ساخته گو
سفندان مرا تلف کرد بهرام متاثر شده متفحص احوال وزیر شد خیانت وزیر ثابت
شده او را سیاست فرموده با رعایا بعدل وداد کوشیده و هر زخمی را که بر
دل ایشان زده بود مرهم نهاد و بعد از شصت و سه سال سلطنت روزی شکار
رفته اسب از عقب گوری تاخته در اثنای تاختن با اسب بجای عمیق
افتاد و لشکریان بر سر چاه آمده و نسب در نکشیدند
و بهرام را از زنده و مرده نشان ندادند و مادر بهرام مدتی بر سر چاه چهل روز
چندان خاک و گل بر سر آنجا برآورده که بکار نامی کرد
اثری از بهرام بعرصه ظهور نرسید و الله اعلم

یزدجرد ... ۱۸

یزدجرد ابن بهرام بعد از پدر پادشاه
شد و حسن کردار خوب و صورت و حمیده
اخلاق و محاسن صفات یگانه روزگار
بود و بعد از او یزدجرد برام هیجده
سال حکومت کرد

هرمز ابن یزدجرد بعد از پدر پادشاه
شد چون ... یزدجرد در مرض موت
هرمز را که پسر کوچکتر بود ولیعهد کرده بود
لاجرم هرمز پادشاه شد و فیروز
که برادر مهتر و در عهد پدر حاکم سیستان
بود و از ماوراءالنهر و بدخشان و باد...
هیاطله مدد خواسته با برادر جنگ کرده او را
اسیر نمود و بسلطنت نشست

فیروز ابن یزدجرد بعد از ... برادر
پادشاه شد ... [illegible]
داشت و خاطر بر ضاعت خلایق [illegible]
در ایام او هفت سال متوالی در زمستان
سحاب و در زمین آب کسی ندیده ... حکم
کرده در ... [illegible] ... بلکه
... خزانه خود را صرف ... کرد
و ... در شهری یا قریه

بلاش ابن فیروز بعد از پدر پادشاه شد
چون ... [illegible] ... توجه و عزیمت
محاربه خوشنواز ... [illegible] ...
چون ... [illegible] ... رسیده
عرق ... [illegible] ...
خوشنواز ... [illegible] ...
مرضیه نمود ... خوشنواز را ... [illegible]
اعیان ... [illegible] ... قبول ننمود ...

تاریخ پادشاهان عجم

سلطنت بلاش

بلاش پسر فیروز بعد از فاقه پسر ولیعهد ساسانی او را گری را بالاشش را بجای پدر بر سریر سلطنت نشاندند

بلاش در اندک مدت در قضای فارس

جز مگیر کسی از گرسنگی نمرد بعد از آن

رحمت الهی متوجه شده چون ده سال

در سلطنت او گذشت بقولی شش

سال بر رسم و رسم نزار پادشاه بمباطله رسید

سلطنت قباد

قباد ابن فیروز بعد از پدر پادشاه شد چون بلاش فرار نموده در اثنای راه به

نیشابور رفته دختر دهقانی را گرفته انوشیروان از آن دختر متولد شد قباد

به ترکستان رفته از خاقان استمداد طلبیده خاقان لشکری باو داده روی بجانب

بلاش نهاد و بعد از ورود به نیشابور از تقاضات بلاش و تولد پسر مطلع شده بایران آمده

بر سریر سلطنت مدت شصت و چهار سال باستقلال تمام سلطنت کرده

بقول صاحب زینت المجالس چهل سال بالجمله انوشیروان را ولیعهد خود

گردانیده خود بعبادت مشغول شد در زمان مزدک ملعون دعوی پیغمبری کرده

مال و زن را همه مشترک کرده اند امرا و اعیان دولت بر قباد شوریده برادر

جاماسب را پادشاه کردند باز با مراد و بمباطله پادشاه شده دفع فساد مزدک نسبت

بجان انوشیروان خامد شد

انوشیروان ابن قباد او را کسری خواندندی و هر پادشاهی که بعد از او بیامد
نهاد و ابواب عدل و داد بر روی عامه خلایق گشاده و جهان را از شوب ظلم
پاک گردانید اول حکمی که از او صادر شد قتل مزدک بود روزی اکابر اعیان در
مجلس حضور داشتند گفت همیشه پیش از سلطنت دو آرزو داشتم یکی آنکه منذر بن نعمان که
حاکم عراق بود بجهت اینکه کیش مزدک نپذیرفته بود پدرم او را عزل کرده بود باز
او را حاکم سازم دیگر آنکه مزدک و مزدکیان را براندازم پس مزدک گفت که تو
همه خلق چگونه توانی کشت انوشیروان گفت ای سگ تو اینجا بوده
فی الفور او را بکشت اتباع او دست مقاومت نیاورده متفرق شدند
انوشیروان و الجهال الیه الجنایات الیشان را جمع نموده هشتاد هزار نفر را در یکروز بکشت
پس عزم روم کرده خراج بگردن قیصر نهاد پس بماوراءالنهر رفته با خاقان او
صلح نمود چون بعد چند سال از سلطنت او گذشت عمارت عالم چنان معمور گشته که
هرچند خرابه جستند نیافتند و پیوسته در بارگاه چهار کرسی زرین بود یکی برای او بود
دیگری برای قیصر دیگری برای خاقان چین دیگری برای ملک قبچاق جناب پیغمبر آخر
الزمان حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه در زمان او متولد شد
آن روز آتشکده فارس درنره و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره از ایوان کسری فرود
بجمله انوشیروان مدت چهل و هشت سال پادشاهی کرده برحمت ایزدی پیوست
هرمز ابن او ... مدت سلطنت

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

هرمز بن ... سیزده سال

هرمز بن انوشیروان بعد از پدر پادشاه
شد ظالم و ستمکار بود و بتربیت ضعفا
و استیصال عظما کوشیده و در ایام
زمانی سیزده هزار اعیان دولت را او هلاک
[illegible] پادشاهان بیگانه هوس ایران کردند
پادشاه خزر و پادشاه ترکستان و قیصر روم
و قوم عرب لشکر کشیده و [illegible]
بازگشتند و بهرام چوبین را بجنگ پادشاه
ترکستان فرستاد و بهرام غالب آمد
پادشاه ترکستان را بکشت و غنیمت
لایق بود تصرف نمود هرمز را [illegible]
رنجیده خاطر شده [illegible] یزدان [illegible]
حلقه زنانه جهت او فرستاد و چون بهرام
چنین دید عاصی شده باتفاق سرداران
هرمز شوریده او را بکشتند
[illegible]

بهرام چوبین بعد از [illegible]
میلاد و بروایتی [illegible] یزدگرد و به
کار راست [illegible]
هوس برخواسته پادشاه شد و
ترکستان را پادشاهش را بکشت و بعد
از هرمز اعیان [illegible] پادشاه شد.
خسرو پرویز پسر هرمز با او محاربه
کرده منهزم شده بهرام بر ملک
مستولی شد و پرویز بروم رفته
دختر قیصر را بحباله نکاح
در آورده و مدد قیصر بر ایران
آورده بهرام چوبین بخراسان
گریخت پرویز کسی را بفرستاد
تا او را آنجا بکشت [illegible]
[illegible]

خسرو پرویز ابن هرمز بعد از کشته شدن پدر پادشاه شده خاقان پدر را
اگرچه خاقان او بود نه تبعی ایشان بر بهرام تسلط یافت بقصاص پدر را و
بردی خوب و سخن و حسن و خط و دلیری و قوه مشهور آئی برابر روزگار بود
هیچ پادشاهی را نبود پانزده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار و سه هزار استر
و نهصد هزار و شصت زنده پیل هیئه گنگیک و دو دیت مجمره گردان از زر
و هزار سقای باش و طلای دست افشان که بهشت نار انچه میخواست
بیاحت و بموی که چون اب خوردندی بازپر شدی و پیل سپید
که بار پدر مطرب و مثال شیرین محبوبه و از قبیل شبدیز سمندی
که بر طیور سبقت کرفتی و تاج داشت من نور از ناب مرصع بجواهر تعلیقه
بر زنجیر زر از سقف دیوان محکم کرده بردند چنانکه بار عام هرگاه دادی
بر سر او بودی دیگر تختی داشت از عاج و ساخ که در مدت سه سال
سی نفر استاد زرگر که هر یک پیت نفر شاگرد داشت در ان
کرده بودند و یکصد و چهل هزار میخ نقره در اطراف ان بکار برده
نگار کرده و زمین و صورت اقالیم و دوازده برج و کواکب
سیاره و ثوابت نقش کرده بودند بر مثال شیر و کوی زر
او را ان طاقی بر اورده و طلسمی ساخته بودند و طاپی در محاذ سش
و ان اثر تربیت که هرگاه یکساعت شدی ان کوی از شیر دان

تاریخ پادشاهان عجم ... گفت

عماری شادی و دیگر چهار دست فرش مرصع بجواهر داشت که در قسطنطنیه
از قسطنطنیه بگذشت مناسب الفضل میکردند تا در ایام عمر خطاب که
مسلمانان شده عمر تقسیم نمودند بعد از کف و دستی دست حضرت ... اسلام
امد هشت هزار مثقال طلا فروخت و دیگر او را صد هزار کنیز بود یکی از انها گنج باد آورد
و سی هزار زین مذهب مرصع داشت با جمله چون نوزده سال از سلطنت
او گذشت حضرت خاتم الانبیا از شرف وحی مشرف شد نامه باو نوشته
باسلامش خواند نامه حضرت را پاره کرده بدعای حضرت شیرویه پسرش
شکمش را درید بقولی بعد از سی و هشت اعمال حسنه امید است اسلام
امرا او را گرفته و پسرش شیرویه را پادشاه کردند قول اول اصح است
وفات او در سال هشتم از هجرت واقع شد

قصر شیرین ... ایوان کرد و پهلوان فرهاد ... مدت سلطنت ... بود

سلطنت شیرویه ... ماه

شیرویه ابن خسرو پرویز بعد از پدر ... که برادر او در پادشاهی ...
پادشاه شد هفده برادر خود را ... از آنکمال شاهنشاه خسرو پرویز
گشت و طمع در تزویج شیرین کرده باشاره شهر ... ناگاه ...
شیرین گفت موافقت کن بانوی دیگر ... هر چه ... بود او را زهر داده

۲۴ شیرویه بیست... اول آنکه پدر بپدر پیش
رسانید و مراجعت اهل ...
بزیارت قبر خسرو پرویز رو ... شیرین
قبول کرده شیرین زیارت قبر
خسرو رفته قدری زهر که همراه داشت
در مقبره خسرو خورده و مرده
درست شش ماه از دولت شیرویه گذشته
در خزانه او صندوقها یافتند که در میان او
بود که بجهت قوت باه ... ساخته
چون شیرویه بر بعضی از آن ... خورد
گویند ... جان داده
... [illegible]

زهر داده ملک گردانیده
بود یکی از ... کلان
خود کشته شد درین قول
اجر واضح است

شهر براز او امیری بود از امرای پرویز
و حاکم روم بعد از فوت شیرویه پادشاه
شد و جمعی از امرا خدمت او را ...
چه او از خاندان سلطنت نبود شبی بطرف شهر
بیرون آمده بود تیری بکتف او زده هلاک شد

پوران ... بعد از شهر براز دختر
پرویز او را ... پادشاه
کردند در زمان او امور مملکت ضایع شد
گویند بعد از یکسال و چهار ماه سلطنت او
نامی از فرزندان شهر براز او را
بقتل رسانید

فهرست تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

آزرمی دخت بنت پرویز بعد از
خواهر امیر پادشاه لشکر جوانشیر
که با او عشق بازی نماید او را بخلوت راه
داده تعقیب او ده دهان پی دفایر
او هم آزرمی نموده بعد از چهار ماه
سلطنت کشته شد

فرخ زاد بن پرویز که از لشکر اصفهان
که سلطه پرویز بود بعد از پور کشته شدن
خواهرش آزرمی دخت پادشاه
شد در سلطنت اردشیر امور سلطنت
تمکین نیافت بر امور عباد را
یافت امرا شنیده که یزدجرد بن شهریار
خسرو پرویز که او در ستم باصطخر گریخته
در آنجا پنهان است اعیان ایران
او را آورده بر تخت نشاندند
امرا و ملک نظام یافت

یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز او آخر ملوک
عجم است چون شیرویه برادران خود را
بکشت استقرار عدم ملک گشت یزدجرد
باصطخر فارس گریخت و پنهان شد
و از لطع عزلت خواستی چون جردی
کسی را از ساسانیان نمانده او را از فارس آورده

[illegible]

۸۴

[illegible]

ـب ایشان با ایران دخلی نداشته از آن لاکن اسامی ایشان
عرب [illegible]
و شرح بعضی که از احوال ایشان چون بعضی در عراق عرب و شام و یمن سلطنت کرده اند
لازم بود لهذا این فصل اسامی ایشان [illegible] و ایشان سه طبقه اند و مدت
سلطنت ایشان دو هزار و [illegible] سال و [illegible] ماه است

طبقه اول معروف به سلطنت
[illegible]

اول بنی [illegible] در عراق و عرب سلطنت کرده اند و ایشان [illegible]
ده نفر بودند مدت [illegible] سال [illegible] با [illegible] بوده است

مالک ابن [illegible] که [illegible] بوده
[illegible] با قبیله از [illegible]
نزول نموده با جماعت قوم از [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
پرستید [illegible] گردش
از خانه بیرون [illegible] نام [illegible]
برادر زاده ها [illegible] شد

[illegible] ابن مالک [illegible]
[illegible] مشهور [illegible]
شد [illegible] ایشان [illegible]
اکثر [illegible] عرب [illegible]
نموده [illegible]
[illegible] بعد از شصت سال [illegible]
[illegible] عمر [illegible] شد

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

عرب

عمر بن عدی عدی پسر مالک این نصر بود از پی طلبم در عایب جمال و حسن خدیمه در حالت مستی خواهر خود را بسبت سوز و امروز از این عمل نادم شده قصد قتل او کرده و عدی بقصه خود که تحقیق و او را از حراهر پسری شده عمر نام بعد از خدیمه او را از خود امیر کرده و داد پادشاهی است که در عراق و عرب بسلطنت نشست عادل و .... شجاع بود ملک او ....

نعمان الاعور

امرا القیس بن عمرو بن عدی بعد از پدر فرمانفرما شد در عدل و داد کوشیده عموم خلایق از او شاکر و راضی بودند

منذر بن نعمان بعد از پدر فرمانفرما شد و پادشاه عرب و دریا ..... او کمال آبادانی بهمرسانید چه بهرام گور بجهت جهانگیری خراج آن مملکت را معاف داشته در غایت احوال منذر توجه تمام مبذول فرمود

۴۸ منذر بن منذر را بحکم وصیت پدر سلطنت باو تعلق گرفت و بعد از بیست سال پادشاهی درگذشت

سنه [illegible]

نعمان ابن اسود بعد از منذر فرمان فرما شد چهار سال بدولت سر برده درگذشت

[illegible]

امرؤالقیس بن اسود بعد از پدر به نوبه بار سلطنت پرداخته مدت هفده سال حکمرانی نموده درگذشت

سنه [illegible]

منذر بن منذر بن نعمان بجای برادر به تخت سلطنت قرار گرفته بود و مدت هشت سال کامرانی در حضور خاطر سلطنت رانده درگذشت

سنه [illegible]

علقمه بن علقمه چون بسبب قرابت نعمان اسود داشت سران سپاه او را بسلطنت برداشته مدت سه سال سلطنت کرد

[illegible]

منذر ماءالسماء ابن امرؤالقیس قایم مقام پدر شد چون مادرش صاحب جمال بود ملقب بماءالسماء گشته معاصر قباد و پدر نوشیروان بود خراج گذار ایران دودمان بعد از بیست و دو سال سلطنت درگذشت

سنه [illegible]

٤٩

طبقه
در ذکر پادشاهان حیره که ...
... [illegible]
... [illegible]
معرب

ابن منذر بعد از پدر پادشاه شد
در زمان نوشیروان و در زمان هرمز
گذرانیده هر سال خراجی
میداد و مدت سلطنت سیزده سال
کرده درگذشت

سنه ۱۳

قابوس بن منذر بعد از برادر پادشاه شد
...شد و دیگر معاصر هرمز بن نوشیروان بود و چهار سال به
اقبال گذرانید و بدست
لشکریان خود کشته شد

له ۴ م

فهرست ابن قابوس بعد از ... ابن
... مدت ...
حکمرانی کرده درگذشت

منذر ابن منذر بن ماء السماء
بعد از فهرست سلطنت نشست در
تعمیر ولایت ... و ایل ... سعی
کرده سپاه و رعیت را از خود خوشنود
گردانید و او معاصر هرمز بن نوشیروان بود

نعمان

له ۴ م

نعمان بن منذر ... پدر
... دو سال حکمرانی خسرو
پرویز لشکر فرستاد او را ... اورده
... را باهم داد

سنه ۲

ایاس بن قبیصه الطائی بعد از کشته
شدن نعمان بن منذر بحکم خسرو
پرویز سلطنت ... بعد از ...
سال ... درگذشت

...

زاد ابن ماهیان بعد از پدر بجای پدر نشست
امور جهانبانی گردیده مدت هفده
سال پادشاهی درگذشت

منذر بن النعمان بعد از هشت پرویز
سال که ملک او در تصرف
خسرو پرویز بود بدولت رسیده هشت
صاحب تخت و افسر شده بعد از
ماه در بحرین بدست سپاه کشته

شد سه ماه ... شام

ذکر ملوک غسانیه که در ولایت شام و یمن فرمان فرما بوده اند مجملی از احوال ایشان
در زمان ملوک طوایف اعراب یمن متفرق شده بود بعضی از ایشان
بولایت شام افتاد بجهت آنکه از اولاد غسان گویند نزول نمودند
و با جهت ایشان از اولاد غسان گویند و در ایامی که در شام بطراین حکمرانی میکرد
بطلاس پادشاه روم بود و شام هم چند مدتی بتصرف بطلاس بود
سپس ثعلبه ابن الوانیان غالب شده ملک را بتصرف خود درآورد و نسخه
ابن عمرو قرار گرفته بالجمله ایشان سی و یکنفر بودند مدت ملک ایشان
پانصد و سی و هشت سال و ماه است بطریقیکه مذکور است

سه ماه

ثعلبه بن عمرو بن عامر قند ملک شام
با استقلال تمام سلطنت کرد

حارث بن ثعلبه قائم مقام پدر شده و بعد از آن
فرمان فرمائی عالم امر نشان شتافت
... تمام

٥١

[illegible]

٥١

کرد با قیصر روم مصالحه نمود و مدت
چهل و یک سال و سه ماه بکامرانی تمام سلطنت
کرد [illegible]

ثعلبه ابن عمرو بعد از پدر پادشاه گشت
و مدت هفده سال فرمانفرمائی کرده
بعالم آخرت شتافت والله اعلم
[illegible]

حارث ابن ثعلبه بجای پدر نشست
و نیز خراج که از قیصر بود اما مدت بیست
سال با استقلال تمام سلطنت کرد
[illegible]

جبله ابن حارث بجای پدر نشست
خراج که از قیصر عار داشت و مدت
ده سال سلطنت کرد

حارث ابن جبله قائم مقام پدر
شد و مدت ده سال سلطنت
کرد [illegible]

منذر الاکبر ابن حارث بعد از برادر
بسلطنت رسید خلایق از او خورد
و خشنود و سه سال زیاده از سه
سلطنت نکرد [illegible]

نعمان ابن حارث الاکبر بعد از برادر
پادشاه و با قیصر روم صلح نمود خراج قبول
کرد و پانزده سال دلخواه سلطنت کرد
درگذشت [illegible]

منذر الاصغر ابن حارث قائم مقام
برادر شد و خراج که از قیصر روم و مدت
سیزده سال حکومت کرد [illegible]

جبله ابن حارث بعد از برادر پادشاه
شد مدت سی و چهار سال سلطنت
باقتدار کرد [illegible]

اسیم ابن [illegible] بعد از برادر فرمانفرما [illegible]
بعد از سه سال سلطنت بجهان [illegible]
شتافت

سنه [illegible]

نعمه الاصغر ابن منذر الآتیه که بیمار
سوختن اعضای [illegible] قربانی [illegible]
بحوق شد

سنه [illegible]

نعمان ابن عمرو [illegible] برادر [illegible]
ساخت مدت هفده سال [illegible]
گذرانید سنه [illegible]

حارث ابن اسیم بجای برادر نشست
بیست و دو سال و چهار ماه بدولت و اقبال
بگذرانید سنه [illegible]

منذر ابن نعمان پس از پدر
بسلطنت رسیده نوزده سال سلطنت کرد
سنه [illegible]

عمرو ابن حارث بعد از برادر به صاحب
سلطنت و افسر گشت و هیجده [illegible]
دو ماه سلطنت کرده بعالم آخرت
شتافت سنه [illegible]

نعمان الاصغر ابن منذر الآتی گردید قائم
مقام برادر شد و بعد از یکسال فرما
نفرمائی در گذشت

سنه [illegible]

نعمان ابن اسیم ابن حارث بیست
و یکسال با شوکت تمام و دولت مالا
کلام پادشاهی کرده سنه [illegible]

منذر ابن حارث قائم مقام پدر
شد و مدت هیجده سال سلطنت کرد
سنه [illegible]

عمرو ابن نعمان بجای برادر بتخت [illegible]
نشست سیزده سال و چهار ماه سلطنت
کرد سنه [illegible]

عجم

مطلب

بیان پادشاهان عرب

از ابتدای سلطنت ... تا ...

... کرده

ملوک عرب

حجر ابن نعمان ابن حارث بجای برادر پادشاه شد. سنه [illegible]

جبله ابن حارث بجای پدر بر مسند حکمرانی نشست سنه [illegible]

نعمان ابن حارث که مسمی بابو کرب ملقب بقطام است سنه [illegible]

منذر بن قایم مقام برادر شد سنه [illegible]

عمر ابن جبله بعد از برادر پادشاه شد سنه [illegible]

جبله ابن ایهم بعد از جبله ابن حارث فرمانفرما شد او ... بن ... که ... است [illegible]

حارث ابن حجر قایم مقام پدر شد سنه [illegible]

حارث ابن جبله که او را حارث ابن ابی شمر گویند بعد از جبله ... سنه [illegible]

ایهم ابن جبله ابن حارث ... بعد از نعمان پادشاه شد سنه [illegible]

... ابن جبله بعد از برادر پادشاه شد سنه [illegible]

جبله ابن حارث قایم مقام ... شد سنه [illegible]

... [illegible]

اول اسلام ... کفر و طغیان ... [illegible]

پادشاهان سبا و حمیر از فرزندان ... [illegible] و سال از ...
... هزار و بیست و هشتصد و ... سال ...
... سلطان ... سبحانه ...
... ربیعت مشغول ...
... بوده ... بر سریر ...
... فرزندان ... عربی ...
... بود و ... [illegible]
... بعد از ... [illegible]
... از ... عهد ... بیان ...
... چون ... [illegible]
[illegible]

ابرهه بن حارث بجای پدر نشست
مغرب را بتصرف در آورد و در راه
منارها ساخت پاد بمرقه اندرو شد
نمایند در اهرام که نمیشد مانست

ردی الاذعاری ابن ابرهه ...
برادرش در ... بمغرب گشت ...
بسیار اسیر کرد و دو سمن ... در دولت
فارس ... گرفتار شده
بود

جلاد ابن شراحیل ... ادی ... افتاد
فرمان فرما شد و بعض زنان
حضرت سلیمان ... دختر اوست

ابابکر سعود بن شراحیل بن افریقش
چون رعشه داشت به مرعش ملقب شد
ولایت ماوراءالنهر را گرفت و شهر
سمرقند را خراب کرد ...

ذوقه لقش بن ابرهه بجای پدر رسید
بغایة شوکت صاحب حشمت بوده
در طنجه مغرب از بناهای اوست

حارث ریش در امر سلطنت استقلال
تمام داشت لاجرم ملوک یمن
بعد او را تبابعه خواندند بنام خود شهری
بنا کرده حارثه نام و مدت یکصد و بیست
سال سلطنت کرد

بلقیس بنت جداوله بعقد سلیمان
در آورده ... از ... حضرت سلیمان
مدت بیست سال سلطنت کرد

ایرما لک بن شرحبیل قائم مقام پدر
شد و مدت پنج سال دیگر
فرمان فرمائی نمود

اوّل

طبقه ... از تبع پادشاهان عجم ده صحیح شاه

از ابتدای ... سلطنت ... دو

سال ... که ... اسلام ...

ملوک عرب

اقرن بن ابو مالک که او را تبع
ثانی گفتندی معاصر بهمن
اسفندیار بود سال ۱۴

۵۶ عمرو حسان بن اقرن سعد کرد از
ابن دارا ب داسکندر بوده
سال ۱۴

ملک ابی کرب بن تبع الاقرن بعد
از او در سلطنت رسید و سی و سه
سال سلطنت کرد

ابو کرب اسعد بن ملک ابی کرب
بجای پدر نشست او را تبع الاوسط گفتند
چون لشکر را ... ک ... او را کشتند
پسرش حسان را پادشاه کردند

سال ۱۴
حسان بن الاوسط بعد از پدر بسلطنت
نشست قاتلان پدر را بکشت لشکر او را
شوریده او را نیز کشتند

سال ۱۴
عمرو بن تبع الاوسط بجای برادر بسلطنت
معاصر شاپور بن اردشیر بابکان
بود

عبد کلال ابن مثوب بعد از عمرو
فرمان فرما شد و بدین
موسی در آمد و از بیم زوال ملک
دین خود پنهان میداشت

تبع الاصغر بن حسان پس از عبد
کلال حاکم شد و خانه کعبه را جامه پوشانید
و انصار که در مدینه بودند
مسکن داشتند

سال ۱۴

سال ۱۴

... مقرر

... ابن ... بعد از ربیع الاصغر ... سال حکمرانی کرد جوانی ... در عهد ملک ... از دو باهل اسلام ... عام

ولیعهد ابن ... بجای پدر حاکم شده ... سی ... سال بدولت گذرانید

صباح ابن ابرهه قائم مقام پدر شده مدت ... سال بفراغت ... حکمرانی گذرانید ... عام

ذو شناتر بعد از حسان ... شد ... دو ... بس ... حاضر ... ساخته ... بفراغت ... کشته ... عام

مرثد ابن عبد کلال ... اصفهانی برادر زادهٔ ربیع الاصغر بود خوابی دید که در تعبیر ظهور حضرت رسول ... ظاهر شد ... عام

ابرهه ابن صباح که بعد از ولیعهد بسلطنت رسید با مردم خلایق باحسان و انعام و مهربانی سلوک کرد ... عام

حسان بن عمرو بعد از صباح حاکم شد ... عام

ذو نواس بعد از کشتن ذو شناتر فرمانروا شده و باستقلال تمام حکمرانی کرد بدین موسی ... در امر ... آمده ... با سپاه حبشه ... نمود منهزم شده در چین فرار ... غرق شد ... عام

دو صدی

ذونواس پس از ذوشناتر فرمانروا
شد و لشکر بولایت حبشه کشید [illegible]
خواست انتقام کشد شکست یافته فرار
نمود ع م

ارياط پس از فرار وی [illegible] پادشاه
بولایت [illegible] گشت و [illegible]
او نیز چندی بدست ابرهه کشته شد
ع م

ابرهه الاشرم با سپاه حبشه غلبه کرده
بسیاری را بکشت و نجاشی پادشاه
سوگند یاد نمود که تا خون ابرهه را نریزد
از ملک یمن بیرون نرود ابرهه موی [illegible]
او را [illegible] کرده خود را
با تحف نزد نجاشی فرستاد [illegible]
بیرون رفت ع م

یکسوم بن ابرهه قائم مقام پدر شد
[illegible]
هفده سال [illegible]
[illegible] کرد
ع م

مسروق بن ابرهه پس از برادرش
یکسوم پادشاه شد سیف ذوالیزن
از انوشیروان عادل لشکر گرفته
بجنگ او آمده او را بقتل آورد

سیف ذوالیزن پادشاه شد
بر مسروق ظفر یافته او را بکشت و از
انوشیروان [illegible] که در ضمن سفر [illegible]
او را هلاک شده بود پادشاه ایشان
گردید بعد از [illegible] سال [illegible] در
گذشت [illegible]

[illegible]

۹۹ سلاطینی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

[illegible]

حضرت خاتم الانبیا و خلفای آنحضرت

[illegible]

از ابتدای خلافت [illegible] تا انتهای دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سلاطین [illegible]

[illegible]

طاهریان [illegible]	صفاریان [illegible]	سامانیان [illegible]	غزنویان [illegible]
غوریان [illegible]	آل بویه [illegible]	[illegible] [illegible]	خوارزمشاهیان [illegible]
[illegible] [illegible]	اسمعیلیه [illegible]	قراختائیه [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥٩

تاریخ پادشاهان عجم دن ... صفحه

١٠

سلاطین مغول

ملوک طوائف مغولدن

سلطنت صفویه

سلطنت اعلیحضرت محمد شاه خلد الله ملکه [illegible]

شاهزادگان سلاطین گورکانیه [illegible]

شاهزادگان سلاطین صفویه

شاهزادگان سلاطین مغول

شاهزادگان سلاطین گورکانیه

خوانین زند که شاهزادگان [illegible]

اقامتی که در عهد صفویه

قاجار بوده است

[illegible] انشعاب یافته اند

قاجار که شاهزادگان کریم خان

[illegible] برده اند

[illegible]

ابتدای [illegible] غلات [illegible] گمرکات 1221 [illegible]

[illegible]

۳ امحضرت خاتم الانبیا ۲۳ ۵۰
سعد
۱۴
۱۸ روز

حضرت خاتم الانبیا ۲۳
۲۶
روز

خلفای آنحضرت
۱۴
۱۲ روز

امام حسن
۱۴
ماه ۱
ماه ۱
روز

حضرت ابو طالب ابن عبد المطلب
امام حسین
۱۴
ماه ۱
ماه ۱
۲۵ روز
۲۹ روز
امام

حضرت خاتم الانبیا ۲۳ آنحضرت پسر عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره ابن کعب ابن لوی
ابن غالب بن فهر بن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن مدرکه ابن الیاس
ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن عمرو بن الیسع ... ابن
نبت ابن ... از اولاد اسمعیل ... والده آنحضرت آمنه
بنت وهب است مولود مبارکش روز دوشنبه ... در روز جمعه ... شهر
ربیع الاول پیش از طلوع آفتاب در مکه معظمه در زمان انوشیروان
عادل دایه او حلیمه از طایفه بنی سعد و آنحضرت متولد شده بود

علیه اله

عبدالله در مدینه گذشت بهشت در سالگی او جد بن عبدالمطلب وفات یافت آنحضرت ۱۰۴۰
بعمش ابوطالب او را دوازده سالگی بتجارت با خود بشام برده در بیست و چهار
بجهت خدیجه بتجاره یافت چون سن شریفش بچهل سال شرف وحی مشرف شد
و چهارده آن نکاه دو حی کرده و خدیجه پیش از آنحضرت دو شوهر کرده
و از هر شوهر یکی دختر از شوهر دیگر دو پسر هند ماند داره از آنحضرت سه پسر
او رد قاسم و طاهر و عبدالله پیش از وحی متولد شده بودند و از
زنی ماند و خدیجه در ماه ذیقعده ده سال و هم از وحی در گذشت و شصت و
و پنج سال عمر داشت و بعد پنج سال با آنحضرت بود و آنحضرت زن
دیگر نخواست و قران مجید در بیست و هفتم رمضان نازل شده بقولی
در هفدهم و عمر مبارک آنحضرت شصت و سه سال در زمان بعثت
بیست و سه سال در مکه و ده سال در مدینه و در بیت ده سال
در مدینه با کفار بیست و هشت غزا که در روایتی سی و یک و در بعضی خود حاضر
برده اند و در بعضی لشکر بسر فرستادند سال اول در ماه رمضان
حمزه ابن المطلب را بسر کاروان مکه فرستاد و ایشان را منهزم
بازگشت و هم در این سال ابی جهل بود ایضا حمزه و ابی عبیده جراح
و سعد وقاص هم در ماه شوال بجنگ عکرمه ابن ابی جهل فرستاده
کفار منهزم شدند و در این سال عقد خدیجه عایشه بنت ابی بکر اکرم و غزوه

بدر بقولی در رودادی این سال و بقول صاحب تواریخ در روز
جمعه هفدهم شهر رمضان سال دویم بود آنحضرت سیصد و نه نفر
بقولی سیصد و سیزده نفر قریش که مقدم ایشان ابوجهل بود نهصد و
نه کس و در لشکر اسلام هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر
بیش نبود سال دویم ابوبکر علیه اللعنه دانسته ابت فاطمه علیها السلام
را خواستگاری از آنحضرت نمود بعد از آن عمر خطاب و بعضی دیگر از
قریش طلب کرده محروم ساخت پس حضرت بعلی ابن ابیطالب
فرموده و غزوه احد درین سال بود بقول صاحب التواریخ
در هفتم ماه شوال سیم سال واقع شد سال سیم در ماه صفر کشتن
جماعت سلیم و بنی عباس رفت بر قومی که از آنها خوانند اموال کفار را
غارت کردند و غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب گویند
و کشته شدن عمر بن عبدود بردست علی و درین سال بود رجعی
چهارم ذوالحجه رجعی لحیان خدمت آنحضرت آمدند که قوم ما مسلمان
میشوند معلمی باید حضرت شش کس از صحابه فرستاد ایشان را بقتل
آورده و در غزوه بئر معونه هم درین سال بود سال چهارم پنجم در ماه ربیع
الاول خبر آمد که جمیع زراعات بجائی که زراعات الرقاع
خوانند جمع شده حضرت جنگ ایشان کرده کرکشید و اموال

ذیقعده این سال واقع شده و غزوه بنی قریظه نیز در همان روز که از غزوه خندق ۱۰
مراجعت بپای قلعه ایشان آمده بعد از پانزده [روز] فتح گردید سال ششم
بکشتن شش کس از صحابه لشکر بر سر قوم لحیان کشیده کفار جنگ ناکرده
فرار نمودند بنی قریظه رفته ایشان را محصور نموده بقولی غزوه خلد در این
سال بود سال هفتم در ماه محرم فتح خیبر نموده آن هفت قلعه بود بیست شاه
ولایت شد پس از این غزوه فدک بدون جنگ مسخر شدند عبدالله بن سلیم را
با پنجاه کس بجنگ بنی سلیم فرستاد که چهل کس از صحابه را کشته بودند در شب
گروهی از بنی سلیم بر ایشان افتاد بجز عبدالله دیگر را شهید کردند اول
فتح مکه در ماه رمضان این سال هشتم و غزوه حنین در هشتم شوال این سال
و غزوه طایف هم در ماه شوال این سال هشتم و غزوه حنین در هشتم شوال
واقعه با رجب باطراف شام تا موضعی که تبوک بود و نصرانیان
رجوع نموده حضرت مراجعت نمود عامل صدقات باطراف فرستاد و
بجزیه بستد از ذیحجه این سال حج گذرانید که حجة الوداع خوانند
از هجرت در ماه محرم خبر آمد که شامیان قصد آن حضرت دارند یعنی
دیار اسلام حضرت اسامة بن زید را نامزد جنگ کرده فرستاد
حضرت از روزها رنجور بود در روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سنه احدی
عشر من الهجرت رحلت فرمود و غیر این گفته اند از حضرت امام جعفر

تا بیان کند فضائل حضرت خاتم الانبیا ص

منتسب معتبر عام

منتسب معتبر ائمه علیهم السلام عام

ابی بکر و عمران ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه لقبش عتیق و کنیتش ابو بکر است وی از غایت شهرت محتاج بتعریف نیست شیطان علیه اللعنه و اول من بایع له بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا ص بر زمین گذرد و در طلب این ریاست که بعد از وفات حضرت خاتم الانبیا ص بر زمین گذرد در سقیفه بنی ساعده مردم را بیعت خود تحریک و غصب خلافت امیر المؤمنین علی ع نمود بیان آن این که روز وفات رسول ص انصار در سقیفه بنی ساعده مجتمع شده خواستند سعد بن عباده انصاری را خلیفه سازند مغیره بن شعبه نزد ابی بکر و عمر رفته صورت حادثه را تقریر کرد بتوان پرسش سعد بیعت نمود در آن روز بنی هاشم بتجهیز و تکفین حضرت رسول ص مشغول بودند بعد از سه روز که از تعزیه و دوری فارغ شدند ابی بکر حضرت امیر المؤمنین ع را بمسجد طلبیده حضرت ادر دند چیزی دیدند مضمون توجه و انکار مهاجر و انصار فرمودند بجهت چه مرا طلبیده اند عمر گفت برای بیعتی که مسلمانان در آن اتفاق افتاده فرمود من در آن امر اولی ترم گفت تا بیعت نکنی دست

از

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

در ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible]

از تو بر میدارم حضرت رسول ص از حیله [illegible] کرده اید اگر حجت [illegible]
حجت من همان سخن است از شما حجت لازم الفات [illegible] که من [illegible]
رسول ص با شما پرسش سعد گفت یا ابا الحسن اگر این سخن [illegible] از
[illegible] از شما جار [illegible] دو کس از [illegible] مخالف میکردند [illegible]
[illegible] اینکه [illegible] خلافت [illegible] حضرت فرمودند که بر من [illegible]
رسول [illegible] داده [illegible] کرده [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ابو عبیده گفت اکنون بیعتی شده [illegible] و شوار است
[illegible] اگر میدانستم که [illegible] قبول میکردم [illegible]
اگر بیعت نکنی [illegible] میدارم حضرت بیعت نکرده [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] میگویند که بعد از چند روز آنجناب بیعت فرمود [illegible]
[illegible] ظاهر است با آنکه بیعت ابو بکر در روز جمعه [illegible]
[illegible] در همان روز حضرت رسول ص رحلت فرمودند مدت خلافت
دو سال و سه ماه و [illegible] روز است وفات او در شب سه شنبه [illegible]
[illegible] سنه [illegible] عشر من الهجرت [illegible] گفته اند و بعضی اینکه [illegible]
[illegible] مرض [illegible] الخطاب [illegible]

[illegible]

خواست شد در قبرستان مسلمانان دفن کنند نصارا مانع شده الا معزه
در قبرستان یهودان او را زیر خاک پنهان و زیر ان تک بردند مروان بن حکم
و صاحبش عمر زمان عمرش هشتاد و دو سال بقول صاحب کشف
الظنون قتل او در روز ادینه هیجدهم شهر ذیحجه سنه ثمن و ثلثین و دو
بوده وفاتش کتابه بجوش بوده والسلام

حسب ... ان مجموعه

از ... تا ... اما ...

... اسلام ...

... سال ...

... آنحضرت

امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ۲

... آنحضرت جناب امیر المؤمنین ۲

مدت خلافت ... آنحضرت

مدت ... ماه ...

جناب امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ۲

مدت ...

مدت خلافت ... ماه ...

امیر المؤمنین اسد الله الغالب و هو علی ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
ابن هاشم بن عبد مناف والده آنحضرت فاطمه بنت اسد ابن هاشم
ابن عبد مناف ولادت آنحضرت در مدینه مشرفه ولادت آنجناب در روز جمعه
سیزدهم شهر رجب بعد از سی سال از عام الفیل در حرم کعبه در آن وقت
از عمر شریف نبی سی سال گذشته بوده بعضی تولد او را هفتم شهر شعبان
و برخی در بیست و یکم شعبان گفته اند اول اصح است دیگر آنحضرت با عبد الله
پدر حضرت رسول ص از یکبار ... بوده کنیت او ابو الحسن است و لقب
مرتضی و ... او در آخر ذیحجه ... بوده پسرش سعد بن ... و در آن ...
قنبر لقب ... و نقش خاتمش الملک لله الواحد القهار لقب ... القادر
چون شروع بجهاد کرد شانزده ساله در نوزده سالگی ... عرب
بگشت و کسی در عالم نبود که با او مقاومت نماید در بیست و دو سالگی ... خیبر

عمر و هو ابن خطاب بن عبد الله العزی بن رباح بن عبد الله ابن قرط
ابن ارداح بن عدی ابن کعب ابن لوی خان غالب کنیت او
ابو حفص است و مدت خلافت او ده سال و شش ماه بود و بعضی پانزده سال برخی دوازده
سال و شش ماه بنجر در اول اصحّ است و قتل او در روز چهار شنبه بیست و سیم شهر ذی حجه
سنه ثلث و عشرین اتفق بیست و نهم ربیع الاول و بروایتی نهم ربیع الاول
و اکثر مورخین در بیست و ششم و بیست و پنجم اربع و عشرین بود ابو لؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه
بقتل او رسید و عمرش شصت و سه سال بود و کاتبش زید بن ثابت انصاری
در زمان او جمیع بلاد شام و عراقین و فارس و کرمان و اذربایجان و بعضی
از خراسان بتصرف اهل اسلام در آمد و گویند در چهار صد منارعه و منبر جهة خطبة الاسلام
در اطراف بلاد متعین کرد چون بر بستر موت افتاد در باب تعیین خلیفه سخن گفتند گفت
شش نفر لایق این منصب اند اما هر یک را خلقی هست که مانع آن امر است و از اختلاف تعیین نمیکنیم
اول علی ابن ابی طالب حرص او بر این امر در تعیین را مانع است دوم عثمان دوست
خویشاوندان میدارد و ایشان را مسلط میکند سیم عبد الرحمن بن عوف فارغ است چهارم طلحه
سنگدل است پنجم زبیر خود خواهست ششم سعد بن ابی وقاص احمق است و باید آن شش نفر در
امر خلافت مشورت نمایند و یکی از میان خود خلیفه سازند و اگر این پنج کس بر قولی

تاریخ پادشاهان عجم ...
از جمله ... سلطنت ... مرتبه ... ایشان
سلاطین ... بعد از ظهور ... سلطنت
...
... الی ...

اتفاق کنند و یکنفر بر قول آن پنج نفر را بکشند و اگر چهار نفر بر رای متفق شوند و دو نفر سر باز پیچند آن دو نفر را بقتل رسانند و اگر سه نفر بر طرفی باشند و سه نفر دیگر بر طرفی جانب آن جماعت که عبد الرحمن عوف در آن طرف باشد مرجح دانند این وصیت را کرده بدرک واصل شد

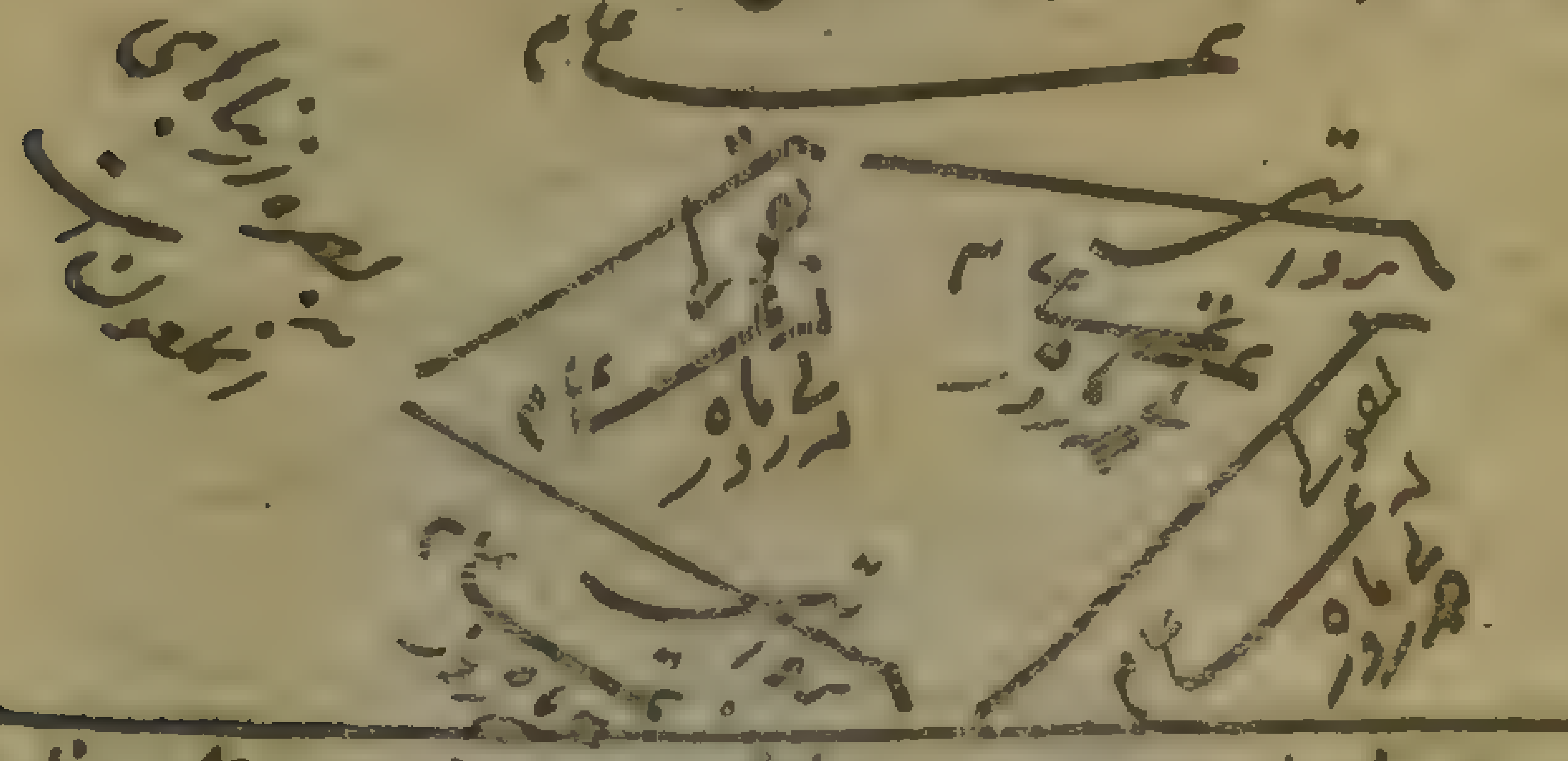

عثمان و هو ابن عفان ابو العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف چون عمر وفات یافت بوصیت عمل نموده بعد از قیل و قال بسیار گفت و شنود بسیار عثمان ملعون بمعاونت عبد الرحمن عوف هر دو بخلافت نشست بیعت او در روز دوشنبه عشرین شهر محرم الحرام سنه اربع و عشرین من الهجرة النبویه واقع شد و مدت خلافتش یازده ماه و نوزده روز گفته اند و طایفه یازده سال و یازده ماه و ده روز گفته اند و غیر این نوشته اند اول اصح است و قتل او در روز آدینه بیست دویم ذیحجه سنه خمس و ثلث واقع شد و بدن منحوسش را سه روز در مزبله بسیار متعفنی که از چاه مبرز مسجد دار الخلافه منحوس و نجس تر بود انداختند تا متعفن شد پس بیرون آوردند در ان جنب

ع ملاوراچنین کند شهادت آنحضرت در شب یکشنبه بیست و یکم رمضان المبارک سنه
الاربعین گویند در سنه اثنان و اربعین هجری بدست ابن ملجم ملعون واقع شد
عمر شریفش شصت و سه سال بروایتی شصت و پنج سال و آنحضرت در ایام خلافت
دو مرتبه جنگ کرد مرتبه اول جنگ جمل با عایشه و طلحه و زبیر که آنحضرت غالب آمد
مرتبه دویم واقعه صفین با معاویه بن ابی سفیان بواسطه خون عثمان گویند لشکر
آنحضرت نود هزار کس و لشکر معاویه صد و بیست هزار بود مرتبه دیگر جنگ شد
و لشکر آنحضرت بیست هزار و لشکر معاویه چهل هزار که شد آخر معاویه صلح خواست
که مدت ماه بیست از جنگ بازدار شسته لشکر از تمام و صد و قتال نمایند مدت
موعود منقضی شده بود که ابن ملجم ملعون آنحضرت را شهید کرد شهادت
آنحضرت در شب یکشنبه بیست و یکم شهر رمضان سنه اربعین من الهجره واقع شد
بروایتی آنحضرت سی و پنج زن داشت بقولی بیست و هشت بروایتی سی و دو
چهارده پسر و هیجده دختر اما یازده نام رفته اند از پنج نسل مانده که از امام حسن امام حسین
و محمد حنفیه و عباس و عمر از شش پسر نسل نمانده که از محسن و محمد اصغر و عثمان و عبد الله و جعفر
و عون و عباس و عبد الله و جعفر و امام حسین ع در کربلا شهید شدند و از دختران سیزده را
نام یافته اند کلثوم و زینب از فاطمه اند و باقی در کتب مسطور و مبسوط است رجوع نمایند
معلوم میشود

مدت خلافت — زمان امامت

پنج سال — سیزده ماه — پنج سال

امام حسن

تاریخ پادشاهان عجم ...

در ابتدای سلطنت ... الی ...

فهرست ... ...

حضرت ... که ... از ... اسلام ...

امام حسن و هو حسن بن علی ابی طالب کنیت او ابو محمد و ابو القاسم سبط اکبر

و القاب او سید و زین و حجت و زاهد و مجتبی است ولادت آن حضرت

در سه شنبه نیمه رمضان سال سیم از هجرت بقولی در سال دویم ...

و در هجده هم احدی و اربعین بود مدت خلافتش شش ماه سه روز بود و بقولی

چون دید که معاویه در شام استیلا یافته و اهل عراق نیز در مقام نفاقند

با معاویه صلح نموده در امور ملکی بنابر مصلحت چندی با و گذاشت نقض

کنین آنحضرت له روایتی آنچه ... بود و این مصالحه در بیست و پنجم ربیع سال

چهل و چهار سال و برخی چهل و سه سال و برخی چهل و هشت و قولی چهل و شش

طایفه چهل و پنج سال گفته اند اول اصح است شهادت آنحضرت در بیست

هشتم صفر سال چهل و پنج سال گفته اند بعضی در هفتم صفر سال چهل و نهم و جمعی پنجاه

گفته اند اول اصح است حرم آنحضرت جعده بنت اشعث بتحریک معاویه

او را مسموم ساخته شهید کرد و در بقیع مدفون شد فیما بین ولادت

آنحضرت و برادرش امام حسین مدت حمل امام حسین بود که آن شش ماه

اولاد آنحضرت را بعضی پانزده نفر گفته هشت پسر و هفت دختر و بعضی

ذکور او را پانزده نفر و جمعی دوازده گفته که یک دختر فاطمه نام داشت

بروایتی پنج دختر داشته و طایفه اولاد ذکور آنحضرت را پانزده

نفر

نفر گفته اند علی التفصیل اسمشو اولاد ذکور

مقرر است سلطنتش

حسن	زید	عمر	حسین
عبدالله اکبر	اسمعیل	عبدالله اصغر	عبدالرحمن
طلحه	محمد	یعقوب	جعفر
حمزه	ابوبکر	قاسم	... م

ع ۲ المقرر

با جناب پیغمبر ۲۳	با پدر بزرگوار	بعد از پدر بزرگوار
ذبادر ... م	... عام	... عام

مدت خلافت	زمان امامت
۶ ماه ۵	... عام
۶ یوم	... ماه ۵
	۱۲ یوم

[illegible]

تاریخ پادشاهان آل محمد
از ابتدای سلطنت هر یک الی انتهای ... شاه
سلاطین که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
حضرت قائم آل محمد
... خلفاء

حالات امام حسین ... منصور را
... عم
... زد ...

حسین ابن علی کنیت آنحضرت ابوعبدالله و ابوعلی القاب او رشید
و طیب و وفی و سبط و سید و زکی و مبارک و شهید است و نقش
نگینش ان الله بالغ امره گویند حسبی الله گویند نقش یک نگین آنحضرت
لا اله الا الله الواحد القهار تولد آنحضرت روز پنجشنبه سیم شهر شعبان
سال چهارم از هجرت و بقولی پنجم ماه و برخی روز پنجشنبه و شیخ طوسی گوید
در نیمه ربیع الاول سال سیم متولد شد و این آنحضرت فاصله در میان او
و برادرش امام حسن شش ماه بود که مدت حمل آنحضرت بوده و بغیر آنحضرت
و یحیی ابن ذکریا فرزند شش ماهه متولد نشد که زنده باشد و شهادت یا در روز
جمعه یا دوشنبه یا شنبه دهم محرم سال شصتم واقع شد گویند در سال شصت و یکم او
اصحاب یا هفتاد و دو نفر بقولی هشتاد و دو نفر که از آنجمله هیجده نفر اولاد
و اخوان و برادرزادگان و بنی اعمام آنحضرت بودند قاتل آن
حضرت شمر ذی الجوشن علیه اللعنه و العذاب است که لعنت خدای بر
او باد الا یوم المعاد اولاد ذکور حضرت اباعبدالله الحسین
چهار

با بابا — امام زین العابدین — علی اکبر — متعرض سلطنت
او را علی اصغر گویند

جعفر — عبد الله

عمر

با صاحب عسکر علیهم — با مادر بزرگوار — متعرض سلطنت
علیهم — علیهم

با برادر بزرگوار — بعد از جد و پدر بزرگوار
علیهم — علیهم

فاطمه علیها السلام دختر محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ولادتش در مکه بود
در روز جمعه بیستم جمادی الآخره بعد از پنج سال از بعثت رسول گویند روز جمعه
بیستم جمادی الثانی در سال دویم و برخی پنج سال از بعثت گفته اند و
اول اصح است اسامی او نه است فاطمه صدیقه مبارکه طاهره زکیه راضیه
مرضیه محدثه زهرا عمر او هیجده ساله و هفت ماه و دیگر دو است بتفصیل
هیجده سال و هفتاد و پنج روز است در مدت بقای او بعد از
پدر خلاف است بعضی در شش ماه بیشتر و از چهل روز کمتر نگفته اند
ظاهر آن است که بعد از پدر بزرگوار نه ماه زندگانی کرد و در وفات
او نیز خلاف است سیم جمادی الاول و شیخ طوسی در بیست
یکم شهر رجب گفته اند واضح آن است که در روز سه شنبه

77

سیوم جمادی الاولی سال یازدهم هجری رحلت فرموده و در موضع قبر او
اختلاف است بعضی در بقیع نزد قبور ائمه علیه السلام است و برخی مابین
قبر حضرت رسول ص و قبر آنحضرت و اصح آن است که در خانه خود مدفون
شده و تزویج او در ماه رمضان و زفاف در ذی حجه سال دویم واقع شده
مخالفین در ماه صفر و اکثری گفته اند که در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم الحرام
سال دویم واقع شد

علی ابن الحسین کنیت او ابو الحسن و ابو محمد و ابو القاسم و لقب او سجاد
و زین العابدین و سید العابدین تولد او در روز پنجشنبه پنجم شعبان
المعظم سنه سی و هشت از هجرت گذشته در مدینه در زمان خلافت جدش
امیر المومنین نقش نگین آنجناب بگل غم حسبی الله بود و آنحضرت در زمان
شهادت جد علیه السلام دو ساله بود و در واقعه کربلا بیست و سه سال
داشت و بعد از این واقعه سی و چهار سال دیگر زندگانی کرده و در روز
بیست و دویم محرم سنه خمس و تسعین زهری که هشام بن عبد الملک
بآنحضرت داد برحمت ایزدی پیوست و گویند ولید ابن الملک او را زهر
داده و در بقیع پهلوی عم بزرگوار خود امام حسن ع مدفون و در ...

وبدانکه در عدد اولاد آنحضرت خلاف است بعضی یازده پسر و نه دختر
داشت و شیخ مفید نه بنات گفته مادر چهار نفر نوشته خدیجه ثالثه
علیه ام کلثوم و اسامی اولاد ذکور آنحضرت از قرار تفصیل است

اولاد ذکور
امام محمد باقر — زید — عمر — عبدالله — حسن — عسکر
حسین — عبدالله — علی — محمد — بالاصغر

محمد بن علی هاشمی از هاشمی و علوی تولد شد و ولادت او در روز دوشنبه
سیم صفر سنه خمسین من الهجرة النبویة واقع شد تقریبا و در عمره ر
امال کنیت آنحضرت ابو جعفر و لقب باقر است و نقش نگین
آنحضرت العزة لله جمیعا آنحضرت در وقت شهادت پدر بزر
گوار امام حسین سه ساله بود و در زمان پدر خود امام زین العابدین
سی و هشت ساله بود تقریبا سی و هفت ساله در دوشنبه ذیحجه
الحرام سنه یکصد و چهارده هجری زهری که هشام ابن عبدالملک
بآنحضرت داده بجنت خرامید روایتی در سال یکصد و ده
رحلت فرموده عمر مبارکش روایت اول پنجاه و هشت سال
و روایت ثانی پنجاه و پنج سال اول اصحت در گورستان
بقیع نزد پدر بزرگوار مدفون شده اولاد آنحضرت هفت نفر اند

امام باقر محمد بن علیه
در اسد آنی مدافن الکبیر ابی اهمای دو
حسین کمی له قتل از ظهور اسلام
حسن کلم الی ...

سه پسر و یک دختر گویند هفت اولاد است شش پسر و یکی دختر
بعقیب حشو اولاد ذکور و غیره

امام جعفر صادق	محمد اکبر	عقب از مدت عسیر
ابراهیم	عبد الله	
زید	علی	اهل در زمان امامت
زینب		امام علی

جعفر بن محمد

جعفر بن محمد اینست آنحضرت ابو عبد الله لقبت او صابر و فاضل
و طاهر و صادق است ولادت آنحضرت یوم دوشنبه هفدهم
ربیع الاول سنه ۸۳ واقع شد بقولی در سنه ۸۶ منصور دوانیقی آنحضرت
را شهید کرد در روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سنه ۱۴۸ عمر مبارکش
شصت و پنج سال است بقولی شصت و هشت مدفن شریفش مقبره بقیع
و آنحضرت در زمان جد بزرگوار خود امام زین العابدین علیه السلام
یازده ساله بود و در زمان پدر بزرگوار سی و یک ساله بود و بعد از
پدر سی و چهار سال دیگر زندگانی کرد دقتش بکتب آنحضرت اند
خلق کل شتی و اولاد آنحضرت ده نفر است ...

شجره

امام موسی — اسحق — محمد

عباس — علی

موسی بن جعفر کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبدالله لقب کاظم و صابر و صالح و امین است تولد آنحضرت در روز یکشنبه هفتم صفر سنه نقش نگین آنحضرت کفی بالله حفیظا بعد از پدر سی و پنج سال دیگر زیست در زمان هارون یحیی بن خالد برمکی بحکم هارون الرشید او را مسموم ساختند بقولی شربت زهر در حلق آن امام مظلوم ریختند وفات آنحضرت در روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه ۱۸۳ مرقد منورش در بغداد مشهور است اولاد آنحضرت بروایتی سی و هفت نفر است

پسر و نجده ه دختر علی هذا التفصیل

شجره

اولاد

علی رضا	زید	ابراهیم	عقیل
هارون	حسین	حسن	عبدالله
بهلول	عمر	احمد	جعفر
یحیی	قاسم	عباس	حمزه
عبدالرحمن	اسحق	جعفر الاصغر	محمد

٨١

جلد شش
تاریخ پادشاهان عجم نه فصل ماه
از ابتدای سلطنت کیومرث الی انقراض دولت
سلاطینی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
حصص تا ... ۳
حکایات سلاطین کیومرث

امیرالمؤمنین ... ۹۲

زنان امامت
پیغمبر
خدیجه — ام‌وره امامه — فاطمه — فاطمه زهرا
ام کلثوم — ام القاسم — محمد ... — امام حسن — امام حسین — زمان امامت

علی ابن موسی ۳ کنیت

علی ابن موسی ... و کنیت آنحضرت با نام و کنیت آنحضرت ابوالحسن
موافق است و القابش بسیار است ... رضا ... ولادت آنحضرت
روز پنجشنبه یازدهم شهر ذیقعده ... در مدینه واقع شده گویند ... پنجم ... اول
سنه مذکوره والده او ام ولد بود ... نجمه ... از ... عمر آن
حضرت پنجاه و پنج سال بود گویند در زمان آنحضرت وفات کرد بزهری که
مامون عباسی در باغ حمیدین ... قریه ... داد و در سناباد مدفون
شد گویند در سنه ۲۰۳ وفات یافت ... اولاد آن حضرت شش نفر
پنج پسر و یک دختر ...

اولاد ذکور ...

امام محمد تقی — حسین — جعفر
ابراهیم — حسن — اصغر زمان امامت
امامت ...
۲۰ سال ...

محمد بن علی آنحضرت در کنیت و نام با امام محمد باقر موافق است لهذا او را
ابوجعفر ثانی گویند القاب آنحضرت تقی و جواد و مرتضی و منتجب بود ولادت آنحضرت
در روز جمعه رجب ۱۹۵ در مدینه واقع شد گویند در پانزدهم رمضان نقش نگین
او المهیمن عضدی وفات آنحضرت در روز سه شنبه دهم رجب واقع شد
بزهری که معتصم عباسی بآنحضرت داده بود بعد او در مقبره بنی هاشم پهلوی جد بزرگوار
خود امام موسی مدفون شد در زمان وفات پدر بزرگوارش ساله
بود بعد از پدر هفده سال زندگانی کرد بقولی وفات او در روز
شنبه او اخر ذیحجه سنه ۲۲۰ بقولی در سه شنبه یازدهم ذیقعده اول
اصح است اولاد آنحضرت چهار نفر دو پسر و دو دختر
داشت والسلام

اولاد
ذکور — امام علی النقی، موسی
اناث — فاطمه، امامه

معتصم مدت سلطنت
المقتدر مدت عمر ۱۲ سال ۴ ماه

٬۱۳

تاریخ پادشاهان عجم ده نفر ...

تا علی ابن ... ٬۸۴

علی ابن محمد صه

علی ابن محمد آنحضرت در نام کنیت با علی مرتضی و علی الرضا موافق است
او را ابو الحسن ثالث گویند القاب او نقی ولادت آن حضرت جمعه اواسط
شهر رجب ۲۱۲ در مدینه مشرفه شد نقش نگین آنحضرت حفظ العهود من اخلاق
المعهود متوکل عباسی ملعون بن یحیی را بمدینه فرستاده آنحضرت را به سر من
رای آورد مدت ده سال و چند ماه او را آنجا نگاه داشته
مسموم ساخت در روز دوشنبه سوم شهر رجب ۲۵۴ از باغ عیش
در شش خرامید گویند در جمادی الاخر مذکور رحلت فرمود
در سر من رای مدفون گشت آنحضرت را گویند
العونت بالله در سلام تمام شد

اولاد

محمد — در سر من رای دفن شد

دختر ده

امام حسن عسکری — حسین

محمد — جعفر

امامت — المقرر ان امامت

صه

۱۴ ... ۱۴ ... ۱۴

سنین پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت تیمور ترتیب ... تا شاه عباس ثانی ...

سنین امامت ... از ظهور ... حضرت قائم ...

حسن ابن علی ع آنحضرت در نام و کنیت با امام ثانی حسن ابن علی موافق است و لقب او
عسکری است ولادت آنحضرت روز دوشنبه هشتم ربیع الآخر گویند در ماه رجب سنه ۲۳۱ اول
اصح است نقش نگین او انا لله شهید و وفات آنحضرت در جمعه هشتم ربیع الاول سنه ۲۶۰ به زهری که معتمد عباسی
باو داد مرقد او در سر من رای جنب قبر پدر بزرگوار واقعست و آنحضرت در زمان پدرش بیست
و دو ساله بود و بعضی گویند بیست و سه ساله بود و شش سال امامت کرد و اولاد آنحضرت منحصر است
در صاحب الامر محمد مهدی علیه السلام است و بقولی یک دختر داشت ...

سنین امامت محمد مهدی علیه السلام

محمد ابن حسن ع آنحضرت در نام و کنیت با جناب سید ... موافق است و القاب او
مهدی و منتظر و صاحب الزمان و حجه و قائم است ... ولادت آنحضرت در جمعه پانزدهم شعبان
سنه ۲۵۵ بود و آنحضرت در زمان پدر بزرگوار پنج ساله بود و بقولی دو ساله اول اصح است و آنحضرت را
جناب رب العطایا در طفولیت حکمت کرامت فرموده بود و او در صغر سن امام شد و در زمان
معتمد خلیفه در روز جمعه در سرداب سر من رای از نظر مردم غایب شد تا حال مخفی است هرگاه
خداوند خواهد و اراده ازلی بظهور او تعلق گیرد ظاهر خواهد شد جمیع فرق امت نبوی
اتفاق دارند که ظهور مهدی واقع خواهد شد اما در این مسئله مختلف است که مهدی موعود محمد
بن حسن است یا دیگر از بنی فاطمه اعتقاد اهل سنت آنست که قائم آل رسول شخصی خواهد بود که
از اولاد ... در آخر الزمان تولد نماید فرقه امامیه آنحضرت را در غیبت ثابت کرده اند

از ابتدای خلافت

فصل ششم

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

۰۸۶ در ابتدای خلافت [illegible] تا انتهای دولت [illegible]

[illegible]

معاویه ابن ابی سفیان بن حرب بن امیه حاکم شام بود چون حضرت
امام حسن به طریق انقطاع سلوک داشت در ربیع الاول [illegible] را
جمیع ممالک و بلاد اسلام حاکم شد بیعت او در ربیع الاخر سنه [illegible]
هفتاد و هشت سال عمر بود [illegible] پسر او [illegible] حسب [illegible]
بن [illegible] نقش خاتمش [illegible] سلطنت [illegible] ماه

۸۱) هند بنت عتبه بن ربیعه است که در جنگ احد جگر حمزه سید الشهدا را
به دندان گرفته بخوانید اول در نکاح حفص بود بسبب اعمال ناشایستی که کرده
بود بمکه افعی بهران رفته که در هند ملکی مؤکد داشت و حفص طلاق نداده
ابوسفیان او را خواست و بر ابوسفیان حلال نشده معاویه است
که بوجود آمده حرامزاده است با بجله عبید الله زیاد در زمان او حاکم بصره شد
معاویه خاتم السپرش یزید بیعت گرفت مگر آنکس که بیعت نکردند امام
حسین و عبد الله عباس و زبیر و عبد الله عمر و عبد الرحمن ابی بکر و در آخر عمادی
الآخر بجهنم شتافت

مشهور
یزید ابن معاویه بعد از پدر حاکم شد ملقب ابو خالد بود بیعت او در شهر
رجب بود و حال در حیات معاویه زوجه عبد الله زبیر عاشق شده
از جور الناس تزویج نموده معاویه بحیله اینکه دختر خود را بتو خواهم داد
زوجه خود را طلاق بکو و آن زن از عبد الله زبیر طلاق گرفته ابو موسی
اشعری را فرستاد و برای یزید خطبه کند در اثنای راه قثم بن عباس
بن عبد الله عبد المطلب با و گفت که بجهت من نیز حرفی بزن بعد از آن حضرت
امام حسین ع او را دیده گفت از برای من یعنی بگو ابو موسی پیغام هر سه را بگذار و زن گفت تو از اصحاب
رسول خدا می دانم که حق امامت بجای خود کسی آورد بفرمایش این سه نفر کدام
یک رغبت کنم ابو موسی در جواب او گفت اگر دنیا میخواهی یزید

و اگر آخرت

تاریخ پادشاهان عجم

و اگر امروز میخواهی امام حسین زن را می شده او را بحضرت امام حسن عهد سنه ۶۶
این قضیه موجب عداوت یزید شد با آن حضرت با هفتاد و دو نفر او را
شهید کرد و کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرد و عمر او نیز سی و هشت سال بود و در
هشتم شهر صفر بجهنم داخل شد گویند چون یکس ریش سحنش بلشتی ارکنده ها شد
بردی

معاویه بن یزید ثالث

معاویه بن یزید لقب ابو لیلی کرد
در نهم صفر سنه ۶۴ با او بیعت کردند بعد از
چهل روز بمنبر رفته گفت ایها الناس گوش
دهید من طاقت آتش جهنم ندارم
شما شخصی که بایسته این امر باشد انتخاب
کنید این گفت و از منبر پائین رفت
بعبادت نشست و در همان سال وفات
یافت بجز او و برادرش خالد بن ولید را
خواستند بحکومت بردارند ابا نمود
بر منبر رفته با آواز بلند گفت این حکومت را
نیاکان و اجداد من از راه اجبار غصب نموده اند

مروان حکم بن ابی العاص بن امیه
یعنی عبد العزیز حاکم شد در نوزدهم شهر
ربیع الاول بتخت نشست و در زمان
او جبر و ستم بطلب خون حضرت
سید الشهداء خروج کرده بعد از
یکسال و نه ماه و دو روز کشته شد
او که شنیده زوجه او با لشکری برای
او نهاده از آن نشست تا مرگ او
در آخر دنیا برد و او پسر خود عبد الملک را
ولیعهد خود ساخته و السلام
بانجام تمام رسیده است

عبد الملک

عبدالملک بن مروان در اول محرم سنه [illegible]
حاکم شد بسیار بخیل بود در کوفه مختار خروج
کرده از ابراهیم مالک اشتر آمده عمر سعد و عبید
زیاد و هر که در کربلا با حضرت سید الشهدا
جنگ کرده بود بقتل آورد معا چهل و هشت
هزار کس از معاندین اهل بیت بقتل رسید
اصفهان بدست [illegible]
عبدالملک حجاج [illegible] عراقین [illegible]
را [illegible] در نوزدهم شوال سنه [illegible]
وفات یافت

ولید ابن عبدالملک بعد از پدر در نیمه
شوال سنه [illegible] حاکم شد عمر عبد العزیز را از مدینه
فرستاد تا خانهای ازواج حضرت [illegible]
نگاه داشته داخل مسجد نمودند و در مسجد الحرام
که ستونهای سنگ بالا نشانده [illegible]
از چوب عاج ساخت مدت عمرش چهل
سال بود در [illegible] وفات یافت
[illegible] فرزند برادر خود سلیمان را
ولیعهد خود کردانید

سلیمان [illegible]

سلیمان بن عبدالملک بعد از برادر پادشاه
شد [illegible] مهلت فرستاد تا [illegible] گرگان و
طبرستان را گرفت چندان خزانه یافت
که هزار دینار زر [illegible]
بریکی وزیر او فرمود که تا [illegible]

عمر عبدالعزیز بعد از عمزاده پادشاه شد
در ماه [illegible] صفر [illegible] نشست و از زمان
معاویه تا آن عهد بر منابر حضرت
امیرالمؤمنین را لعنت میکردند [illegible]
ازان فعل ناشایست نهی نمود [illegible]

تاریخ ... دساله عجم ...

از ... سلطنت ... از ... دولت ...

... که ... از ... اسلام سلطنت کرده

در ... صحابه ...

باشد چون عمر بن عبد العزیز را ولیعهد خود کرد
بود او را مفتاح الخیر خواندند سلیمان هر روز
سی رطل طعام خوردی و وقتی احتیاج
حج به ره بیابان با سی نان سنگ بخورد
شبها طبقهای حلوا بود در بالین
او نهاده چون شیلان کشیدندی
از همه دست دراز کردی چون مرغ
بریان حاضر کردند چنان داشت که سرد شود
بایستادن جامه گرفتی و خوردی
در دهم شهر صفر سنه ۹۹ وفات یافت

بیت الحرام نمودند در روز طلا و جواهر
نصف مسجد بنی امیه به بیت المال
هشام یافت فدک را باولاد فاطمه
رد نمود در زمان او ابتدای
دولت بنی عباس بود و او به
زهری که غلام او با او داده بود
در ... سنه ... درگذشت

یزید بن عبد الملک بن مروان
بعد از عمر او در اول محرم الحرام
حاکم شد در بیست و پنجم شعبان سنه ۱۰۵
درگذشت در زمان او ابو مسلم به امر
به دعوت مشغول شد

هشام بن عبد الملک بعد از برادر در بیست
و ششم شعبان حاکم شد در زمان او زید بن
علی ابن الحسین در کوفه بر یوسف بن عمر ثقفی که
در خانه هشام حاکم کوفه بود با او حرب کرد خروج نموده
او را شهید نموده جسد او را از نهری که دفن کرده بودند
بیرون آورده بعد از دو سال بسوخت
هشام در اول عهد خود فرمود که ارباب
استحقاق را ده دینار عطا داد و عمرش
پنجاه و چهار سال بود در چهارشنبه ... ربیع
... سنه ۱۲۵ ...

ولید

۱۱

ولید ابن یزید عبد الملک بعد از عم خود هشام در
پنجم ربیع الاول سنه ۱۲۵ حاکم شد فرمود که حجاج را
در عراق شکنجه بود و بشام برده به شرب خمر مشغول
شد با جهات [illegible] و مباشرت و بدعت [illegible]
بسیار کرد علما از خلیفه گفت رسول الله افضل است
یا نایب گفتند پس گفت بنا زین [illegible]
خدا افضل که نایب خدا ام [illegible] طریق [illegible]
ظاهر کرد او را در سلخ ربیع الاول سنه ۱۲۶
خلع نموده بعد از خلع کشته شد پسر خود یزید
ولیعهد ساخته بود گویند ولید کشته شد

ابراهیم بن یزید ولید بن عبد الملک بعد از
برادر در غره ذی الحجه سنه ۱۲۶ حاکم شد مدت [illegible]
دو سال بود و قیل دو سال یازده روز
این چند وقت هم او را [illegible] مروان
بجمع آورد [illegible] هزار [illegible] جمع کرده
بدمشق ابراهیم گریخته بعد [illegible]
و بیعت کرد گویند [illegible] آن
العزیز حجاج کشته شد در سنه [illegible]
مروان فرا گرفته مصلوب شد.

سنه ۱۲۱

یزید بن ولید بعد از پدر در غره جمادی الآخر
حاکم شد کنیت او ابو خالد [illegible] یزید ناقص
گفتندی بجهت آنکه [illegible] عرج بود دیگر آنکه
علوفه لشکر [illegible] دیگر آنکه عادت
رسوم و وظایف مردم کم کرد در سلخ ذی الحجه
سنه ۱۲۶ در دمشق بعلت طاعون در گذشت

مروان حمار بن محمد بن مروان حکم بعد از ابراهیم
در غره صفر سنه ۱۲۷ حاکم شده در عهد او ابو مسلم
پیدا شد و سفاح عباسی خروج کرده مروان
[illegible] جنگ او کرد [illegible]
شده در اثنای محاربه مروان بجهت ادای بول
از مرکب فرود آمد [illegible] رم کرده در
صفوف شام در آمد [illegible] تصور کرده
که او را واقعه پیش آمده منهزم شدند این در
یازدهم ربیع الاول واقع شد مروان
تعاقب کرده دمشق [illegible] صالح
در عقب مروان فرستاده او را در [illegible] مصر
[illegible] بکشت [illegible]
[illegible] انگشت [illegible]

در سنه ۱۳۲

[illegible]

۹۱

تاریخ ... دولت ...

... که ... از ظهور اسلام ...

... دولت ... ۶۵۵

۹۲

... المعز الدین ...

... بنی عباس ...

... المعز الدین ...

تمامی ایشان پادشاه و هشت نفر مدت دولت ایشان بعد از وضع چنگیز

هشت سالی که چنگیز خان ... حکومت کرد ... چهار

صد و ... سال و دو ماه بیست چهار روز و بقولی چهارصد و هشتاد و دو سال عمر

دین گذشته اند اول صحیح است

... که چنگیز خان ...

... ازین ...

۱۳ سفاح ق ۵

سفاح ابو العباس بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در روز
جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول ۱۳۲ بحکومت نشست و مصر و شام و بصره
را بعم خود عبد الله بن علی شیر معین و بعم دیگر داد و برادر خود ابو جعفر را بمکه
زید بن حمزه فرستاد و وزیر خود ابو سلمه را کشته که زیدیه بسیار زاهد بود و او را
کشته و در روز با هزار گوسفند قربانی میکرد روزی در مجلس او گفتگوی جفای
بنی امیه در مقدمه صحرای کربلا شده آتش غضب او اشتعال رسید از نهاد
را در وهشتاد نفر از ایشان در مجلس حاضر بودند ایشان را بضرب چماق
مجروح ساخت بقیه بنی امیه را بقتل آورد و اسباب ایشان را بر سر ایشان انداخته
طعمه کلاغ ساخت قبور تمامی خلفای بنی امیه را بجز قبر عبد العزیز شکافته
همه را بسوخت مدت عمر سفاح بیست و چهار سال بقولی بیست و هشت سال
در آخر ذیحجه الحرام ۱۳۶ بعالم آخرت شتافت ۵ عام

بقولی	[illegible]
۵ عام	۴ عام
۹ ماه	۹ ماه

المنصور بالله ابو جعفر بن عبد الله برادر بزرگتر سفاح ابا سهل ...
بود لهذا او را شقی گفتند حضرت امام جعفر صادق را مسموم ساخته
شهید کرد از علویان محمد بن عبد الله بن حسن بن امام حسین ع خروج کرده
بعد از محاربات شهید شدند و منصور عادت کردند که امیر المومنین

گفتند

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت کیومرث ... [illegible]

سلاطین که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از ابتدای خلافت بنی امیه ... بنی عباس

میخواهد اهل عراق را عطا دهد از کودک هشت ساله تا پیر هشتاد ساله اسامی خود را
بنویسید چون تفصیل اسامی کوفیان را باو دادند مردم را بمسجد خطاب کرد که شهرهای
شما حصار ندارد باید جهه دفع خصم حصاری بسازند و خندقی بکنید که هر کسی که از شما
چهل درم بدهد تا دیگر مشغول شود و باین بهانه ایذای بسیار بمردم رسانید ابومسلم
را بحرب عم خود عبدالله بن علی حاکم شام بود فرستاد و بعد از محاربه عبدالله علی
دستگیر شد منصور پسر خود عقبه ابن حمزه را فرستاد تا غنایم سپاه شام را ضبط
نماید ابومسلم مانع شد منصور ابومسلم را آغاز رنجش کرد یاد نمود که بهیچ قسم بدی
با تو نمیکنم ابومسلم مطمئن شده آمد منصور ... از ... نقض عهد نموده اورا
بکشت و منصور در اخر سنه ۱۵۸ در راه مکه ... [illegible]

المهدی بالله

المهدی بالله ابو عبدالله محمد ابن منصور دوم ... بعد از پدر در اوایل سال ۱۵۸
حاکم شد چون اطراف عالم را مسخر و مفتوح ساخت بنیت حج الاسلام حرم
... و منادی کرد که در راه هیچکس طعام نبرد و ده هزار پیاده ... [illegible]
برف بار کرده تشنگان را آب میداد و جامه خانه کعبه را بفقرا تقسیم ... و دست جامه زربفت
پوشانید و دیوار خانه کعبه را بمشک و زعفران اندود کرده ... کان اخراجات سفر
او ... هزار درم و ... هزار مثقال طلا ... آورد ... مدینه ... داد ... [illegible]

و در زمان او خلایق آسوده بودند و در عهد او مردی حکیم نام [illegible] در ماوراءالنهر خروج کرده
دعوی خدائی کرده هر شب از چاهی که در نخشب واقع شده صورت ماه مدور منور بیرون
می آورد که تا سه فرسنگ در سه فرسنگ نور میداد و جمعی کثیر او را گرد آمده مهدی
مسیب بن [illegible] که حاکم خراسان بود بدفع او نامزد و مسلم او را [illegible] محاصره
حکیم مقنع را اهل قلعه مسموم ساخته و انبار را سوخته در خم شراب ریخته گداخته
شد [illegible] و چون در سر خم آمدند بعد از یازده سال در اواخر سال ۱۶۹
وفات کرد

مطلب ۴ م

و هادی بالله موسی بن مهدی در زمان فوت پدر در جهال [illegible] هارون بیابر [illegible] گفت
بود از مردم بیعت میگرفت تا مهدی را فرستاد هادی را خبر داد آورد
حاکم گرایش در اول سال ۱۶۹ واقع شده هادی شورشند از ایالت [illegible]
کوتاه بود چنانکه بهم رسیدی و بدخوئی و درشت زبان او چند نفر خواستند
تعویض قران انشا کنند مدت شش ماه رنج برده شوالشند که کلمه بگویند
هادی گفت تمامی را کشته شد در عهد او چند نفر از سادات را الطلب [illegible]
بر خود استند از جمله حسین بن علی ابن الحسین که در مدینه خروج کرده حاکم مدینه را
اخراج نموده بیت المال را غارت کرد هادی عیسی بن موسی را بجنگ او
فرستاد و بعد از محاربه اصحاب حسین متفرق و اسیر شده بالجمله مدت عمرش بیست
و چهار بود و بعضی بیست و شش سال گفته اند در اواخر شهر صفر تشریف به درک برد

الربیع الاول

تاریخ پادشاهان عجم ...

از ابتدای سلطنت کیومرث الی ...

... تا سلطنت ...

از ابتدای سلطنت ...

الی ...

...

الرشید بالله ...

...

الرشید بالله هارون ابن مهدی برادر هادی بود در شهر ربیع الاول ...

حاکم شد در همان است که هادی وفات یافت با او بیعت کردند اهم

آن شب هارون متولد شد در یک شب خلیفه مرد و دیگری بجایش نشست

یعنی دیگری متولد شد این است لیلهٔ ... گویند با اینکه هارون بجهت حضرت

امام موسی وزارت را بیحیی خالد برمکی داد و علویان امان داد و خمس غنایم بنی هاشم

جدا کرده بایشان قسمت کرده مردی را ... ده هزار درهم ... در رشید

وابنای مهاجر و انصار را ... است محفوظ ساخت در آخر برمکیان بجهت

خیانتی که جعفر بن یحیی ... کرده ویران شد جعفر وزارت را به الفضل

بن ربیع داد با قیصر روم جنگ کرده بسیاری از میان کشته شد قیصر صلح

نمود در سمرقند واقع شد خروج بر ماوراء النهر مستولی شد هارون جهت دفع او

بخراسان آمده در طوس بیمار شده و در پنجشنبه درگذشت گویند

دو مرتبه بخراسان آمد در مرتبه اول پسر خود را در بغداد گذاشت وصیت کرد که با او

مخالفت نشاید در خراسان در مرتبه ثانی بیمار شده درگذشت مدت

عمرش چهل و هفت سال است چهار پسر داشت هارون ...

معتصم چون معتصم ... حکومت ... الابد

...

۹۷ ده‌مین بالله محمد بن بالله هارون بعد از پدر در بغداد خلیفه شد بمورد العیش
و عشرت و شرب مشغول بود و فضل بن ربیع که وزیر او بود با مامون
مخالفت نمود علی بن عیسی را بحرب مامون فرستاد و لشکر مامون
شده این نیز از عقب لشکر بغداد در فتنه این زمان هلاک نمود
چون قتل او بمادرش رسید گفت لعن الله الخارج چون معنی این سخن
را از وی پرسیدند گفت روزی مامون خواست نزد من
آید من او را منع کردم لجاج از طرفین واقع شده
از مباحث غلبه شهوت بکنیزک خایفه جمع شده
مامون از وی متولد شد باعث قتل فرزندم امین
گردید و روز غیبت المجالس نشسته دیدم که زبیده با
زن امین هارون بسبب شرطی که بسته بودند زبیده
ابر بجماع کنیزک خایفه نمود و مامون لابد کنیزک جمع شده
امین در اوسنه ۱۹۶ شهر رمضان المبارک بدست مامون
کشته شد

خلافت ...
۱۰۶ ثالث ال عثمانیه
از ابتدای سلطنت کیومرث الی ابتدای ...
سلاطین که بعد از ظهور اسلام سلطنت نموده
از ابتدای خلفای بنی امیه الی
خلفای بنی عباس

المومن بالله ابو عباس سنه .

المومن بالله ابو العباس عبدالله ابن هارون در وقت پدر در خراسان بود چون
هارون وصیت کرده بود که خزینه در سفر خراسان همراه داشت از مامون آست
واین را دران حصه نیست وآن خزاین را امین نماید فضل بن ربیع تصرف
کرده بوصیت پدر عمل ننمود مامون بتعلیم فضل بن ربیع بساط عدل
گسترده منال یک له را برعایا بخشید وامین را بقتل آورده حاکم شد
واین در آخر رمضان المبارک سنه ۱۹۸ واقع شد وفضل بن سهل راکه وزیر
او بود ذوالریاستین لقب داد وبسعی فضل هارون ولایت عهد را بحضرت
امام جواد ع داد وبنی عباس باینجهة مامون را با فضل متغیر ساخته فضل را
در حمام کشتند وقاتل او را نیز کشت وحضرت امام ع را مسموم ساخت وفرمود
تا کتب از اهل حکمت ونجوم ومنطق وهند وغیره هم از زبان سریانی وعبری
بعربی نقل کردند ودر آخر عهد بابک خرم از آذربایجان بر او خروج کرده

سال مامون ... ۲۱۸
... مامون ... ۲۱۲ ...
... ذیحجه ...
... مدت سلطنت ... ماه

۸: المعتصم بالله بن هارون که

معتصم بن هارون بعد از برادر در اول
محرم حاکم ۲۱۲ شده در دفع بابک
سعی نموده او را دستگیر نموده
و در ایام سلطنت بجانب روم رفته فتح
کرد و بجزیه آن ملک سعی تمام
داشت و او را خلیفه مثمن گفتند
و خلیفه هشتم بود از او نه و هشت هزار
دینار داد تا شهر بالله را
ساخت که بانی سام بن نوح
بود سر من رای شهرت داده
خراب شده بود عمرش
چهل و هشت سال بود
و سلطنت ماه و روز کرد این
از نوادر اتفاقات است بالجمله در هشتم ربیع الاول
سنه ۲۲۷ دار البقا رفت

الواثق بالله ابو جعفر بن هارون
بن معتصم بعد از پدر در نهم
رمضان سنه ۲۲۷ حاکم شد
و او چون علامت و هنر ان داشت
علما و فضلا را دوست میداشت
و از سخاوت و علو همت ممتاز
بود و هیچیک از خلفاء مثل او
نبوده در ایام احمد بن نصر
خروج کرده بقتل رسید
بالاخره در اخر جمادی الاول
سنه ۱۳۲ بمرض استسقا در
گذشت مدت عمرش سی و هفت
سال بود و السلام

تحریر یافت ... ماه ... ۱۲۳۴
ابو الفضل

تاریخ پادشاهان عجم ده ... صفحه ...

[illegible]

ابوالفضل بن معتصم بعد از
برادر در اول جمادی الاول ۲۳۲
حاکم شد با اهل بیت رسالت
عداوت تمام داشت بر مزار
حضرت سید الشهدا مردم را منع
نمود و آب در صحرای کربلا
انداختند فدک را سیزده قریه
از اقرباء قزوین فروخت عمارات
خراب شد در ری و جرجان
دلش بود در اصفهان نیز همین
حادثه روی داد و در آخر متوکل
با عده‌ای قوی پسرش منتصر بدست
غلامان خود در [illegible] ۲۴۸
کشته شد بعد از متوکل دولت عباسیان
ضعیف شد بدست غلامان
بود [illegible]

کربلا

خلیفه

المستنصر بالله ابو جعفر بن محمد ...

المستنصر بالله بن متوکل بعد از پدر روز اول محرم سنه ۲۴۷ حاکم شد مردم را رخصت زیارت قبر حضرت سید الشهدا داد در آخر جمادی الاخر سنه مذکوره بمرض سرسام درگذشت و عمرش بیست و پنج سال بود

لقبش ...

یکماه ... ۶

المستعین بالله بن محمد بن معتصم بعد از عم زاده در شهر رجب ۲۴۸ خلیفه گشت بعد سه سال و نه ماه حکومت در آخر شهر ربیع الاول سنه ۲۵۲ غلامان او را خلع کردند گویند او را کشتند عمرش پنجاه سال بود در زمان او داعی کبیر زید العلوی در سنه خروج کرده از ملک تاکنار بغداد بگرفت و حکومت طبرستان میکرد

۳ سال
۹ ماه

المعتز بالله ابو عبد الله بن متوکل بعد از مستعین در شهر ربیع الثانی ۲۵۲ حاکم شد و ری و قزوین و ابهر و زنجان را در تصرف داعی بعد از سه سال و شش ماه و بیست و یک روز خلافت او خلع کردند در بیست و یکم شوال ۲۵۵ عمرش بیست چهار سال بود

۳ سال
۶ ماه
۲۱ روز

ابو اسحق محمد بن واثق بعد از معتز در بیست دویم شوال سنه ۲۵۵ خلیفه شد عمر عبد العزیز را پیش گرفت بعد از یازده ماه و سه روز غلامان او را گرفتند و کشتند در آخر رمضان سنه ۲۵۶ مدت عمرش سی و نه سال بود

۱۱ ماه
۳ روز

المعتمد بن

تاریخ پادشاهان عجم

در ابتدای سلطنت [illegible] الی [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]

المعتمد بالله ابو العباس احمد بن
متوکل بعد از مهتدی در اول شوال
سنه بخلافت نشست بعد از بیست
و سه سال و سه ماه خلافت در
اواخر ذیحجه الحرام سنه ۲۷۹ وفات کرد
مدت عمرش چهل و [illegible] سال بود

المعتضد بالله ابو العباس احمد بن موفق بن متوکل
بعد از معتمد در اوایل محرم سنه ۲۷۹ خلافت
باو تعلق گرفت عالی همت و دانا و عاقل
و کامل و صاحب تجربه بود و خونریز
[illegible]
علویان امر کرد و مال بسیار بآن داد و حکم
کرد که بر منبر معاویه را لعن کنند ارکان
دولت مانع شدند که موجب حرکت
علویان میشود و ذلک را که مامون
معتصم و واثق [illegible] فاطمه
[illegible] متوکل [illegible]
[illegible]
بالجمله در [illegible]
[illegible] عمرش چهل و سه سال بود

[illegible] ماه [illegible]

المستضیء بنور الله قدس

المستضیء بنور الله محمد حسن بن مستنجد بعد از
پدر در ابتدای سنه بر مسند خلافت قرار
گرفت عالی همت و بزرگ عطیت بود
عطای کمیل در خانه او بود اجاره کر
بود که هرکه عطار و که کمتر از ده هزار
اشرفی نباشد بخلیفه عرض نکرد و هیچ
هر سالانه و مدت نه سال هشت ماه
خلافت در آخر شعبان سنه از دنیا
مفارقت

[illegible]

الناصر لدین الله بن مستضیء بعد از
پدر در رمضان سنه حاکم شد مردی
دلاور و دانا بود و در عهد او محمود
و ملک عرب آباد و اینانج تا مرد آن
خوارزمشاهیان سلطنت و در دست
سلجوقیان بر دند و چنگیزخان
در ممالک ایران و توران مستولی
شد و قتل عام کردند تا چهل و در آخر سنه
درگذشت عمرش شصت و نه سال ...

[illegible]

الظاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر بعد از
پدر در سنه حاکم شد نیکو سیرت او
همچون از خلفای بنی عباس نبودند
اما حیف که کارش رواجی نداشت
در چهاردهم شوال سنه وفات
یافت عمرش پنجاه و سه سال بود

[illegible]

المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر
بعد از پدر در شانزدهم شهر شوال سنه
حاکم شد مردی کریم و رحیم بود همه
اموالی که در پانصد سال بنی عباس
جمع کرده بودند بخشید در زمان او
سلاطین استیلا یافته سفره پنجاه و دو
سال عمر کرد

[illegible]

المستعصم

۱۰۳

قسم ... تاریخ پادشاهان ...

از ابتدای سلطنت ... الی ... دولت ...

... المستعصم بالله ابو احمد عبد الله ابن مستنصر بعد از پدر در ابتدای سال ستة خلیفه شد آخر خلیفهٔ بنی عباس است و اعلی الظاهر مستور بود آثار رستی نداشت از پادشاهان مغول هلاکو خان بجنگ آمده او را با اکثر اهل بغداد بکشت و این در چهارم شهر صفر سنه ... واقع شد در تاریخ هرات با آنچه مسطور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدم کشته شد بالجمله دولت عباسیان باخر رسید ... چهل و شش سال بود

چنگیز خان ... مستعصم ...

معاصر خلفای بنی عباس ایشان یکصد و چهارده نفر بودند مدت ملک ایشان یکهزار و دویست و چهار ماه و یکروز است و ایشان طوق اطاعت و بندگی خلفای بنی عباس را بگردن دکوش کشیده باج بدرگاه خلفا میدادند چون ارباب تواریخ ایشان را از پادشاهان قوی شأن ذی شأن ملک عجم نشمرده اند اخبار ایشان را در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اند و لیکن چون حکومت بعضی از ممالک ایران از ... اسامی و برخی از احوال آنها نوشته میشود با صفت و سیرت هر یک جدا

القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق
بن مقتدر بعد از طایع در اول سنه ۳۸۱
بخلافت نشست پس در سنه
در سنه ۴۲۲ عالم را وداع نمود مدت
عمرش نود و شش سال بود

القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن قادر
بعد از پدر در اول رجب سنه ۴۲۲ حاکم
شد و ایام او طغرل بیک سلجوقی خراسان
را گرفت قائم خلعت او را گرفت
بعد از آن شرف که میراث بزرگ
بود غرض اسمعیل خان پدر
در طغرل استعانت جست او را در سنه
مدت چهل و پنج سال بکام
دل خلافت کرد در او سنه ۴۶۷
[illegible] عمرش هفتاد و
شش سال [illegible]

[illegible]

المقتدی بامر الله ابو القاسم عبد الله بن محمد
احمد بن قائم بعد از پدر در سنه ۴۶۷ حاکم
شد او را در زمان خلافت [illegible] نکرد
مگر آنکه در ابتدای [illegible] اتفاق افتاد دیگر
[illegible] مدت
سال خلافت کرده در اواخر سنه ۴۸۷

المستظهر بالله بن مقتدی بعد از پدر
در سنه ۴۸۷ خلیفه گشت و در زمان
او [illegible] کس
[illegible] از [illegible]
مدت بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد
در اواخر ربیع اول سنه ۵۱۲ بمرد

المر

تا هیچ یاد شاهان عجم زیب

ز راسهای سلطنت کیومرث ایام بهار گیر

سعید شاه ها

شیا کرد نیز از ...

تا ... زرها ... گر ...

المسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر بعد از پدر روز اول ربیع الاول سنه ۵۱۲ خلیفه شد و سلاطین سلجوقیان را تمکین نداد و میان او و سلطان مسعود سلجوقی محاربه اتفاق افتاد و مسترشد گرفتار شد در حدود مراغه در جمادی الآخر سنه ۵۲۹ ملاحده او را کشتند ۷

الراشد بالله ابو منصور بن مسترشد بعد از پدر بیست و هشت سال او را در جمادی الآخر سنه ۵۲۹ بیعت کردند سلجوقیان را از خود رنجانید ... پدر ... سلطان مسعود در ... با صفهان رفت ملاحده را شد در جمادی الاول او را کشتند ... مدت خلافت ... ده ماه ...

المقتفی بالله ابو عبدالله محمد بن مستظهر بود در راشد در جمادی الاول سنه ۵۳۰ حاکم سلطان مسعود با او بیعت کرده مدت بیست و چهار سال و هفت ماه خلافت در سنه ۵۵۵

المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن مقتفی بود از پدر ابتدای سال ۵۵۵ خلافت یافت یازده سال بود کیاست تمام داشت لطیف طبع بود اشعار نیکو داشت پس یازده سال خلافت در آخر سال ۵۶۶ درگذشت

المکتفی بالله ابو محمد علی بن معتضد
بعد از پدر در شهر شوال سنه ۲۸۹ حاکم شد
در زمان او قرامطه خروج کرده راه
حج مسدود شد و [illegible] ایشان
راند [illegible] فدک را از اولاد فاطمه
گرفته در آخر سنه ۲۹۵ درگذشت عمرش
بیست و [illegible] سال [illegible]

المقتدر بالله معتضد بعد از برادر در
اول سال سنه ۲۹۵ حاکم شد و قرامطه
در زمان او قوت گرفته در مکه قتل
عام کردند حجر الاسود را از مکه کوفه
نقل کردند فدک را باولاد فاطمه
رد کردند و غلامان را امر اطاعت
میکرد [illegible] بیست و پنج سال در آخر
سال سنه ۳۲۰ رحلت نمود [illegible]

القاهر بالله معتضد بعد از برادر در اول
سال ۳۲۰ حاکم شد پس یکسال و
شش ماه خلافت ترکان او را خلع
نموده میل کشیدند آن در آخر جمادی
الاول سنه ۳۲۲ اتفاق افتاد و شانزده
سال و شش ماه دیگر زیست

الراضی بالله ابو العباس محمد بن
مقتدر بعد از عم در اول ربیع سنه ۳۲۲
خلیفه گشت ابن مقله خطاط که وزیر
او بود بحکم ماکانی که امیر الامرا بود
دست مقله را بهانه اینکه مکتوب [illegible]
و دیگری را با [illegible] پس در ششماه
بدرگه رفت [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن المقتدر
راضی در شهر رمضان سنه ۳۲۹ حاکم
شد که در عهد او در بغداد چنان
قحطی شد که آدم آدم میخورد و در
شهر بادیها حادث شد خلقی بسیار
مرد بنحوی که یکدیگر را دفن نمیکردند
بعد از سه سال و یازده ماه او را
میل کشیدند و این در ماه صفر سنه ۳۳۳
واقع شد درگذشت

المستکفی بالله بعد از متقی در اول
شعبان سنه ۳۳۳ حاکم معز الدوله
بویه او را خلع کرده میل کشید در آخر
سنه ۳۳۴ درگذشت

المطیع لله ابو القاسم فضل بن
مقتدر بعد از مستکفی در اول سال سنه ۳۳۴
حاکم گشت با مر معز الدوله با قرامطه صلح
کرده حجر الاسود را از کوفه بمکه نقل
کرد مدت بیست و نه سال و شش ماه خلافت
کرد بمرض فالج مبتلا شد خود را خلع کرده در آخر
جمادی الثانیه خلافت را به پسر خود الطائع داد

الطائع لله ابو بکر عبد الکریم بن
مطیع بعد از پدر در رجب و حینئذ در
اول رجب سنه ۳۶۳ بخلافت نشست
پس از هفده سال و شش ماه خلافت
بامر بهاء الدوله دیلمی در آخر
شهر ...

جداگانه بطریق اجمال معلوم باشد مقرر شد

الالف له باو [illegible]

طاهریان	صفاریان	سامانیان	غزنویان
آل بویه	غوریان	سلجوقیان [illegible]	خوارزمشاهیان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

طاهریان ایشان مختصر چنانکه مشار گردید در خراسان از [illegible]
طاهر و طلحه بود و عبدالله باز طاهر دیگر محمد آنگه یعقوب او بجنگ [illegible]
در مدت ملک ایشان پنجاه و شش سال بود جمیع ایشان پادشاهان کریم
و رحیم و مهربان بودند خراسان در زمان سلطنت ایشان آبادان
و مردم آسوده بودند

مقرر شد [illegible] حکومت

طاهر بن حسین ابن خزاعی او را ذوالیمینین
خواندند زیرا که چون با حضرت علی
ابن موسی الرضا بیعت میکرد
با دست چپ بیعت کرده گفت دست
راست من بیعت مامون در گردن است
و بسیار که به بیعت مشغول شود نیز
همین میتوان گفت در زمان مامون [illegible]

طلحه بن طاهر بحکم مامون بعد از پدر
حاکم خراسان شد در زمان او شخصی
حمزه نام در ولایت سیستان خروج
کرده طلحه لشکر به آنجا کشیده [illegible] ظفر
یافت و بخراسان مراجعت نموده
در سنه [illegible] وفات یافت طلحه بعضی از مورخان [illegible]
[illegible] نوشته‌اند

۱۰۹

[illegible] از ابتدای خلفای امیه [illegible]

عبدالله بن طاهر بعد از فوت برادر بحکم
مامون والی خراسان شد بغایت ادیب
و فاضل بود و سخاوت بی نهایت داشت
و در عدل و داد کوشید و در زمان او در
خراسان بوق الفانه آبادان شد و عموم
خلایق از محاسن اخلاق او راضی و خورسند
بودند پس از هفده سال حکمرانی در سنه ۲۳۰ گذشت
تمام

محمد ابن طاهر بعد از پدر بحکم مستعین بجای پدر
نشست و بعقل و ادب معروف بود و بعیش و عشرت
و لهو و لعب موصوف در زمان او یعقوب بن
لیث صفار در سیستان خروج کرد و لشکر بخراسان
کشیده و حسن بن زید علوی که به داعی کبیر مشهور
است بخراسان آمده چون او را از دو طرف
دشمن پیدا شد مضطرب شده ایلچی نزد
یعقوب فرستاد که اگر منشوری از
خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم چون
یعقوب این پیغام که دلالت بر عجز محمد

طاهر بن عبدالله بعد از پدر بحکم واثق
ایالت خراسان با و متعلق گشت و او
نیز سیرت پدر داشت و مدت هیجده
سال بکام حکمرانی کرد در سنه ۲۴۸ عازم
دیار بقا گشت والسلام
تمام

[illegible]
تمام

صفاریان ۲ تن سیستان عیار لقب بودند مدت حکومت ایشان در جمیع
خراسان و سیستان و مازندران و فارس و کرمان و خوزستان
سی هفت سال بود موقع پایتخت مملکت
سیستان

در سیستان پدر روزگری بود چون
نحوی از زرگری نعیار [illegible]
شبی در خزانه شتافی دید تصور کرد
چون بر دو دست بر زبان زد
نمک بود چون نمک را بر ضبطها
غالب دانسته تهی دست باز آمد
علی الصباح بخدمت نصر
رفته مقدمه را عرض کرد نصر
او را امیر لشکر کرده بسیستان
فرستاده مدت دو سال
در سیستان حکومت کرده درگذشت
در [illegible] عام

یعقوب بن لیث چون وفات
یافت ز پیران نصر خروج کرد
در سیستان مستولی شد و روز بروز
او رونق گرفته تا اینکه بخراسان
دست یافت و محمد بن طاهر را
در زمان نیشابور گرفته گشت
سلطنت خراسان نیز از دیگران
باو قرار گرفت و معتمد خلیفه او را
منشور سلطنت خلعت فرستاده بعد
آهنگ عراق و مازندران کرده
داعی کبیر را منهزم ساخته بعد از آن
بجنگ معتمد خلیفه رفته معتمد را [illegible] خود
موفق [illegible]
رفته در [illegible] مرض درگذشت [illegible] عام

بیان دستان های عجم [illegible]
[illegible]
در بیان [illegible]
[illegible]
در بیان [illegible]

عمرو بن لیث بعد از برادر پادشاه
در خراسان و عراق و فارس و
کرمان و غرجستان و مازندران و سیستان
مستولی شده در بغداد در خطبه
باسم او خواندند پس از آن
طمع در خوزستان و عرب کرده
با معتضد طریق منازعه سپرده
معتضد خلیفه اسمعیل سامانی که
والی ماوراءالنهر بود بجنگ او امر
نمود که در تلاقی فریقین چون طبل
جنگ زدند اسب لیث
[illegible] کرده او را در ورود
[illegible] اسمعیل سامانی آورده
گرفتار شد اسمعیل او را معتضد بسته
نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را در حبس
[illegible] معتضد تا بمرد و سال در حبس
درگذشت عجب آنکه در زمان پادشاهی [illegible] شتر
[illegible] مطبخ [illegible]

طاهر بن محمد چون عمرو [illegible] شد
او [illegible] سیستان رفت [illegible]
کان و دولت او را [illegible]
بپادشاهی [illegible] برداشت
آل امیر اسمعیل سامانی
برادر [illegible] و پادشاهی از
دست او بیرون رفت
دولت صفاریان بانجام رسید

عام

ساسانیان ایشان نه نفر اند چنانکه شاعر اسامی ایشان را در رباعی ذکر کرده
است رباعی نه تن بودند ز آل سامان مشهور هر یک بامارت دیاری
مسرور اسمعیل و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک دو منصور مدت
ملک ایشان یکصد و نه سال و پنجاه و هفت روز است در ظهور اسلام حاکم ما
وراء النهر بودند و بعد از ظهور اسلام سامان را روزگار مخالف شده بسیار ریاضت
داده چون سامان را اگر هر روز که بود بکار رشته بانی سر در پا آورده بعبادت
مشغول شد پسر سامان اسد را نزد مامون حرمتی تمام حاصل شد بعد از ان
مامون پسران او را با امارت ولایات فرمان داد در سنه معتمد بالله عباسی
تمامی ماوراء النهر را به نصر بن احمد سامانی تفویض نمود چون از نصر درگذشت
تمامت کارها به امیر اسمعیل که اول سلاطین سامان است قرار گرفت مدت
یکصد و نه سال و پنجاه و هفت روز سلطنت کرده اند

نصر منصور

بن احمد بن اسد مردی فرزانه و با سلوک
بود بعد از فوت نصر شاه ضبط خزانه
در ولایت بلخ حکمرانی کرد در سنه ۲۷۹

ابن امیر اسمعیل بعد از پدر حاکم شد
بعد از شش سال سلطنت در سنه ۳۰۱ بدست
جمعی از غلامان خود کشته شد

بن احمد بن اسمعیل بعد از پدر بتمامی
غلامان خود اتفاق ان پدر کشت مدت
سی سال کامرانی کرد در سنه ۳۰۱

بن احمد بن نصر بعد از پدر بر سریر سلطنت
نشست پادشاهی در سنه

تاریخ پادشاهان عجم سنه ... قدیم

از ابتدای سلطنت کیومرث تا ...

سلاطین که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از ابتدای خلافت خلفای ...

بنی عباس ...

معاصر خلفا

عبدالملک بن نوح بعد از پدر بسلطنت ماورا رسید
و مدت هفت سال و شش ماه حکومت
کرد و در سنه ۳.. در حالت اسب تاختن از
اسب افتاده جهان فانی را وداع کرد

۱۱۵ منصور بن نوح بعد از برادر بسلطنت رسید و او
پادشاهی عادل و متقن بود در خیرات سعی بسیار
کرد و پس از پانزده سال حکومت در
سنه ۳۶۵ وفات یافت

نوح بن منصور بعد از پدر پادشاه شد امرای خراسان
از او عاصی شدند و او با امیر سبکتکین نوشت که شر
ایشان را کفایت نماید ولابد امارت
بعضی از خراسان را به سبکتکین و بعضی را به پسرش
سلطان محمود تفویض نمود ابتدای دولت
سلطان محمود از اینجاست و نوح در سنه ۳۸۶ در گذشت

[illegible] ابوالقاسم محمود غزنوی [illegible]

منصور بن نوح بعد از پدر بپادشاهی نشست
توزون که غلام پدر او بود و بمرتبه امیر الامرائی
رسیده بود او را در سنه ۳۸۹ در سرخس گرفته میل کشید

ابوالمظفر بدخشی
برادر او بود

عبدالملک بن نوح بن منصور بعد از برادر پادشاه شد
خواست امارت بعضی از خراسان را که نوح بسلطان
محمود داده بود بگیرد بدین سبب فیما بین کار بمنازعه و محاربه
انجامیده عبدالملک منهزم شد و به بخارا رفته متواری

[illegible]

غزنویان اصل ایشان سبکتکین است و او غلام آلپتکین مملوک سامانیان و آلپتکین در
زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و حدود هند پادشاهی کرد و بعد از آن ملک
بسبکتکین رسید در سنه ۳۶۶ امارت خراسان را بدست آورده در سنه ۳۸۷ وفات یافت و سلطان
محمود بجای او نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان از غزنه تا سلطنت خراسان منسوب
گشته سیزده نفر از اولاد او سلطنت کرده اند که با سلطان محمود چهارده نفر باشند و مدت
ملک ایشان یکصد و پنجاه و پنج سال و یکماه بوده و بقولی یکصد و شصت و هشت سال سلطنت نمودند

السلطان یمین الدوله ابوالقاسم محمود
بن سبکتکین پادشاهی مشهور است در هند
پادشاهی میکرد و شماره راه از ملک
مسخر نموده و با ایلک خان پادشاه بلخ
نیز محاربه نموده منهزم ساخت در آخر
عهد بر عراق عجم مستولی شده والی
بن مجدالدوله را بگشت و عراق را به پسر خود
مسعود داد و بعد از سی و یک سال در سنه ۴۲۱
وفات کرد مدفنش قصر فیروزه غزنین است

نفر از اولاد محمود بن محمود بعد از پدر در خراسان
و خوارزم و غزنه پادشاه شد دیار هند را
برادرش محمد داشت با او جنگ کرده او را اسیر گرفت و
محبوس ساخت در آخر میان مسعود و سلجوقیان
۴۳۲ نزاع شده او را گرفته بنزد محمد آوردند
و محمد او را بقتل آورده پس از کشتن مسعود
محمودیان بغزنین قناعت کردند لهذا
ایشان را غزنویان گویند

جمیع پادشاهان غزنویه
از ابتدای سلطنت سبکتکین تا انتهای ملک ایشان که
سلطنت غزنوین از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند
از ابتدای صدر ... بنی امیه
معاصر بنی عباس
معاصر

عمادالدوله محمد بن محمود در حیات
برادر خود مسعود چهار سال حکومت
غزنه کرده بعد از قتل مسعود در سنه ۴۳۴
بردست برادرزاده خود مودود کشته شد

شهاب الدوله مودود بن مسعود بر عم خود خروج
کرده بقصاص خون پدر او را با تمامت اولاد
و هر که در خون پدرش سعی کرده بود بکشت و بخود
بعزیمت دیدن خضر بیک بخراسان رفته
در عرض راه در سنه ۴۴۱ بمرض قولنج درگذشت

عمادالدوله محمد بن مودود بعد از پدر
طفل بود چند روزی سلطنت کرده
اکابر مملکت بهم اتفاق کرده او را خلع نمودند

بهاء الدوله علی بن مسعود چون نوبت پادشاهی
باو رسید عبدالرشید بن محمود که سالها محبوس
بود خلاص شده لشکر جمع کرده او را منهزم ساخت

مجدالدوله عبدالرشید بن محمود بعد از
برادرزاده پادشاه شد و در عهد او
جعفر بیک تکین شد و پسرش لشکر بر
سر او کشیده او را اسیر نموده بطغرل
بسپرد و طغرل بر آن ملک مستولی
شده نه نفر از شاهزادگان را
بکشت و دو نفر باقی مانده خواست
ایشان را بکشد غلامی تیغ بر سر او
کشیده او را پاره پاره کرد ... عام

در سنه ۴۴۵ فوت شده

ظهیرالدوله فرخزاد بعد از عبدالرشید پادشاه
شد چون زابلستان خراب شده بود خراجش را
بخشید با خلق نیکوئی کرده عموم مردم
از او راضی بودند و در عبادت و طاعت
درجه عالی داشت بمرض قولنج درگذشت

... عام

۱۱۸ ظهیر الدوله ابراهیم بن مسعود بعد از فرخ
زاده پادشاه شد او از سلاطین ستوده
اند خط خوب داشت هر ساله مصحفی بخط خود
نوشته با اموال بسیار بمکه و بقاع فرستادی
و سالی سه ماه روزه داشتی و شبها گرد
ولایت و محلات غزنین گردیدی و بیوه زنان
و محتاجان را طعام دادی در عهد او در
غزنین داروی چشم و ادویه و اشربه
بیماران از خزانه اوی بردند در عهد او
خرابیها بآبادی مبدل شد و چند قصبه بنا
کرد و در خیرات سعی بلیغ نمود و چهل و دو
سال بکام دل سلطنت کرد و در سنه ۴۹۲
درگذشت

علاء الدوله مسعود بن ابراهیم بعد از پدر
پادشاه شد و خواهر سلطان سنجر سلجوقی را بنکاح
خود در آورده پس از شانزده سال حکمرانی در
سنه ۵۰۸ عازم دیار بقا گشت

سلطان الدوله ارسلان شاه بن مسعود بعد
از برادر پادشاه شد و با برادر دیگرش بهرام
شاه منازعه کرده بهرام شاه پناه
بسلطان سنجر که خالوی او بود برده بمرافقت
او بغزنین آمده بر ارسلان غالب شد
و او را در سنه ۵۱۲ بکشت

کمال الدوله شیرزاد بن مسعود بعد از
پدر پادشاه شد و بعد از یکسال
برادرش ارسلان شاه بر او
خروج کرده او را در سنه ۵۱۹ بقتل
آورد

عام　　　　عام

یمین الدوله

صفحه
تاریخ پادشاهان عجم که [illegible]
از ابتدای سلطنت [illegible]
سلطنت [illegible] از ظهور [illegible]
از ابتدای [illegible]
[illegible]

۱۱۹

یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود خواهر
زاده سلطان سنجر بود در اکثر
وقایع استمداد از و میکرد علم
دوست و عالم پرور بود فضلای جهان
باسم او کتابها ساختند در آخر عهد علاء
الدین حسن برادر خود نوری را در غزنه
پادشاه کرده مراجعت نموده بهرام
باز بغزنه آمده نوری را بکشت علاء الدین
حسن بعد از اطلاع عزیمت غزنه کرده پیش
از رسیدن حسن بهرامشاه در
سنه ۵۴۲ فوت شد

ظهیر الدوله خسروشاه بن بهرامشاه
بعد از پدر پادشاه شد و با حسن غوری محاربه
نموده منهزم شد و بدیار هند رفت حسن
غزنه را غارت کرده خلقی بسیار بکشت
برادرزاده حسن ملک غیاث الدین محمد
بن سام بن حسین بن سام او را
بمواعید کاذبه بر خود ایمن ساخته دستگیر
و محبوس ساخت و ده سال در
حبس او بماند و در سنه ۵۵۵ درگذشت
و فروغ دولت غزنویان فرو مرده
ملک ایشان به غوریان منتقل شد

بمعه ۴ م   ۵ م

غوریان اصل ایشان از نسل پادشاه غور است که سلطان محمود غزنوی بر انداخت نبیره او
سوری نام از بیم سلطان محمود به هندوستان گریخته و او را پسری بود سام نام داشت و به همه صفات آراسته بود
و سام با پسر و اتباع و آنچه داشت از راه غور عزم دریا کرده باد مخالف کشتی ایشان را غرق ساخت حسین
بن سام دست بر تخته پاره زده به شب روزی از دریا برآمد و بسیار مردم غریق تخته فنا شدند
گویند تا سه روز در آب ماند چون به ساحل رسید در شهری افتاد عسس شهر او را دزد تصور
کرده گرفت در زندان انداخت بعد از هفت سال پادشاه رنجور شد به تصدق زندانیان را رها
کرده حسین نیز از حبس برآمد عازم غزنین گشت در حدود غزنه جمعی از قطاع الطریق با وی برخورده
او را جوانی خوش صورت دیدند اسب و یراق با او دادند شب در نزد ایشان بماند بحسب اتفاق
فوجی از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که در کمین آن جماعت بودند بر ایشان ظفر یافته همه را
بکشتند چون جلاد چشم او را بست که او را نیز بکشد حسین سر به سوی آسمان کرده جلاد
احوال او را پرسیده او سرگذشت خود را مفصلاً بر گفت حکایت او را به سمع سلطان
ابراهیم رسانیدند سلطان را بر احوال او رقت شده او را به امارت غور مقرر داشت
کارش بالا گرفت پس از فوت حسن به جای او نشست و از این طایفه چند نفر در مدت
شصت و چهار سال سلطنت کردند

... حکومت

119

تاریخ پادشاهان غوریه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

سلاطین غور [illegible] اسلام سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] عباس [illegible]

علاء الدین حسن بن حسین بن سام چون لشکر غزنویان روی در نقصان داشت حسن بر مملکت ایشان متولی و پادشاه شد و بعد از شش سال سلطنت در سنه [illegible] عالم فانی را وداع کرده بجهان باقی شتافت

121 کمال الدوله شیرزاد که سیف الدین محمد بن حسین بعد از پدر پادشاه شد و پس از فوت سلطان سنجر سلجوقی بلخ را نیز تصرف نموده مدت هفت سال بکام دل حکمرانی کرده در سنه ۵۵۸ عازم دیار بقا گشت

غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بن سام بعد از برادر [illegible] سلطنت گشت و برادر خود شهاب الدین را در هراب نایب نموده خود غزنین را دار الملک ساخت و مدت چهل سال کامرانی کرده در سنه [illegible] عازم [illegible] گشت

شهاب الدین [illegible] بن حسین بعد از برادر حاکم و در عهد غیاث الدین برادر خود امارت داشت و پس از برادر چهار سال حکومت کرده در سنه [illegible] در حالت نماز گذاردن هندی او را شهید کرد

محمود بن سام بن محمد بعد از عم پادشاه شد و چون مدت [illegible] سال سلطنت کرد در سنه [illegible] او در خانه کشته یافت شد چون از غوریان کسی نمانده بود ملک ایشان بخوارزمشاهیان منتقل شد

ال [illegible]

۱۲۴ آل بویه که ایشان را دیالمه نیز گویند بویه از نسل بهرام گور است و او را سه پسر بود علی و حسن و احمد ملازمت ماکان
بن کاکی پادشاه طبرستان نمود می‌کردند اسفار بن شیرویه و مرداویج بن زیار از معتمدان ماکان بودند
و اسفار بر ماکان خروج کرده اخراجش نمود در سنه ۳۱۶ بر ملک دیلمان مستولی شد و پس از یکسال
بدست مرداویج کشته شد مرداویج بجای او نشست و دیار رود و طالقان و دیگر بلاد را ضبط خود در
آورد و پس زنجان و ری و قزوین و ابهر و زنجان و طارم را مستخلص ساخته به تسخیر دیگر بلاد کوشید و علی
پسر بویه با دو برادر [illegible] بکرج فرستاد [illegible] غلامان او در حمام در سنه ۳۲۳
[illegible] کشته شد علی بن بویه باصفهان رفته با وشمگیر بن زیار حرب کرده این سلسله در
[illegible] سال سلطنت کردند

[illegible] علی بن بویه در سنه [illegible] پادشاه شده رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم پادشاه
عراق را به برادر کهترش حسن داده [illegible] رکن الدوله [illegible] عضدالدوله و مؤیدالدوله [illegible]
لقب کرده برادر کوچکترش احمد را بکرمان [illegible] حسن بن فیروزان [illegible] ماکان بن
فرستاد و او را معزالدوله لقب کرده شیراز را بود [illegible] تقسیم نمود [illegible] کاشان و صفهان
دار الملک ساخته از خلیفه منشور شاهی یافت [illegible] بمؤیدالدوله [illegible] همدان [illegible]
و پس از هفده سال و دو ماه سلطنت از کردستان بمعزالدوله و ملک فارس را بعضدالدوله داد و ابو
در سنه ۳۳۸ عازم دیار بقا گشت علی بن محمد بن حسین که مشهور است با بن العمید وزیر [illegible] داد و در علم

[illegible]

معزالدوله

تاریخ پادشاهان عجم بعد از ابتدای سلطنت کیومرث تا اسلام
سلطنت ایشان که از ظهور اسلام منقطع شده
از ابتدای عهد خلفای بنی امیه
بنی عباس
تا عهد خلفاء

معز الدوله احمد بن بویه بفرمان برادر علی بکرمان رفته در سنه مسخر نمود و از آنجا بخراسان و بصره رفته مفتوح ساخت مستکفی خلیفه او را به بغداد طلب نمود منصب امیر الامرائی باو داد و آخر خلیفه را میل کشیده خلافت بالمطیع داد و معز الدوله چون سایر آل بویه اثنی عشری بود و امامت بر ایشان رهبه غدیر در ذیحجه و تعزیه حضرت امام حسین در روز عاشورا او بنا نهاد و بعد از بیست و یکسال سلطنت در سنه ۳۵۶ وفات یافت

۱۲۸ عضد الدوله ابو شجاع بن رکن الدوله چون پادشاه شد بعد از جد ببغداد رفته و با عمزاده خود جنگ کرد او را بکشت و در روز ورود ببغداد خلیفه استقبال نموده عمر از تمام بجای آورد و او در کار عدل و سیاست ید بیضا داشت در سنه ۳۷۲ وفات یافت و در مشهد مطهر علی ابن ابیطالب مدفون شد از سنه ۳۳۸ الی سنه ۳۷۲ سلطنت کرد آثار او

مشهد علی	مشهد حسین	دار الشفای بغداد
بازسازی	بنا کرد	شهری در فارس

عضد الدوله بختیار ابن معز الدوله در ایام عضد الدوله در بغداد پادشاه بود عضد الدوله ببغداد رفته او را در سنه ۳۶۷ بقتل آورد چنانکه مذکور شد

مؤید الدوله ابو نصر بن رکن الدوله در ایام پدر در صفهان بود بعد از پدر بعد عضد الدوله بری رفته بجای پدر نشست و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی فارسی والی طبرستان جنگ در مظفر شد و در سنه ۳۷۳ بعالم باقی شتافت سلطنتش از سنه ۳۷۲ الی سنه ۳۷۳

۱۲۴ فخر الدوله علی بن رکن الدوله بحکم وصیت
پدر در همدان می بود و مؤید الدوله بمدد عضد
الدوله او را اخراج کرده او به نیشابور
رفت و بعد از وفات مؤید الدوله صاحب
اسمعیل بن عباد او را آورد در سنه ۳۷۳ حاکم شد
گویند صاحب اسمعیل بن عباد بود فرزانه‌ای
و فضایل موصوف بود و چهار صد شتر کتابخانه
او را می کشید و با آنکه امور کلیه و جزئیه باو مفوض
بود کاغذی با من میرسید و هر روز آن را
افاده میکرد و از همه بابت ... تصنیفات
خوب دارد وفات او در سنه ۳۸۵ ... شد
در اصفهان در محله دربه ... ۲۴

مجد الدوله ابو طالب رستم بن فخر الدوله بعد از
پدر پادشاهی عراق باو تعلق گرفت در سنه ۳۸۷ چون
کودک بود مادرش سیده کفیل ملک شد
تا سیده خاتون در حیات بود مدت
سی سال بقولی سی و شش سال ملک
مجد الدوله بر دولت بود چون مادرش وفات
یافت سلطان محمود آهنگ او کرده او
را در سنه ۴۲۰ بقتل آورد

[illegible]

شرف الدوله ده

شرف الدوله ابو الفوارس شیرذیل بن عضد
الدوله که در کرمان بود بعد از پدر پادشاه شد
چون به بغداد رفت برادرش صمصام الدوله
استقبال نموده شرف الدوله او را میل
کشید بقلعه کوشان محبوس ساخت و شرف
الدوله در سنه ۳۷۹ وفات یافت

صمصام الدوله ابو کالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از
پدر ارکان دولت او را از حبس بیرون آورده بپادشاهی
نشاندند برادر دیگرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد
صمصام الدوله یکچند ببغداد رفت سال دیگر
بر دست پسران عضد الدوله در سنه ۳۸۸ بقتل آمده
عازم عالم آخرت گشت

۱۲۵

بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از برادر پادشاه شد و القادر بالله خلیفه او را قوام الدین لقب کرد سلطان محمود غزنوی با او صلح نمود بهاء الدوله دختر سلطان محمود در حباله نکاح داشت و در سنه ۴۰۳ در فارس درگذشت

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بعد از پدر پادشاه شد و مدت دوازده سال و چهار ماه سلطنت کرده بعد از یازده سال برادرش ابو الفوارس بر او خروج کرد سلطان الدوله غالب آمد در سنه ۴۱۲ در فارس وفات [illegible] سلطنت او از سنه ۴۰۳ الی سنه ۴۱۲

شرف الدوله ابو علی حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد بنیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه بنام خود کرده در همانجا در سنه ۴۱۶ وفات یافت

جلال الدوله بن بهاء الدوله در اول از دیگر برادران که کم بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت و در سنه ۴۳۵ درگذشت مدت حکومت او از سنه ۴۱۶ الی سنه ۴۳۵ معاصر سلطان الدوله

عماد الدوله عز الملوک ابو کالیجار بن سلطان الدوله بعد از پدر در فارس پادشاه شد میان او و جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات شد

الملک الرحیم ابو نصر بن عماد الدوله بحکم پدر در سنه [illegible] تعلق گرفت و سلطان طغرل بیک سلجوقی به بغداد رفته او را گرفته بقلعه طبرک اصفهان فرستاده محبوس ساخت و همان سال در حبس در سنه ۴۴۷ راه آخرت گرفت

الملک العزیز ابو نصر ابن عماد الدوله در
فارس بعد از پدر حاکم بود شبانکاره
خروج کرده در سنه [illegible] در [illegible] محبوس
نموده در همانجا درگذشت [illegible] در تصرف [illegible]
در آمده و هم در آن گاه سلجوقیان تسلط
در آورده [illegible] آل بویه ملک [illegible]
عماد الدوله بعد از پدر در چهل سال [illegible]
سلاطین را محترم داشتند [illegible]
معزز بوده در [illegible] سلجوقیان [illegible]
در [illegible] آل بویه [illegible]

سلجوقیان [illegible]

[illegible]

[illegible] المعز
[illegible]

[illegible]

سلجوقیان ایران — سلجوقیان روم — سلجوقیان کرمان

[illegible]

[illegible] معز [illegible] سلجوقیان ایران

[illegible]

[illegible]

شعبه کرمان و روم و [illegible]
نداشت
[illegible]

اول سلجوقیان [illegible]

۱۲۵

فهرست پادشاهان عجم سلجوقی

از ابتدای سلطنت سلجوقیه الی انتهای دولت ایشان

سلاطین [illegible] از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از ابتدای خلافت خلفای بنی امیه

معاصر [illegible]

بنی عباس

[illegible]

معاصر خلفا

سلجوقیان

۱۲۲

اول سلجوقیان ایران نسبی و پشت باولاد افراسیاب میرسد و او را چهار پسر بود میکائیل و اسرائیل و موسی و یونس و ایشان اصول [illegible] نهاده داشته از ترکستان بجهت خوبی چراگاه بما وراء النهر آمده بجوار [illegible] از سلطان محمود در خواسته در خراسان در [illegible] و [illegible] مقام [illegible] شدند میکائیل را دو پسر بود طغرل بیک و جغرل بیک پیشوای قوم شدند اهل خراسان دل بر ایشان نهادند سلطان محمود غزنوی لشکر بجنگ ایشان فرستاد [illegible] غالب شد سلطان محمود خواست که بمقام سلجوقیان رود [illegible] خبر [illegible] بود [illegible] سلطان محمود بجنگ ایشان رفته شکست یافت بجهت آن چهارده نفر [illegible] ترکستان از سنه ۳۹۲ الی سنه [illegible] که یکصد و نود و هشت سال و چهار ماه و کسری است بقولی یکصد و هشت سال

سلطان رکن الدین ابو طالب طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق در نیشابور در سنه [illegible] در عهد سلطان محمود غزنوی بقولی در عهد سلطان مسعود بر تخت نشسته و او پادشاه نیکو سیرت [illegible] کرد در روز پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی هر وقت خواستی خانه بنا کند اول مسجدی ساختی پس [illegible] پرداختی [illegible] الاسلام مشرف بعد از [illegible] در مرو با سلطان محمود غزنوی محاربه کرد سلطان محمود منهزم بغزنین رفت بعد از هزیمت سلطان محمود سلجوقیان مستولی شدند و ولایت را با یکدیگر بخش کرده خراسان را بجغرل بیک دادند عراق عجم را با متعلقات آن طغرل بیک اختیار کرده مقام او در [illegible] بغداد استیلا و فتح کرده آل بویه برانداخت در سنه [illegible] در ری فوت شد

سلطان [illegible]

سلطان عضد الدین

سلطان عضد الدین ابو شجاع الب ارسلان چغری بیک بن میکائیل بن سلجوق بعد از عم پادشاه
شد در شعبان سنه خمس و خمسین را از فضلویه شبانکاره گرفت پادشاه روم را گرفته قرار داد که
سالی سیصد و شصت هزار دینار بدهد در آخر عهد چون تمامت ایران او را مسلم شد عازم ما
وراء النهر با دویست هزار سوار از جیحون عبور کرده یوسف کوتوال خوارزمی را از قلعه بیرون
آورده سلطان با او خطاب میفرمود ناگاه یوسف او را کاردی زده بعد از آن زخم در آخر شهر ربیع الاول سنه ٤٦٥ درگذشت

سلطان جلال الدین ابو الفتح ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی نظام الملک در سنه ٤٦٥
پادشاه شد ممالک ایران و توران را در ضبط آورده پیوسته چهل و شش هزار سوار ملازم
او بود در آخر عهد نظام الملک را از وزارت عزل و جای او را بتاج الدین ابو الغنائم داد
و نظام الملک را باشارت حسن صباح ملحد در رمضان سنه ٤٨٥ شهید کرد و سلطان نیز در
شوال همان سال وفات یافت قبر او در اصفهان است سلطان در آخر شهر شوال سنه ٤٨٥ درگذشت

سلطان رکن الدین ابو المظفر برکیارق بن ملکشاه ولیعهد پدر بود بعد از پدر پادشاه شد
سخی طبع و خوش خو بود و اخلاق پسندیده داشت در زمان او خللهای بسیار روی داد
او را با برادران و اعمام محاربات شده اغلب او غالب شده و ظفر او را بود در سنه ٤٩٣
ایالت خراسان را به برادر خود سلطان سنجر داد و در سنه ... فانی را وداع کرد
قبرش در اصفهان است بقولی در سنه ٤٩٨ عازم دیار بقا گشت

تمت

پادشاهان عجم — سلجوقیان ایران

[illegible]

[illegible]

سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن
ملکشاه بعد از برادر در سنه ۴۹۸ پادشاه شد
در دفع ملاحده سعی بسیار نمود و بهند رفته
با کفار محاربه کرده مظفر شد در مدت سیزده
سال بکام دل سلطنت کرده در سنه ۵۱۱
درگذشت بقولی در سنه ۵۱۲ وفاتش
قبرش در اصفهان حالا داخل میدان اصفهان
است در وقت وفات این ابیات
انشا کرد بیت بزخم تیغ جهانگیر و گرز
قلعه‌گشای جهان مسخر من شد چو من
مسخر رای چه مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای

سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه بعد
برادر برکیارق و محمد تپر دو سال حاکم خراسان بود
بعد از برادران از حدود ختا و ختن تا اقصای شام و روم
و بحر مینا تا یمن در تصرف او بود نوزده مصاف معتبر مظفر
شد الا مصاف [illegible] بسیار است برادرزاده‌اش
محمود بن محمد با او حرب کرده منهزم شد بخدمتش آمده
عذر خواسته معفو گردید و سلطان عراق را تا اقصای
شام با او داد در آخر عهد در ماوراء النهر محاربه نموده در
سنه ۵۴۸ بدست غزان اسیر شد و بعد از چهار سال در سنه ۵۵۲
درگذشت ترکان خاتون زوجه سلطان در بین حبس
گرفتار شده بعد از رسته نجات یافت بقولی سلطان هم درگذشت
[illegible] عام

سلطان مغیث الدین ابو القاسم محمود بن محمد بن
ملکشاه بعد از پدر در عراق پادشاه شد بود
دختر داماد سلطان سنجر بوده با او حرب نموده
مغلوب شد در سنه ۵۲۵ درگذشت بعمر [illegible] عام

سلطان رکن الدین ابو المظفر طغرل بن محمد
بن ملکشاه باشاره سنجر در عراق و حدود مصر
و شام پادشاهی کرد در سنه ۵۲۶ درگذشت
[illegible] عام

سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن
محمد بن ملکشاه بسیار خوش طلعت و نیکو سیرت
و صاحب جمال کریم و رحیم و دیر خشم
بسالی از و لفظ ناشنید و فحش و ستمکاری
غاری و جفا ندید هرگز در مجلس او لفظ فحش
و لغو و دشنام بر زبان کسی جاری نشده و
از احدی حرکتی خارج بوجود نیامد آن لباسها
که او پوشید و بخشید
نپوشید و نبخشید پانزده سال
و هفت ماه بکام دل خود و
خلایق سلطنت کرده در سنه ۵۷۳ جهان
فانی را وداع کرد بقولی در سنه ۵۷۱
وفات یافت

سلطان غیاث الدین طغرل بن ارسلان بن
طغرل بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب صورت
نیکو سیرت صاحب شوکت لطیف طبیع بود در مجلس
از فضلا سؤالات مشکله کردی و بر علما نکته ها گرفتی
و شعر بسیار خوب میگفت این رباعی از اوست
رباعی دیروز خیال وصل جان افروزی امروز
چنین فراق عالم سوزی افسوس که در دفتر
عمرم ایام آن را روزی نویسد این را روزی
و شیخ نظامی گنجه خمسه را بنام او گفته و سلطان
در شجاعت بی نظیر بود و تمامی اسلحه را خوب بکار
میفرمود در آخر عهد در سنه ۵۹۰ سلطان
تکش خوارزمشاهی با او محاربه کرده او را
بکشت و سرش را ببغداد نزد خلیفه فرستاد
و دولت سلجوقیان ایران بآخر رسید

١٢٩

١٣١

سلجوقیان

جمیع الشاهان [illegible]

از ابتدای سلطنت [illegible] انتهای [illegible]

سلطنت [illegible]

از ابتدای [illegible]

[illegible]

دوم و سیم سلجوقیان روم و کرمان هرچند این دو شعبه با یران دخل نداشته اند و لیکن سالهای ایشان و زمان سلطنت [illegible] استحضار ذکر میشود

دوم سلجوقیان روم ایشان [illegible] نفر بودند [illegible] ملکشاه از [illegible] الی انتهای [illegible] دویست [illegible] سال در روم پادشاهی کردند تا آنکه [illegible] یاغی شده غازان خان دولت ایشان را برهم زد و شعله سلطنت ایشان را فرو نشاند

سلجوقیان کرمان ایشان یازده نفر بودند و از [illegible] الی [illegible] یکصد و پنجاه سال در کرمان سلطنت کردند و بعد از آن ملک دینار از قوم غازان در [illegible] حکومت کرمان را از دست ایشان بیرون برد

داود بن سلیمان بن اسرائیل بن سلجوق

قلیج ارسلان بن سلیمان بعد از برادر پادشاه شد

مسعود بن قلیج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد

قلیج ارسلان بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد

سلیمان بن قلیج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد

قلیج ارسلان بن سلیمان بعد از پدر پادشاه شد

قاورد بن [illegible]

سلطان شاه بن قاورد بعد از پدر پادشاه شد

توران شاه بن قاورد بعد از برادر پادشاه شد

ایران شاه بن توران شاه بعد از پدر پادشاه شد

ارسلان شاه بن کرمان بعد از ایران شاه پادشاه شد

محمد شاه بن ارسلان شاه بعد از پدر پادشاه شد

کیخسرو

کیخسرو بن قلیج ارسلان
بعد از پدر پادشاه شد
[illegible]

کیقباد بن کیخسرو بعد
از پدر پادشاه شد
[illegible]

سلیمان بن کیخسرو بعد
از پدر پادشاه شد
[illegible]

مسعود بن کیکاوس
بعد از کیخسرو پادشاه
شد
[illegible]

کیکاوس بن کیخسرو
بعد از پدر پادشاه شد
[illegible]

کیخسرو بن کیقباد بعد
از پدر پادشاه شد
[illegible]

کیخسرو بن سلیمان
بعد از [illegible] سلطنتش
[illegible] شد
[illegible]

کیقباد بن فرامرز بن
کیکاوس بعد از [illegible]
پادشاه شد و او
آخرین ملوک سلجوقیان
روم است
[illegible]

طغرل شاه بن محمد بعد
از پدر پادشاه شد
[illegible]

بهرام شاه بن
طغرل شاه بعد
از برادر پادشاه شد
[illegible]

توران شاه بن بهرام
بن طغرل بعد از توران
شاه پادشاه شد و او آخر
سلاطین سلجوقیان
کرمان است
[illegible]

ارسلان شاه بن
طغرل شاه بعد از
پدر پادشاه شد
[illegible]

توران شاه
بن طغرل شاه بعد
از بهرام پادشاه شد
[illegible]

باب ... ال ...

از ابتدای سلطنت کیومرث تا انتهای دولت ساسانیان

سلطنت ... از ظهور اسلام سلطنت ...

از ابتدای خلافت خلفاء ...

۱۳۳ خوارزمشاهیان اول ایشان نوشتکین غلام بلکاتکین و بلکاتکین غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود و سلطان ملکشاه او را شحنه خوارزم کرده بود و بعد از فوت او را بنوشتکین داد و بعد از فوت او قطب الدین محمد در زمان سلطان در سنه ... برکیارق والی خوارزمشاه لقب گرفت مدت سی سال تا زمان سلجوقیان میکردند در سنه ۵۲۱ درگذشت بعد از او پسرش سلطان اتسز والی شد و هفت نفر دیگر ازین سلسله بسلطنت رسیدند با اتسز هشت نفر مدت سلطنت ایشان ...

سلطان اتسز بن محمد بن نوشتکین بعد از پدر در عرض ده سال بعد از سلطان سنجر اطاعت پسندیده بجا آورده تقرب تمام یافت تا در سنه ۵۳۳ بر خدمت سلطان ... بخوارزم رفت و در سنه ۵۳۱ یاغی شده با سلطان مخالفت نمود و مدت باستقلال پادشاهی کرد و در سنه ۵۵۱ درگذشت

سلطان ایل ارسلان بن اتسز بعد از پدر در سنه ۵۵۳ پادشاه شد بسیاری از بلاد خراسان و ماوراء النهر را بتصرف خود در آورد و بسبب ضعف سلجوقیان او را استقلال تمام پدید آمد و پس از هفت سال سلطنت در سنه ۵۵۸ عازم دیار باقی گشت

سلطان شاه بن ارسلان بعد از پدر پادشاه شد و سلطان تکش که برادر مهتر او بود بر او خروج کرده مدت ده سال در میان ایشان محاربات بود و در سنه ۵۶۸ سلطان تکش بر وی غالب گشت و پادشاهی بر وی قرار یافت و سلطان شاه در خراسان و بعضی ولایات حاکم شد و مدت بیست و یکسال دیگر زیست و در سنه ۵۸۹ درگذشت

سلطان تکش ابن ایل ارسلان بعد از انهزام برادر در شهر رجب سنه ۵۶۸ پادشاه شد و سلطان طغرل سلجوقی را کشته مملکت عراق نیز بتصرف او در آمد و بعد از بیست و هشت سال پادشاهی سلطنت در سنه ۵۹۶ بمرض خناق درگذشت

سلطان قطب الدین محمد بن تکش بود

از پدر در سنه ۵۹۶ پادشاه شد و دولت این
دودمان در عهد او بذروه اعلی رسید هیچ
آفریده با او تاب مقاومت نداشت تمامت
خراسان و حدود هند و بلاد ماوراء النهر
را مسخر کرد و از حکام آذربایجان و
فارس خراج گرفت و مدت بیست
سال بکام دل فرمانفرمائی کرده لشکر
چنگیز خان بمحاربه او آمد منهزم شد و
شهر بشهر میگریخت و لشکریان تعاقب
میکردند تا از مازندران بجزیره آبسکون
گریخته در همانجا در سنه ۶۱۷ وفات یافت و در سنه ۶۱۶
مغول در این ولایت قتل عام کردند اما چنگیز خان
از بلخ پیشتر نیامد

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش

بعد از وفات
پدر از جزیره آبسکون بیرون آمده بمیان قشلاق رفته از
آنجا بخراسان آمد و از خراسان بغزنین رفته و او را با مغول
هفت دفعه جنگ روی داد و در شش جنگ غالب آمد بعلت
شجاعتی که داشت شش دفعه لشکر مغول را شکستی فاحش
داده در جنگ هفتم چنگیز خان با لشکر تمام حاضر کرده در
کنار آب سند با او رسیده و فیما بین محاربات عظیم شد
سلطان منهزم شد و چون آگاه شد که چنگیز خان
از ایران بازگشت دیگر باره بایران آمده مدتی
سلطنت نمود و در آخر عهد اوکتای قاآن پسر چنگیز خان
جرماغون را با لشکر بسیار بر سر او فرستاده لشکر
در سنه ۶۲۸ بر او شبیخون آورد منهزم شد و بشهر حلب رفته
دیگر کسی او را ندید

سلطان غیاث الدین و سلطان رکن الدین

پسران سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان جلال
الدین هر یک چندی در عراق سلطنت کردند و در آخر
رکن الدین بر دست مغول کشته شد و سلطان [illegible]

۱۳۳

تاریخ اتابکان

از ابتدای سلطنت ... آل اتابکان ...

سلطنت ... از ظهور سلسله سلطنت ... اند

از خلافت خلفای ...

معاصر خلفاء

اتابکان ایشان سه شعبه اند یک شعبه در ایران و دو شعبه دیگر در شام و عراق به سلطنت کرده اند

شعبه شام و عراق که با ایران داخل شده اند

اتابکان عراق و آذربایجان	اتابکان شام و دیار بکر	اتابکان فارس مشهور به سلغریان

اتابکان فارس

اول اتابکان فارس که مشهور شده به سلغریان ایشان یازده نفر اند و مدت ملکشان از ابتدای سنه ۵۴۳ الی دوازدهم رمضان یکصد و [illegible] سال و هشت ماه دوازده روز است

مظفر الدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مظفر الدین زنگی بن مودود بعد از برادر در سنه ... مسعود سلجوقی در سنه ۵۴۳ خروج و ملک فارس را متصرف پادشاهی فارس را بر او مقرر گشته برادر زنگی خود در آورد و مدت سیزده سال پادشاهی کرده در سنه ۵۵۶ سروری قرار گرفت و سلطان ارسلان شاه در گذشت سلطان سنجر سلجوقی بود و سلطان حکومت سلجوقی نیز آن مملکت را بر او مسلم داشت فارس را باو مفوض کرده بعد از چندی سلطنت فارس و بعد از چهارده سال حکمرانی در سنه ۵۷۰ باسم خود کرد بعالم آخرت شتافت

سنه ٥٧١

مظفر الدین تکله بن زنگی بعد از پدر در سنه پادشاه شد بغایت عادل و عاقل بود و مدت بیست سال فرمانفرمائی کرد در سنه ٥٩٨ عالم فانی را وداع کرد

سنه

مظفر الدین ابو شجاع سعد بن زنگی بعد از مظفر به طغرل در سنه ٥٩٩ پادشاه شد از سخاوت حاتم روزگار بود و در شجاعت رستم کارزار با هزار سوار در عراق خود را بر لشکر سلطان زد پس از محاربه دلیرانه گرفتار شد سلطان او را اکرام نموده بر سر ملک فرستاد و پسرش ابو بکر او را بشیراز راه نداد اهل شهر در شب او را بشهر بردند ابو بکر را محبوس داشت و تصرف کرمان نیز نموده مدت بیست و هشت سال کامرانی کرد در سنه بریاض جنان رفت

سنه تمام

سنه ٥٩١

قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود در سنه بپادشاهی نشست بسیار شهر مند و با [illegible] میان او و عمزاده اش سعد بن زنگی بارها محاربه شده بالآخره در سنه ٥٩٩ بدست سعد بن زنگی اسیر شد

سنه

مظفر الدین ابو بکر قتلغ خان بن سعد بن زنگی بعد از پدر در سنه ٦٢٣ صاحب تخت و تاج گشت اخبار عدل و آثار فضل او در اطراف جهان شایع شده در بعضی از بلاد خطبه بنام او خواندند در زمان او بعلت غایت معدلت فارس رونقی تمام یافت مردم آسوده بودند و مدت سی و پنج سال بکام دل فرمانفرمائی کرد و در سنه [illegible] از باغ [illegible] رفت آثار او

رباط مظفری مسجد [illegible] سلطنت
مظفریه مظفریه
مظفریه رود زنگی
مظفریه در [illegible] حصار
دریا

سنه تمام

مظفر الدین [illegible]

مدت سلطنت پادشاهان مذکور [illegible]

ایشان از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای کار یزدگرد ساسانی

سلطنت [illegible] که در ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از خلافت خلفای بنی امیه

[illegible] بنی عباس سنه

[illegible]

اتابک مظفرالدین سعد بن ابوبکر بعد از پدر در غرهٔ محرم سنه ۶۵۸ بپادشاهی نشست و پس از دوازده روز حکمرانی در دوازدهم محرم مذکور از سرای حیات برخاسته بدیار بقا شتافت

مدت ۱۲ روز

اتابک محمد بن سعد چون پدرش وفات یافت او کودک بود پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه در آخر شعبان سنه ۶۶۰ که بُت عمرش ناشکفته فرو ریخت

۲ سال ۷ ماه

اتابک محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بعد از محمد بن سعد در رمضان سنه ۶۶۰ برادر ملک سلطنت نشست و او شب و روز بعیش و طرب مشغول بود و از کار مملکت غافل ترکان خاتون در سنه ۶۶۱ با او حرب نموده او را اسیر کرد

سه ماه

اتابک مظفرالدین سلجوقشاه بن سلغرشاه بن ابوبکر بن سعد بعد از محمد شاه پنج ماه حکمرانی کرد و ترکان خاتون را بجهت [illegible] و ترکان خاتون عصمة الدنیا والدین پناه بهلاکوخان گرفته او را و لشکر بکمک خواهر سلجوقشاه محاربه نموده سلجوقشاه منهزم گشته و زنان [illegible] لشکر مغول تعاقب کرده او را از مسجد کازرون بیرون آورده بقتل رسانیدند

۵ ماه

اتابک آبش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از سلجوقشاه در شوال سنه ۶۶۲ پادشاهی را باو دادند و بعد از آن او را بجهت شاهزاده منکوتمر بن هلاکوخان خواستند و فارس را دیوان مغول دادند و سلغریان از عالم برافتادند

مدت ۲۴ م

دور بیست و سیم اتابکان شام و عراق هر چند غرض از تحریر این مختصر بیان احوال سلاطین ایران است و ایشان در خارج ایران نگذشته اند و لیکن بجهة استحضار طالب آن اجمالاً ذکر میشود

دور [illegible] اتابکان شام و دیار بکر از ایشان نه نفر بسلطنت رسیده مدت یکصد و سی و نه سال پادشاهی کردند [illegible] از سنه ۴۸۱ الی سنه ۶۲۰

[illegible] با خلفا [illegible] معاصر هم بودند

آقسنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود بحکم سلطان در سنه ۴۸۱ حاکم حلب شد و مدت ده سال والی آنجا بود و در سنه [illegible] درگذشت

عماد الدین زنگی ابن آقسنقر در سنه ۵۱۸ بحکم سلطان محمد بن ملکشاه والی عراق قوت تمام گرفت و غلامان او را کشتند

نور الدین محمود بن عماد الدین بعد از پدر پادشاه شده بر حلب استیلا یافت بالجمله پادشاهی [illegible]

ملک صالح بن نور الدین بعد از پدر یازده ساله بود اعیان شام با وی بیعت [illegible]

۱۳۷

از ابتدای سلطنت [illegible]

۱۳۹ اتابک سیف الدین غازی بن عماد الدین بعد از فوت پدر بحکم برادرش نور الدین حاکم دیار بکر و جزیره و بعضی از کردستان بود اکثر اوقات بغزای فرنگ مشی در سنه ۵۴۴ وفات یافت

سیف الدین مودود بن عماد الدین بجای برادر نشست و در سنه ۵۶۵ درگذشت

اتابک سیف الدین غازی بن مودود بعد از مرگ پدر در موصل بر سریر حکومت نشست و پس از یازده سال حکومت در سنه ۵۷۶ وفات یافت

اتابک عز الدین مسعود بن مودود بعد از برادرش سیزده سال حکمرانی کرد در سنه ۵۸۹ درگذشت

اتابک نور الدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن زنگی مدت هجده سال سلطنت کرد در سنه ۶۰۷ بعالم آخرت شتافت و پس از او پسرش عز الدین بجای او نشست و بعد از اندک زمانی درگذشت ایالت موصل به بدر الدین لؤلؤ که مدبر ملک ایشان بود قرار گرفته او نیز مرد و پسر او ملک صالح مقتدی شد و با هلاکوخان مخالفت کرده آخر باشد عذاب بقتل رسید و دیار بکر تصرف ایران مغول درآمد

بغنهم

سیم اتابکان عراق و آذربایجان از ایشان شش تن بحکومت رسیده مدت هفتاد و چهار سال از سنه ۵۵۵ الی سنه ۶۲۲ در عراق و آذربایجان حکمرانی کردند بدین موجب

ایلدکز او غلام سلطان مسعود سلجوقی است نظر بقابلیت زاده بامارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود طغرل را که پدر سلطان ارسلان بود باو داد و او را ازین زن دو پسر شد جهان پهلوان محمد و قزل ارسلان مرتبه ایلدکز چنان بلند شد و سلطان مسعود بی استصواب او بامری شروع نمیکرد مدت سیزده سال اتابک مطاع بود بعد از آن والده سلطان ارسلان درگذشت و ایلدکز نیز بعد از وفات او بفاصله یکماه در سنه ۵۶۸ روانه جهان جاویدان گشت

جهان پهلوان ابن اتابک محمد بن ایلدکز بعد از فوت سلطان ارسلان و عراق سلطان نشان شده سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را که هفت ساله بود بر تخت شاهی نشانید و برادر خود قزل ارسلان را بآذربایجان فرستاد ملوک شرق و غرب از وی حساب گرفتند و اسم خلیفه را یک سال از خطبه انداخت و بعد از ده سال حکمرانی در سنه ۵۸۱ درگذشت

قزل ارسلان ابن اتابک ایلدکز بعد از فوت برادر خود جهان پهلوان از تبریز بعراق آمده پادشاه شد بعد از مدتی سلطان طغرل او را گرفته محبوس ساخت در همان حبس قزل ارسلان را کشته یافتند

ابوبکر بن جهان پهلوان بعد از کشته شدن قزل ارسلان در تبریز پادشاه شد و مدت بیست سال سلطنت آذربایجان کرده در سنه ۶۰۷ راه آخرت گرفت

صفحه

تاریخ ممالک ایران عجم

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت سلجوقیان

سلاطینی که در ظهور سلجوقیان سلطنت کرده اند

از ابتدای خلافت خلفای بنی امیه و بنی عباس تا عصر

١٣٩

١٢١

اتابک مظفرالدین ازبک بن اتابک محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذربایجان پادشاه شد منکوبرنی خوارزمشاهی در ملک آذربایجان مستولی شد در قلعه النجق در سنه ۶۲۲ در گذشت و دولت اتابکیان آخر رسید

قتلق اینانج بن جهان پهلوان بعد از کشته شدن سلطان طغرل که قتلغ خواتون مادر قتلق را خواسته بود سلطان تکش خوارزمشاهی اصفهان را باو ارزانی داشت و در سنه ۵۹۱ بر دست میاجق که از جانب خوارزمشاهیان والی ری بود کشته شد

اسمعیلیان ایشان دو شعبه اند یک شعبه در ایران و شعبه در مغرب سلطنت کرده اند

دو شعبه

اسمعیلیان ایران | اسمعیلیان مغرب و آل ایوب و علائیان | اسمعیلیان مغرب و آل ایوب و علائیان که با ایران در متن نوشته اند

بالاست اسمعیلیان ایران

اول اسمعیلیان ایران که ایشان را خداوندیان و ملاحده و حمیریه و الموتیه نیز گویند ایشان هفت نفر اند و مدت ملکشان یکصد و هشتاد و یک عام و سه ماه از سنه ۴۸۳ الی سنه ۶۵۴ و غیر این نیز گفته اند

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن
محمد از نسل ذو نواس یوسف حمیری است پدر حسن از
یمن آمد و بقم رفت و از قم بری رفت حسن صباح در ری
متولی شد بالجمله حسن ظاهرا متورع بود و در محافظت
شریعت بجدی جهد بود که یک پسر خود را بجهه خمر
خوردن و پسر دیگر را بجهه آنکه قتل نفسی کرده بود
بکشت از شیعه اسمعیل بن امام جعفر صادق است
و بجهه آنحضرت دعوت میکرد و اعتقاد اهل [illegible] داشت
در اصول و فروع شریعت تمامی آنها دلالت کردی
الموت رفت و کارش در آنجا قوت گرفت اهل الموت
فریفته او شده او را بر خود حاکم کردند مردم دیگر
از قلاع قهستان به پیش او در آمدند و قلعه [illegible]
در آورد سلطان سنجر سلجوقی از خصومت او در
گذشت و کارش قوتی تمام گرفته از سنه ۴۸۳ الی
سنه ۵۱۸ حکمرانی کرده وفات یافت

کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح
امیر لشکر بود و بعد از حسن در سنه ۵۱۹
حاکم شد و او نیز در محافظت حافظ
شرع اصرار تمام داشت مدت
چهارده سال و دو ماه در رودبار
قلاع ملاحده حکومت کرده در سنه ۵۳۲
درگذشت

[illegible] پادشاهان [illegible]

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای [illegible]

[illegible]

اول [illegible] اسمعیلیان

۱۴۲

محمد بن بزرگ امید بعد از پدر در ربیع الاول
در سنه ۵۳۲ حاکم شد و او نیز ظاهر شرع را رعایت
کردی و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد و
در مناهی مشغول بود و مردم را نیز رخصت داد
و قران را تاویلات باطله کردی و دعوی
امامت کرده پدرش آگاه شد مردم را جمع کرده
گفت که حسن پسر من است و ما داعیم
و امام نیستیم و هر کس در حق او اعتقاد
امامت دارد باطل است و حسن را
محبوس کرده مردم را باور نداد
بالجمله محمد مدت بیست و چهار سال باستقلال
تمام سلطنت کرده و آخر شعبان سنه ۵۵۷
بدیار باقی رفت

حسن بن محمد بن بزرگ امید بعد از پدر در
رمضان سنه ۵۵۷ حاکم شد و بنیاد الحاد نهاد
و دعوی امامت کرده در هفدهم رمضان
سنه ۵۵۹ در پای قلعه الموت مردم را جمع
کرده گفت منم امام و تکلیف از جهانیان
بالمره برداشته ام و از منبر فرود آمده افطار
کرده و مرتکب انواع مناهی و ملاهی شده
قومش با او متفق شده آن روز را عید القیام
نام نهادند و تاریخ از آن روز گرفتند بعد از
چهار سال حکومت در شعبان سنه ۵۶۱ بر
دست برادران خود در قلعه [illegible] کشته شد

[illegible]

خواند محمد بن حسن بعد از پدر در رمضان سنه
پادشاه شد و قانون پدر را بگذاشت کارها در
زمان او قوتی تمام گرفت و شعار اسلام در
آن حدود بالمره متروک شد مدت چهل و
شش سال باقتدار تمام سلطنت کرده در
شعبان سنه راه آخرت گرفت گویند پسرش
خواند جلال الدین او را مسموم ساخت خوب
کرد رحمت بر او باد

خواند جلال الدین حسن بن محمد در سنه پادشاه شد
و از طریقه پدر تبرا نمود و از جاده شریعت تجاوز نمود
علما و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را
نو مسلمان خواندند فرمان داد تا در هر دهی از دیار الموت
رودبار مسجدها و حمامی بنا کردند که هنوز آن واقعه
نماز تازه کرد در جمادی الاخر سنه ٦١٩ درگذشت

خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین
بعد از پدر در رجب سنه ٦١٩ پادشاه شد
ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی کرده
براباحت الحاد و مدت سی و چهار
سال و یکماه سلطنت کرده در شهر
رجب سنه ٦٥٣ بدست حسن مازندرانی
که منظور نظر او بود کشته شد

خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین بعد از پدر در
رمضان سنه ٦٥٣ پادشاه شد حسن مازندرانی را بقصاص
پدر بکشت و بعد از یکسال هلاکو خان با لشکر عظیم
عزیمت او کردند خورشاه ناچار از قلعه میمون بیرون آمده
بخدمت هلاکو خان پیوست هلاکو امر نمود تا قلاع ملاحده را
خراب کنند در یکماه دو پنجاه قلعه همچنین خراب شد دیگر
لمسر و گرد کوه نماند هلاکو خواند رکن الدین را بجهت
منکوقاآن بطرف ختا فرستاد و در ما وراء النهر
بحکم منکوقاآن او را بقتل آوردند

۱۴۳

اسمعیلیان نوع اسمعیلیان عجم

و ایشان ... که ... در ... ایران

که در ... اسلام سلطنت کرده اند

از ... اسمعیلیه ... مقام ...

صفحه ...

...

طبقه دوم اسمعیلیان مغرب و آل ابو ... اگر چه ایشان ۱۴۱

با ایران دخل نداشته اند غرض از تحریر این مختصر تشخیص احوال حکام و سلاطین

ایران است ولکن طرداً للباب شمه از احوال ایشان نیز ذکر شده با

ده فرقه اند و مدت ششصد و پنجاه سال سلطنت کرده اند بموجب ت

...

ذکر ...

اول اسمعیلیان مغرب و ایشان چهارده نفرند و مدت ملکشان ... سال

ابتدای ایشان از حضرت امام جعفر صادق ... اول را امامت اسمعیل

که بزرگتر بود ... بعد از او ... اول ... اسمعیل را امام و مهدی

غایب دانند ... که دویست و شصت سال ...

و بقولی ... دویست و چهار سال سلطنت کرده اند

۱

ابو القاسم محمد بن عبد الله المهدی از اهل مغرب ... از نسل عبد الله بن سالم بصری دانند و در بعضی التواریخ نسب او را بدین نوع آورده اند که محمد بن عبد الله بن ... القاسم ابن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق ... بیست و شش سال حکومت در ۳۲۲

القائم بامر الله بن محمد المهدی در ... حاکم شد و مدت دوازده سالی سلطنت در ۳۳۴

۲ ...

... [illegible]

المنصور

المنصور بقوة الله اسمعیل بن قائم بجز
از پدر حاکم شد و او بغایت شجاع
و عاقل و فرزانه بود پس از هفت
سال سلطنت در سنه ۳۴۱ درگذشت
[illegible] م

المعز لدین الله ابو تمیم معد ابن المنصور
بجز از پدر حاکم شد پادشاهی بود صاحب
رای و ملک او وسعتی تمام یافت بیست
و چهار سال بانجام دول سلطنت
کرده در سنه ۳۶۵ درگذشت
[illegible] م

العزیز بالله ابو منصور نزار از پدر سریر
سلطنتش قرار گرفت و مملکت شام را
بتصرف خود درآورد و مدت بیست
و یک سال حکومت در سنه ۳۸۶ عالم
آخرت شتافت
[illegible] م

الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیز بالله
بعد از پدر پادشاه شد در امر بیهوده و دینی
از حد گذر میانه کردی اندر حشمت پسیار
می پرورید حکم کرد که زنان از خانه
بیرون نیایند بعد از بیست و پنج سال
حکومت در سنه ۴۱۱ بدست غلامان کشته شد
[illegible] م

الظاهر بالله ابو الحسن علی بن
حاکم بجای پدر نشست و قاتل پدر
را کشت بعد از شانزده سال
سلطنت در سنه ۴۲۷ بمرض استسقا در
گذشت [illegible] م

المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ظاهر
در هفت سالگی بجای پدر نشست و مدت
شصت و دو سال با قتدار حکمرانی
کرد و در شهر ذی حجه سنه ۴۸۷ درگذشت
[illegible] م

ذی حجه

پادشاهان عجم بوده

از ... سلطنت کیومرث الی انتهای دولت ...

... که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

... خلفای ...

اسمعیلیان

۱۴۱

دویم آل ایوب و غلامان که در مصر سلطنت کرده اند

آل ایوب ایشان هشت نفرند و مدت ملکشان پنجاه و نه سال از سنه ۵۶۹ الی سنه ۶۴۸
اول ایشان ملک صلاح الدین است که بعد عاضد از شام بمصر آمده و شاور وزیر عاضد را
بجهة مخالفه بیوفائی کشته وزیر شد و در زمان عاضد در سنه ۵۶۷ خطبه بنام مستضی عباسی کرده
بعد از فوت عاضد ملک مصر مستولی شد و سلطان لقب یافت و در سنه ۵۷۱ ملک شام را
نیز تصرف نمود و در سنه ۵۸۳ بیت المقدس را از تصرف فرنگیان بیرون آورد و شهر عکه را
مسخر کرده و در سنه ۵۸۹ وفات کرد و هفت نفر دیگر از آل ایوب بعد از او در ملک حکومت کردند

ملک صالح

غلامان که ایشانرا چراکسه و ترکان خوانند ایشان ده نفرند و مدت ملکشان سیصد
سال از سنه ۶۴۸ الی سنه ۹۲۳ بعد از سلطنت آل ایوب مصر بغلامان رسید از غلامی
بغلامی منتقل بالجمله در اواخر سنه ۹۲۳ سلیم شاه پادشاه روم بر ایشان مستولی
شده سلطنت از دست غلامان بیرون برد و سلطان قانصو را که دولت غلامان
باو منتهی شده بود در حدود حلب بقتل آورد تا سنه ۹۴۸ روم و شام و مصر و
حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلیمان سلیم شاه بود

سلاطین قراختای که در کرمان سلطنت کرده اند ایشان نه نفر اند و مدت ملکشان هشتاد و شش سال است مدت سلطنت

براق حاجب از امرای کورخان قراختای بود برسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاهی آمد و رخصت مراجعت نیافت و از ارکان دولت و امرای حضرت او شد در فترت مغول در سنه بر کرمان مستولی شد و سلطنت باسم خود کرد و از دار الخلافه و دیوان [illegible] قتلغ سلطان نوشته مدت یازده سال حکمرانی کرده در سنه ۶۳۲ درگذشت

سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب بعد از پدر در سنه ۶۳۳ پادشاه شد بعد از چند سال حکومت در سنه ۶۵۰ بحکم منکوقاآن عزل شد و پس از چندی بفرمان منکوقاآن بر دست سلطان قطب الدین کشته شد

سلطان قطب الدین محمد بن حمید که برادرزاده براق حاجب است بفرمان منکوقاآن در سنه ۶۵۰ سلطنت کرمان باو متعلق شد و عمارات عالیه بنا نهاد و بعد از پنج سال حکمرانی در سنه ۶۵۵ درگذشت

سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منکوقاآن در سنه ۶۵۵ پادشاه کرمان شد چون کوچک بود بحکم اباقاخان قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود بقولی زن او بود مشغول حکومت شد

صفحه هارث ال شمس

از ابتدای سلطنت کرمان ... انتهای دولت قتلغیه

سلطنت ... کرار طهور سلسله سلطنت ...

از ملوک ... علماء ... است

ملیحه ...

... عباس

معاصر علماء

سلطان الحاکی

قتلغ ترکان بنت براق حاجب بعد از اخراج سلطان حجاج در سنه ۶۷۰ فرمانفرما شد و مدت هفت سال حکومت کرده در سنه ۶۸۳ درگذشت

۸۲۱

سلطان جلال الدین سیورغتمش ابن قطب الدین بعد از قتلغ ترکان بحکم ارغوخان در سنه ۶۸۳ پادشاه شد و دختر منکوتمر بن هلاکو را در نکاح داشت مدت نه سال حکومت کرد در سنه ۶۹۱ بحکم کیخاتو خان معزول شد

پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین که در حباله نکاح کیخاتو خان بود بعد از عزل سیورغتمش بحکم شوهر در سنه ۶۹۱ پادشاه شد برادر خود سیورغتمش را بقتل آورده بجز از ان حسن خاتون منکوحه برادرش و دخترش شاه عالم خاتون که در نکاح باید و بود بحکم بایدو خان پادشاه خاتون را در سنه ۶۹۳ بقصاص سیورغتمش بکشتند و پادشاه خاتون زن فاضله عاقله خوب صورت زیبا طلعت بود و شعر خوب میگفت این رباعی از اوست

رباعی

از ... که در دل ... لعل شکر ریزند
... شکر ... بریزند
... و نبات
... وجه ... شکر ...
... ریزند

حالی

رازو

سلطان قطر

سلطان قطب الدین جهانشاه بن سیورغتمش
بعد از عم‌زاده پادشاه کرمان شد پس از انتقال
حکومت اولجایتو خان اورا عزل و سلطنت
آنجا بمغول رسید و حکام از مغول در
آنجا حکومت کردند سلطان قطب الدین عشرت
هیش ادش و یک دختر داشت که اورا مخدوم
شاه گفتندی دسنجان قتلغ موسوم امیر
مبارز الدین محمد مظفری اورا بخواست جلال
الدین شاه شجاع و قطب الدین شاه
محمود و عماد الدین احمد از او متولد شد

سلطان مظفر الدین محمد شاه ابن
سلطان حجاج بحکم غازان در سلطنت
کرمان رسید و او پادشاه خوب
صورت بود و نیکو سیرت با داد و دانش
بود

بیان ... ان ...

از ابتدای سلطنت ... تا ... اسمعیل

... بجلوس سلطنت ...

از ابتدای سلطنت ... تا ...

مغول ...

... سلطنت مغول

مغول یعنی چنگیزیان ایشان بیست و یک نفر بودند و مدت سلطنت ایشان یکصد و شصت و هشت سال و دو ماه از سنه ... الی ... یعنی از ... الی سنه گفته اند و غیر این نیز گفته اند اما اصح است

...

چنگیز خان ...

چنگیز خان ابن ییسوکا بهادر بن قبیل خان بن تومنه خان بن بایسنغر خان ابن قایدو خان ابن دوتومنن خان ابن بوقا خان ابن بوزنجر خان است و بوزنجر خان بهشت ده پشت به یافث بن نوح علیه السلام میرسد که یافث علیه السلام پدر بیست نهم چنگیز خان است پدران چنگیز خان همه در بلاد مشرق پادشاه بودند و نسب امیر تیمور نیز بسیزده واسطه به پدر هشتم چنگیز خان است و معاصر ابو مسلم مروزی بود بالجمله چنگیز خان در وقت وفات پدر غیر مرحوم خود

که هر دو سال در دشتها زحمتها کشیده و کار او بمهالک و خطرات انجامیده اما چون دولت
یار او بود در سن پنجاه سالگی در اول ذیقعده سنه ۶۰۲ بقولی در سنه ۵۹۹ بسلطنت رسید
اول نام او تموچین بود چون سه سال از پادشاهی او بگذشت او را چنگیز خان خواندند
چه بعد از آن روز که معنی چنگیز خان بود خان خانان بترکی زبان روز بروز و
سال بسال مرتبه اش بلند شد و بر تمامت قبائل و صحرانشینان
و بلاد و ممالک ختا و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و بلغار و ارس و روس
و غیرهم سروری یافت و از دین بهره نداشت از زمره کفار است بقصد
قلع سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاهی او را منهزم و در اکثر
ایران غارت و قتل عام کرده از غایت شهرت مستغنی از تحریر است
و در مقدمه ظفرنامه مذکور است که خلق کشته نیشابور را دوازده
روز شمار کردند غیر از اطفال و عورات هزار هزار و
هفتصد و چهل و هفت هزار کس بقلم آمد و در هرات هزار هزار و
ششصد هزار و کسری و در مرو و خوارزم و سایر بلاد
بر این قیاس در این امت هرگز چنین حادثه روی نداده
قریب هشتاد سال کفار بر اهل ایران غالب و حاکم
بودند چنگیز خان چهار پسر داشت توشی خان
جغتای خان اوکتای قاآن تولی خان تولی

١٥١

تاریخ [illegible] عجم [illegible]
از سلطنت کیومرث الی ابتدای [illegible]
سلطنت [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]

بزبان مغول آتیسنه است پادشاهان ایران از نسل
تولی خانند چنگیزخان بجز زبیت و پنجسال پادشاهی در
سنه ٦٢٤ به اسفل السافلین رفت بقولی در سنه بجهنم
بشتافت

مقدار ایام سلطنت چنگیزخان

[illegible]

ادلستانی

اوکتای قاآن ابن چنگیز خان بعد از پدر یکسال و دو ماه در ربیع الاول
سنه ۶۳۹ بحکم وصیت پدر پادشاه شد چون مغول در القاب تکلیف نمیکنند
پادشاه را قاآن و خان گویند و او پادشاهی کریم و رحیم بود
و جز احتهالی که پدرش نهاده بود مرحم نهاد وجود و عطاهای او عطاهای
حاتم طائی و بخششهای معن ابن زائده را منسوخ کرده هیچکس از
درگاه او محروم باز نگشت در مدت سلطنت خود ششصد و شصت هزار
تومان بالش زر بوضیع و شریف عطا نمود و این خیلی است چه بالش پانصد
مثقال است بقولی هشت درهم و دو دانگ بقولی هشت دینار و دو دانگ
بالجمله در سنه جرماغون نوئین را که پادشاه زاده بود با ایران
فرستاد تا جلال الدین منکوبی را بر انداخت و جهان
از خوارزمشاهیان بپرداخت و ممالک ایران سوای عراق
عرب که در تصرف خلیفه بود از او صافی گشت
امیر جنتمور را از دیوان مغول بیرون آمد بعد از
آن در سنه ۶۳۲ توسال بجای او نامزد شد و
بعد از این از ایشان ارغون آقا که از طایفه مغول و
و از اولاد چنگیز خان بود بحکومت ایران مقرر شد و ده سال حکم
کرد

پادشاه ... [illegible]

از ابتدای ... [illegible]

از ابتدای ... [illegible]

منکو [illegible]

کرده و اوکتای قاآن مدت سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرده از افراط شرب ۱۵۳

خمر درگذشت بقولی در سنه ۶۳۹ وفات یافت

کیوک خان بن اوکتای قاآن بعد از پدر به سه سال در سنه پادشاه شد قبل از جلوس او مادرش تورا کینا خاتون حکم میکرد چه آئین مغول است که بعد از فوت پدر پادشاهی تا زمان تعیین یکی از وارثان ملک که در فرزند معین باشد حکم کند بالجمله کیوک خان تقویت دین نصاری کرده مثل پدر کریم و سخی و بخشنده بود بعد از یکسال پادشاهی در سنه ۶۴۴ در حدود سمرقند وفات یافت

منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بعد از عمزاده خود به چهار سال در سنه ۶۴۸ با تو خان بن توشی خان بن چنگیز خان که مهتر قوم بود پادشاه شد در عدل و انصاف اتفاق داشت تقویت اهل اسلام و مسلمانان و سایر قوم تقدیم فرمود و علما و مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت برادر خود قبیلا قاآن را بطرف شرق و هلاکو خان را بطرف غرب بجهان گیری فرستاد خود بطرف ماچین رفته مسخر نمود و از آنجا بجهت عفونت هوا بیمار شد در سنه از دنیا رفت بعد از قبیلا قاآن در ختا در سنه ۶۵۳ صاحب تاج و تخت گشت بقولی در سنه ۶۶۱ مدت سی

تورا کینا خاتون — کیوک خان

[illegible]

هلاکو خان بن تولی خان ابن چنگیز خان بفرمان
برادرش منکو قاآن در سنه ۶۵۱ از جیحون عبور کرده بایلغار
آمد بقلع و قمع ملاحده پرداخت و در قهستان و
توابع که منشأ اسمعیلیه بود قتل عام نمود بعد از آن به
یلاق آمده خواند رکن الدین را از میمون در
بیرون آورده قلاع ایشان را خراب کرد بسوی بغداد
رفته معتصم خلیفه را با چهار پسر او بقتل آورده
و بغداد را غارت تمام و قتل عام نمود مشهور است
هزار و ششصد هزار آدم کشته شد بالجمله هلاکو خان
بسیار حکمت دوست بود و حکما را بر تحصیل علوم ترغیب کردی
و بحضور علما و حکما و علم کیمیا میل تمام داشت در وجه
ما یحتاج کیمیاگران چندان خرج کرده بود که قارون
عشر عشیر آن را بخیال نیاورده بود بعد از یازده سال
سلطنتش در سنه ۶۶۳ در مراغه درگذشت دار الملک
او در بابکان بود در تاریخ وفات او گفته اند قطعه

چون هلاکو ز عالم [illegible]
سال ششصد و [illegible]

اباقا خان بن هلاکو خان بعد از پدر بفرمان
عمش قبیلا قاآن که بجای منکو قاآن
پادشاه شد سلطنت ایران باو تعلق
گرفت و میان او و براق خان پادشاه
ماوراء النهر محاربات شد مظفر شد و
مدت هفده سال باقتدار تمام پادشاهی
کرده در سنه ۶۸۰ در همدان درگذشت
گویند او را [illegible] گشت به [illegible] که
کلاغی بانگ کرد او را غشی حاصل شد
بعد از دو روز فوت شد در تاریخ
وفاتش گفته اند بیت چه بیت روز بر
آمد ز ماه ذیحجه زد و رجرخ که بر کس
نمی کند ابقا چهارشنبه هنگام صبح در
همدان بسال ششصد و هشتاد درگذشت

ابقا

امیرخانی

احمد خان بن هلاکو خان بعد از برادر در سنه
پادشاه ایران شد اول نام او نکودار اغلن
چون بشرف اسلام مشرف شد به احمد خان
موسوم گشت و پس از سه سال از سلطنت
ارغون خان بن اباقا خان برادرزاده خروج
اورا در سنه ۶۸۳ بقتل آورد

ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بعد از قتل
احمد خان پادشاه شد و خواجه شمس الدین صاحب
دیوان را که بانواع فضایل و خصایل پسندیده آراسته
بود و بیست و نه سال وزارت [illegible] و پدرش و عمش
کرده بود بتهمت آنکه اباقا خان را زهر داده در سنه ۶۸۳
در آذربایجان بکشت و [illegible] یحیی و فرج الله و مسعود
اتابک اولاد او را نیز بقتل آورد و خود ارغون پس از
هفت سال پادشاهی در سنه ۶۹۰ درگذشت

گیخاتو خان ابن اباقا خان بعد از برادر
پادشاه شد و او کریم الطبع بود و در عشرت
و مباشرت [illegible] و حلال و حرام
فرق نمودی و [illegible] را خواجه صدر
الدین احمد خالدی داد پس از سه سال
و چهار ماه سلطنت بایدو خان بر او خروج
کرده امرای اطراف بایدو رفته او را کشتند
این واقعه در سنه ۶۹۲ واقع شد

بایدو خان بن طراغای بن هلاکو خان بعد از
گیخاتو خان پادشاه شد غازان خان بن ارغون
خان با او مخالفت نمود در همان سال مسلمان شد
و اکثر مغول نیز مسلمان شدند و ترتیب لشکر داده
قصد بایدو خان کردند و امرا نیز بغازان
اتفاق کردند بایدو خان بطرف نخجوان رفت در
عرض راه او را گرفته بقتل رسانیدند در سنه ۶۹۴

١٠٠ غازان خان بن ارغون خان برادرزاده
در سلخ شهر ذیحجه سنه ٦٩٤ پادشاه شد
[illegible] پادشاهی کرد و بدست شیخ اسلام داد و خواجه
جمال الدین دستجردانی را وزیر
کرده بعد از دو ماه او را بکشت خواجه
صدرالدین خالدی زنجانی را وزیر کرده
بعد از یکسال و نیم او را بکشت خواجه
وزارت را بخواجه رشید الدین
فضل الله طبیب همدانی و خواجه سعد
الدین ساوجی داد و در سنه ٦٩٩ در حدود حمص
با مصریان جنگ کرده ظفر یافته بدمشق
رفته از آنجا مراجعت بایران کرده و بعد از چندی
در قزوین در سنه ٧٠٣ در گذشت نعش او را بتبریز برده
در گنبدی که برای خود خوابگاه ساخته و نشست
غازان مشهور است دفن کردند بعد از او سلطان
مغول ... بجای او نشست

١٠١ الجایتو سلطان
خدابنده بن ارغون خان برادر غازان
در سنه ٧٠٣ در تبریز پادشاه شد مانند ... در
مغول نبود صاحب عدل و داد و دیانت بود
باطله منسوخ کرد جزیه را بیهود و نصاری معین
نمود و بعد نمود تا بجمیع ممالک ایران
خطبه بنام دوازده امام خواندند خواجه سعد
الدین ساوجی خواجه رشید الدین را بوزارت
مقرر داشت در آخر خواجه سعد الدین را
کشته خواجه علیشاه تبریزی را بوزارت
با خواجه رشید الدین شریک نمود
در سنه ٧٠٤ شهر سلطانیه را بنا کرد چون دوازده
سال و نه ماه از سلطنت او گذشت بعد
از مراجعت از شام در شب عید رمضان سنه ٧١٦ وفات
نمود او را در مقبره دفن کردند
[illegible]

سلطان

[illegible]

۷۵۱

سلطان ابوسعید بهادر خان بن الجایتو خان که بعد از پدر پادشاه شده بود چون
صغیر السن بود دوازده ساله بر امور سلطنت دست امیر چوپان سپرد امیر چوپان
ایالت خراسان را به پسر بزرگش امیر حسن داد و گرجستان را به پسر دیگر
شاه محمود و دیار بکر را به پسر دیگرش امیر تیمورتاش داد و دمشق به پسر دیگرش
بود در خانه چوپانیان ثابت قدم بود خواجه رشید الدین را بتهمت آنکه
الجایتو را زهر داده بکشت با آنکه سلطان ابوسعید از او خوشنود بود
خواجه [illegible] [illegible] از سلطان مشغول [illegible]
چوپانیان مستقر شده دختر امیر چوپان بغداد خاتون که در نکاح امیر شیخ حسن ایلکانی
بود عاشق شده خواست او را از امیر شیخ حسن طلاق داده نکاح کند امیر چوپان
تمکین نکرده فتنه عظیم برپا شد امیر چوپان با پسرش انکار این کار
کردند عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاتون را طلاق گفت سلطان بنکاح
در آورد [illegible] آن احتشام [illegible] از سلطنت در قبضه اقتدار او
[illegible] خواندند کار لقب داد و وزارت را بخواجه غیاث الدین که با
انواع فضایل آراسته بود داد مدت نوزده سال و نه ماه سلطنت کرده
وفات [illegible] در جنب [illegible] مدفون شد [illegible] مشغول استقلال
[illegible] ایلخانی [illegible] حکومت نشست [illegible]

ارپاخان

۱۵۹. اربا خان قه

اربا خان

اربا خان بعد از فوت سلطان ابوسعید
اربا خان را که از نسل اریغ بوکا بن
تولی خان بود بسعی خواجه غیاث الدین وزیر
بپادشاهی برداشتند علی پادشاه خال سلطان
ابوسعید بعد از اطلاع موسی خان را که از نسل
بایدو خان بود بسلطنت برداشت متوجه اربا
شد اربا خان در مصاف هم رمضان ۷۳۶ کشته
منهزم شده گریخت بعد از چند روز دیگر گرفته
او را بعهد قطلو او را بتقصیر بسیاست رسانیدند

موسی خان بن علی بن بایدو خان
بعد از قتل اربا خان در اوجان در سنه ۷۳۶
امیر شیخ حسن جلایر مشهور بامیر شیخ حسن
محمد خان را که از نسل هلاکو خان است
بسلطنت برداشته از روم دیگر لشکر
فراهم آورده متوجه تبریز شده با موسی
خان و علی پادشاه جنگ کرده علی پادشاه را
بکشت و موسی خان فرار کرد

فرار

محمد خان

محمد خان بن یولقتمور بن انبارجی بن منکوتمور
فرار موسی خان بر تخت نشست ... طغاتمر خان
که در بازدم ... بود خروج کرده محمد خان
و امیر شیخ حسن بجنگ ایشان رفته ایشان را
منهزم و موسی خان را بدست آورده
کشتند و طغاتمر خان بخراسان رفت پس امیر
شیخ حسن کوچک که در روم بود بجنگ محمد خان
و امیر شیخ حسن بزرگ آمده در آب ... مقتول شد

خالی

طغاتمر خان

[illegible]

طغاتیمور خان [illegible]

طغاتیمور خان بن [illegible] خان [illegible]

اطلاع بر سلطنت و جلوس محمد خان
خروج کرده باتفاق [illegible] خان
بجنگ محمد خان آمده منهزم شد
بخراسان گریخت [illegible]
ساتی بیک خاتون منهزم شد در سنه
در استرآباد [illegible]
از دنیا رفت [illegible]

ساتی بیک خاتون [illegible]
بعد از قتل محمد خان [illegible] امیر شیخ
حسن بزرگ که [illegible] گریخته بود
در [illegible] دست [illegible] لشکر
جمع کرده بعراق آمده امیر شیخ
حسن طغاتیمور خان را [illegible] داد
ساتی بیک خاتون را [illegible]
در [illegible] شیخ حسن بزرگ [illegible]
[illegible] شیخ حسن [illegible]
[illegible] طغاتیمور خان [illegible]
استرآباد گریخت [illegible]
بزرگ [illegible] ساتی بیک خاتون آمده [illegible]
معزول شد امیر شیخ حسن [illegible] ساتی بیک
خاتون را [illegible] سلیمان خان را که از
[illegible] خان است بر تخت نشانید [illegible]

[illegible]

سلیمان خان بن محمد بن سنکی
بن یشمت بن الاکوخان برادرزاده
هلاکو [illegible] خاتون را نکاح کرده [illegible]
بکمال حکمرانی کرده پس امیر شیخ حسن
بزرگ [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] جهان تیمورخان را بپادشاهی
برداشت [illegible]

٧٣٩

جهان تیمور خان بن الافرنگ بن کیخاتو
[illegible] بقصد مملکت [illegible]
امیر شیخ حسن [illegible] بود رفته منهزم شد
و امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمورخان را
بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود معزول
کرد.

٧٤٠

[illegible]

٧٥

گفتار ... در تاریخ پادشاهان عجم ...

[illegible]

طوایف که در زمان سلاطین ... بعد از سلطنت سلطان ابوسعید حکومت کرده‌اند

چون سلاطین مغول بعد از سلطان ابوسعید در ایران استقلال ... [illegible]

پادشاهی بحکومت نشستند ایشان شش طایفه‌اند ... و چهار نفر و زمان حکومت

ایشان سی و ... و چهار سال ... است ... [illegible]

طوایف ...

[illegible]

اول چوپانیان ایشان از نسل امیر چوپان که در زمان غازان و الجایتو

و سلطان محمد خدابنده از امرای بزرگ بودند و در عهد سلطان ابوسعید تربیت و وزارت ...

مدار سلطنت بر او بود و مجملا آنکه امیر چوپان بکمال ... [illegible]

داشت ... مصر و شام ... که ... عمارات بسیار بنا کرده است ... [illegible]

که با سلطان ابوسعید ... ابوسعید بدست ملک غیاث الدین ...

امیر چوپان پناه باو برده بود ... [illegible] ...

امیر چوپان ... امیر ... خراسان ... [illegible]

بحکم ملک ... [illegible] ... ملک غیاث الدین ...

... [illegible] ...

... بحکم ملک اشرف کشته شد ... امیر ... [illegible]

یکی امیر شیخ حسن و دیگری ملک اشرف این دو نفر مدت نوزده سال و شش ماه
در آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم سلطنت کرده اند

[illegible]

امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان بعد از سلطان ابو سعید چنانکه
گذشت بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم پادشاه شد
و او سیاست تمام داشت چند روزی ساتی بیک خواتون را عزل نموده سلیمان
خان را بخانی برداشت و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او محاربه نموده
مغلوب شد در آخر زوجه عزتش اسب در شبی که در حرم مست خفته بود خصیتین او را
گرفته بفشرد تا بدان درد درگذشت و این در سنه ۷۴۴ واقع شد

[illegible]

ملک اشرف بن امیر تیمور تاش بعد از برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و غیره
حاکم شد او نیز چند روزی انوشیروان خان را بسلطنت نصب نموده بعد از آن معزول
ساخت داد مردی ظالم و سفاک و ستمکار و بی باک بود آنقدر مال از ظلم
و ستم جمع کرده بود که چهار صد قطار شتر و هزار قطار استر از جواهر و زر سرخ
و سفید و اجناس در خزینه او جمع شد مردم از ظلم او جلاء وطن کرده متفرق
شدند شیخ صدر الدین صفوی بگیلان رفت و شیخ کججه بشام افتاد و قاضی
محی الدین بردعی بدشت قبچاق رفت و در آنجا منزل گرفته شروع بموعظه
نمود

از ابتدای سلطنت ...
سلطنت ... از ظهور اسلام ...
از ابتدای ...

نمود جانی بیک پادشاه دشت قبچاق بوعظ او حاضر شد قاضی در اثنای موعظه شرحی از ظلم
و ستم او را بیان کرد که پادشاه و اهل مجلس در گریه شدند جانی بیک عرض لشکر دیده و عازم تبریز
شد و ملک و اسباب او تمام بدست مردم جانی بیک آمد شاعری خوب گفته ملیت دیدی
که چه کرد اشرف خر او مظلمه بر دو دگری زر و لشکر جانی بیک دو مرتبه در تبریز رعیت
مردم عبور کرد دو خوشه از غله شکسته نشد و سعد تفتازانی شرح مختصر تلخیص را باسم جانی بیک گفته

طبقه

دویم ایلکانیان ایشان همیشه در زمان چنگیز خان و ازبکین و لشکر کش بوده اند از ایشان
امیر بوقا این امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتون امیر الامراء بود در فتنه بایدو خان
کشته شد پسرش امیر حسین در زمان سلطان ابو سعید در خراسان امیر الامراء بود و خواهر
ارغون خان را نکاح کرده در سنه ... درگذشت بعد از و پسرش امیر شیخ حسن و اولاد
او چهار نفر بسلطنت رسیدند و مدت ... سال ... سلطنت کردند

امیر شیخ حسن بن امیر حسین اتراق بوقا ایلکان و او شیخ حسن بزرگ ملقب بود در عهد
سلطان ابو سعید ایالت دیار بکر و روم داشت

امیر شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر در ... پادشاه
شد از بغداد عزیمت آذربایجان کرده با اخی جوق که از
جانب جانی بیک حاکم تبریز بود جنگ کرده مظفر شد اخی جوق
فرار کرده امیر شیخ اویس در تبریز بر تخت نشست و بعد
ببغداد مراجعت کرده مرتبه دیگر بتبریز آمده اخی
جوق را بدست آورده بکشت و مدت هفده سال
سلطنت کرده در سنه ۷۷۶ درگذشت

سلطان

۷۷۶ سلطان حسین بن امیر شیخ اویس

بحکم وصیت پدر بر تخت
پادشاهی نشست در زمان اختیار
کلی در دست عادل آقا بود هشت
سال سلطنت برادرش سلطان
احمد برادرش خروج کرده اورا
در تبریز در سنه ۷۸۴ بکشت و در
مشغله تبریز مدفون است

سلطان احمد بن امیر شیخ اویس

سفاک بی باک بود چون چهار
سال از سلطنت او گذشت امیر
تیمور گورکان آذربایجان را مسخر
کرده سلطان احمد عراق عرب را
دلیغ شده امیر تیمور عراق عرب را
بی توقف بشود بعد از وفات امیر
تیمور دیگر باره اورا سلطنت عراق عرب
میسر شد و بناهای بغداد را که بفرموده
امیر تیمور خراب کرده بود تعمیر
نمود و در تبریز با قرا یوسف ترکمان
جنگ کرده منهزم شد در محراب
باغی پنهان شده مردم قرا یوسف اورا
گرفته در شب شنبه بیستم ربیع الاول
سنه ۸۱۳ اورا بقتل آوردند و دولت
ایلکان بآخر رسید

۱۴ ع

طبقه ... سلاطین پادشاهان عجم ...

شیخ ابو اسحق بن امیر شاه محمود از نسل شیخ عبدالله الانصاری است در زمان پادشاهان

مغول کبیر صاحب جاه بود و از این جهت او را اینجو گفتندی چه از زمان چنگیز خان

سلاطین بودند ایشان را اینجو می گفتندی و در شیراز املاک بسیار داشتند

در شیراز از حکام آنجا پیشرو ... کرده از سلطان

ابوسعید مرتبه او بلند شد و از پسران امیر شاه محمود امیر شاه مسعود و برادرش

شیخ ابو اسحق با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابوسعید بود مصاحبت و ...

ارباب ... گشته شد امیر شیخ ابو اسحق ... چون امیر شیخ ...

گشت ایالت فارس با امیر شیخ ابو اسحق ... حسن اصفهان را به

شیخ ابو اسحق گذارد ... که ملک اشرف برادر کوچک امیر شیخ حسن چوپانی

بعراق آمد امیر شیخ ابو اسحق بواسطه رنجشی که از حسن برادرش داشت حکومت را

در نظر ملک اشرف جلوه داده با او متوجه شیراز شد امیر پیر حسن چوپانی

فرار نموده امیر شیخ ابو اسحق فرصت یافته قبل از ورود ملک اشرف شهر را گرفت

چند ملک اشرف شیراز را ... در این اثنا خبر رسید که امیر شیخ حسن کوچک

بدست ... کشته شد ملک اشرف ... چوپان ... کرده امیر شیخ ابو اسحق ...

... سلطنت ... مشغول ... از آن جهت ...

زبان قلم شرح ... از ... استحقاق ...

و بوا قاضی عضد کتاب مواقف بنام او و ایلچی شرح بر کتاب قانون ابو علی سینا
در طب بنام او تصنیف کرده و خواجه حافظ غزلی در وصف او گفته
گفته او که یکفردش این بیت   راستی خاتم فیروزه
بو اسحقی   خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود   بالجمله بعد از
چهارده سال سلطنت بفرمان امیر مبارزالدین مظفری
در میدان سعادت آباد شیراز که خود ساخته بود در
بیست و یکم جمادی الاولی سنه ۷۵۸ کشته شد. دوانه و یار بعد گشت
پیش از سلطنت بیست ده سال حکومت نیز کرده بود

مدت ۷۲

حکومت بعد از سلطنت مدت سلطنت   المعروف زمان سلطنت
سنه ۷۱ مدت ۳۱

تمام

۱۶۷

~~[illegible] پادشاهان عجم [illegible]~~
~~[illegible]~~

چهارم مظفریان ایشان هفت نفر بودند و مدت ملک ایشان هفتاد و دو سال اول ایشان
ایشان امیر غیاث الدین است و او از سنی [illegible] خواف خراسان است در زمانیکه
لشکر اسلام به تسخیر ولایت خراسان آمده بود و جد او از دیار عرب بآنجا
آمده بودند در آن وقت که لشکر تاتار بولایت خراسان آمدند او از اطراف یزد
امرا [illegible] قومی [illegible] بالا بود [illegible] چند [illegible] پایه [illegible]
آخر غالب [illegible] شمشیر [illegible] بود [illegible] گشت
ابو بکر و عمر [illegible] ابو بکر [illegible] سه پسر بود امیر [illegible] و امیر [illegible] امیر مظفر
کوچک بود [illegible] دولت از چین [illegible] بود [illegible] که [illegible]
اعتقاد بود اما [illegible] یوسف شاه بن علاء الدوله [illegible] گریخته [illegible]
ارغون خان آمده [illegible] ارغون خان [illegible] رسیده
[illegible] آمده [illegible] ذیقعده سنه [illegible] بعقوبا
در سنه [illegible] در شبانکاره وفات یافته نعش او را به مشهد آورده
در [illegible] دفن شده و از او پسری ماند امیر مبارز الدین
محمد نام [illegible] برادر زاده [illegible] امیر بکر
الدین ابو بکر [illegible] شاه سلطان [illegible] جمله
هفت نفر در مدت هفتاد و دو سال سلطنت کردند

امیر مبارز الدین

[illegible] [illegible]

امیر مبارز الدین قده

مبارز الدین

امیر مبارز الدین محمد بن مظفر بن منصور بن امیر غیاث الدین سیزده ساله
بود که پدرش مرد بسیار شجاع و قوی دل و مستعد بود سلطان ابوسعید او را
تربیت کرده حکومت کرد و در سنه ۷۱۸ یزدگیری شد شاه شرف الدین
مظفر نام کرد و در بیست و چهار سالگی بر دو دوازده و چهار پسر ماند شاه یحیی
شاه منصور شاه حسین شاه یحیی امیر مبارز الدین در سنه ۷۲۵ دختر سلطان
قطب الدین شاه جهان تیمور غلش را به نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و
سلطان احمد از او متولد شد پس از سلطان ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد
سپاه و مملکت نهاده روز بروز دولت او در تزاید بود و به تدریج
ممالک را پادشاهی کرده در سنه ۷۵۹ در اصفهان پسرش شاه شجاع
و شاه محمود خواهرزاده او را او را کور نموده در سنه ۷۶۵ فوت شد.

عدد سنه ۷۱۳ ۷۶۵

حکومت شیراز — حکومت کرمان

در سنه ۷۴۰ — سنه ۷۴۱

که در عراق و فارس حکومت کرده
۴۵ سال

ابوالفوارس

[illegible]

ابو الفوارس جلال الدین شاه شجاع مبارز الدین محمد [illegible] بر جای پدر

نشست بحسن خلق و وفور فضل و زیور ادب و حلیه تواضع متصف بود شاگرد قاضی

مواقف است در علم بدرجه رسید که علمای کبار از ان فیض بهره [illegible]

حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن حفظ میکرد دیوان

عربی و فارسی بسیار خوب دارد و [illegible] در [illegible] سال [illegible] لفظ [illegible]

شجاع تاریخ وفات اوست

تمام

قطب الدین شاه محمود بن مبارز الدین

چون پدرش محبوس شد او حاکم اصفهان

شده با شاه شجاع مخالفت

ورزید و سلطنت اصفهان را

با هم جنگ کرد و [illegible] سال

[illegible] در نهم شوال [illegible]

در اصفهان درگذشت

تمام

سلطان زین العابدین بن شاه شجاع

[illegible] پدر پادشاه شد میان او

و [illegible] شاه یحیی و شاه منصور [illegible]

[illegible] شده [illegible]

سلطان زین العابدین [illegible] خراسان

شده [illegible] کار که از جانب

امیر تیمور [illegible]

گرفته نزد شاه منصور [illegible]

فرستاد و شاه منصور او را [illegible] کشید

از قلعه سفید برون آورده [illegible]

[illegible] تمام

شاه منصور

۹۱۰ شاه منصور

شاه منصور بن مظفر بن مبارز الدین در سنه ۷۸۹ در شیراز بعد از محبوس نمودن

سلطان زین العابدین پادشاه شد و در بغایت شجاع و دلیر بود

مدت پنج سال در فارس و بعضی از عراق و خوزستان سلطنت کرد

چون امیر تیمور در سنه ۷۹۵ بشیراز آمد شاه منصور با چهار

کس نامی دار که هر یک را از اقلیمی گزیده بود در روز جمعه چهار

دهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره چون شعله آتش بر قلب سی

هزار سوار ترک زد لشکر خصم را برهم زده حمله کرد که اگر رستم

و اسفندیار زنده بودندی کار دست او را بوسیدندی و چون

دولتش باخر رسیده بود شکست یافت و در بلکه نهاد یکی از

ملازمان شاهرخ بادو رسیده او را از اسب فرود آورده سرش را

بریده و ملک در تصرف امیر تیمور در آمد دولت مظفریان

باخر رسید لفظ ملک هشت تاریخ قتل شاه منصور است

۷۹۵

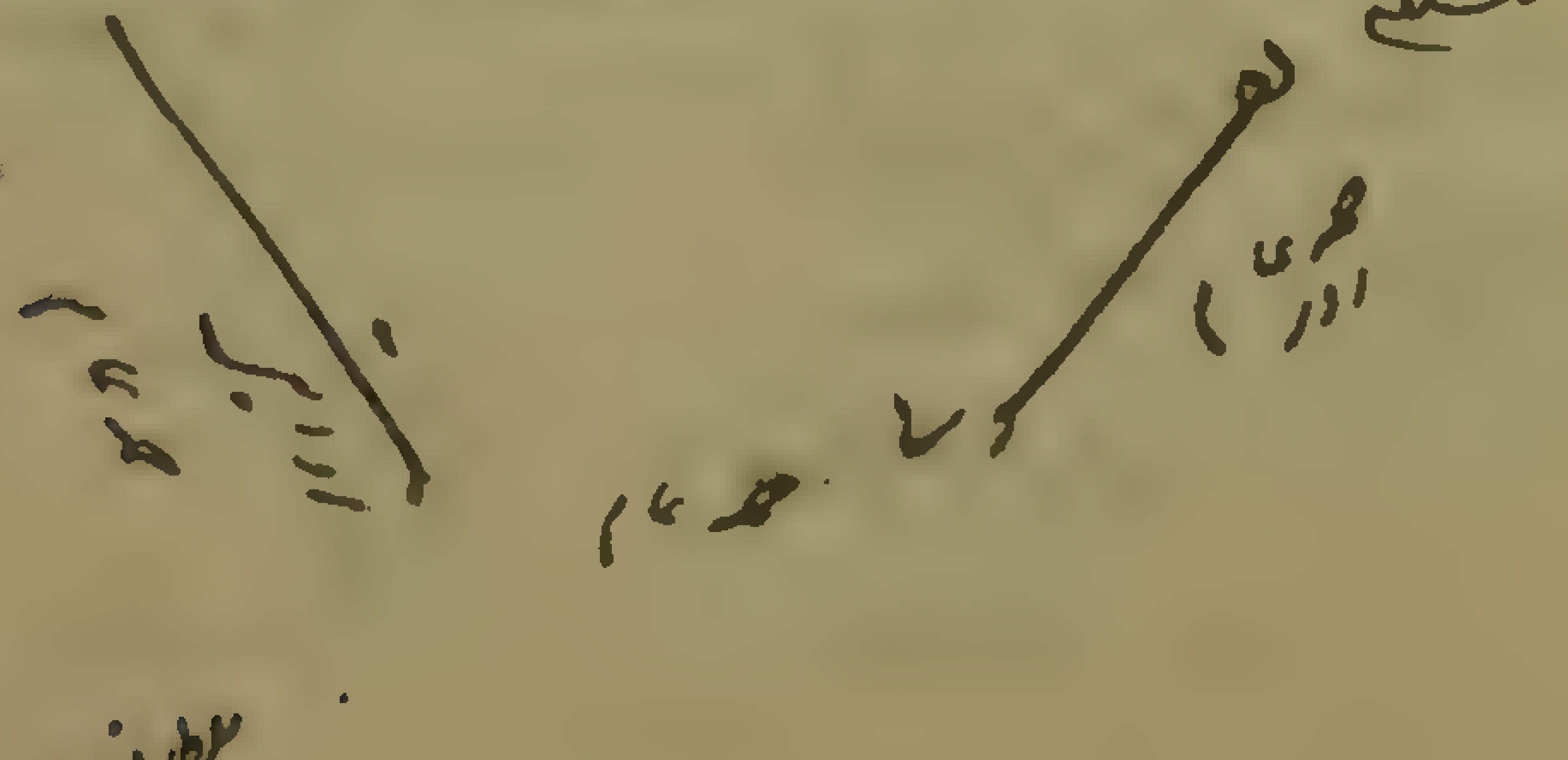

طبقه [illegible] آل مظفر

[illegible]

سلطان عماد الدین ایس [illegible]

سلطان عماد الدین احمد بن مبارز
الدین بفرمان شاه شجاع
حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع
مدت ده سال باستقلال
[illegible] بود که امیر تیمور
[illegible] ... در رنجه [illegible]
پیوسته خدمتگزاری می نمود
[illegible] در قتل در سر [illegible] اصفهان
در سنه [illegible] که فرمان امیر تیمور

شاه یحیی بن مظفر بن امیر
مبارز الدین بحکم شاه
شجاع حاکم یزد بود [illegible]
سلطنت بنام خود کرده بود
نیز در قتله اصفهان بحکم امیر
تیمور در سنه [illegible] کشته گشت
دولت مظفریان بآخر رسید

تمت

بعضی از آل مظفر را امیر تیمور
کشته بود و بعضی را [illegible]
[illegible]

ابا طالب

پنجم ملوک کرت ایشان هشت نفرند مدت ملکشان [illegible] و سی سال نسب ایشان منتهی میشود با عم سلطان غیاث الدین محمد غوری لیکن [illegible] برانند که نسب ایشان بسلطان سنجر سلجوقی میرسد چون نسبت سلطنت بر یک جزء آگاه بتحقیق مشخص نبوده بود از نوشته میشود [illegible]

مدت سلطنت

ملک [illegible] الدین [illegible]
در [illegible] ملک رکن الدین
داد فرزندان امیر [illegible]
اعلام سلطان غیاث الدین والی هرات
شد حکومت [illegible] رکن [illegible]
ملک شمس الدین [illegible]
رکن الدین در سنه [illegible] ملک شمس الدین [illegible]
برادر [illegible] هرات
[illegible] جستان در سفر [illegible]
باو داده
[illegible] او نوشت کرت و الغا خان
[illegible] حکومت هرات [illegible] استقلال [illegible]
شمس الدین [illegible] برادر [illegible]
[illegible]
از [illegible]

ملک [illegible] رکن الدین بن ملک شمس الدین
در سنه [illegible] اباقا خان حکومت هرات
باو تعلق گرفت اباقا خان در [illegible]
او را بعقب پدرش خطاب کهین [illegible]
لهذا ملک شمس الدین کهین گفتند
[illegible] اباقا خان پسر خود ملک علاء
الدوله را در هرات بنیابت خود
گذاشته بقلعه [illegible] رفت [illegible]
مقیم شد مدت بیست و چهار سال
در آن [illegible] عافیت و فراغت بود
در سنه [illegible] رحلت [illegible]
[illegible] ملک

[illegible]

[illegible]

ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین [illegible] مردی شجاع بود
[illegible] محبت بسیار داشت اما [illegible]
[illegible] هفت سال بحکم پدر محبوس
بود بعد از اخلاص بحکومت نشست [illegible]
[illegible] امیر نوروز الدین حکومت
[illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر نوروز الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] فوت [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] وفات یافت

[illegible]

ملک غیاث الدین ابن
ملک شمس الدین برادر
[illegible]
حکومت [illegible]
[illegible] وفات [illegible]
[illegible]

ملک شمس الدین | ملک حافظ

ملک حسین | ملک باقر

[illegible]

اختیار الدین متصل شهر هرات و ساخته و بازار ملک در هرات منسوب با وست

ملک حافظ الدین بن ملک غیاث الدین برادر
برادر مهتر ملک شمس الدین که بقولی بعد از
پدرش ده ماه حکومت کرده بود در هرات
بحکومت نشست و در سنه ۷۳۲ او را در محرم
حصار قلعه اختیار الدین غوریان او را
کشته شد

ملک معز الدین ابو الحسین محمد بن ملک غیاث
الدین بعد از کشته شدن برادر در هرات حاکم
شد چنین تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز
بود غوریان را باطاعت خود در آورده در
ترویج شریعت غزا و ترتیب مساجد تمام داشت
و بعد از سلطان ابو سعید خطبه بنام خویش
خواند در سنه ۷۷۲ وفات کرد مولانا
سعد الدین کتاب مطول بنام او گفته
تمت تمام

ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین
بقولی پسر ملک معز الدین است بعد از فوت
پدر حاکم شد میان او و خواجه علی مؤید سربدار
منازعات بسیار شد امیر تیمور بعد از فتح هرات
او را با پسرش پیر محمد و متعلقان او کلهم به
ماوراء النهر فرستاده در سنه ۷۸۴ بقتل آورد

ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین در حال
حیات پدر حاکم فراه و اسفزار و سیستان
بوده چون امیر تیمور از ماوراء النهر بقصد
خراسان آمد او را گرفته با پدرش به
ماوراء النهر فرستاد تا آنکه ایشان را
بفرمان امیر تیمور در سنه ۷۸۴ بقتل آوردند
تمام

طاهر

[illegible]
… شتین … [illegible]
… [illegible] … بصاحب … [illegible]
… شاه … [illegible]
… سلاطین … [illegible] … مسعود … [illegible]
از ملک … [illegible]
… [illegible] …
… سعید … [illegible]
… [illegible] …

۱۷۵

طبقهٔ ششم

سرداران ایشان دوازده نفر بودند مدت ملک ایشان سی و پنج سال است از حینی که خواجه‌زاده خواجه علاءالدین محمد وزیر خراسان را بقتل آوردند روزانه دیگر علی … [illegible] … در بردن ده باشتین که دهی است از دهات بیهق سبزوار … [illegible] … نمودند از سرداران گریخته خود را سربداران نام نهادند و از ایشان دوازده نفر در مدت سی و پنج سال حکومت کردند هر یک بتفصیل

ذکر … [illegible] … مسعود

ذکر خواجه عبدالرزاق

خواجه عبدالرزاق پسر خواجه فضل الله باشتینی
مردی محتشم و خواجه بزرگ بود و در زمان
سلطان ابوسعید خواجه عبدالرزاق او
ملازم درگاه بود او را جهت تحصیل مال [illegible]
[illegible]
مسجد … [illegible] … و عزیمت سبزوار کرده فتح نموده خطبه
بنام خود خواند و بعد از یک سال و دو ماه در سنه ۷۳۸
برادرش وجیه‌الدین مسعود کشته شد

ذکر وجیه‌الدین مسعود

خواجه وجیه‌الدین مسعود بن فضل الله بعد از
برادر بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق و کاردان
و صاحب دولت بود … [illegible] …
بعد از شش سال … [illegible] … در سنه ۷۴۵ … [illegible]
لشکر … [illegible] … او را بسیار … [illegible]
… [illegible] … جماعت دیگر از سرداران بعد از او
حکومت کرده‌اند اکثری از ترکان و …
او بوده

۱۷۵ تا محمد تا تیمور قرار و وحید الدین
حاکم شد پس از دو سال
دو ماه حکومت در سنه ۷۳۲ بدست
خواجه شمس الدین سربدار کشته
شد و بزاویه عدم شد

قرار اسفندیار و قرار آقا محمد آقا تیمور
حاکم شده مدت یکسال
و یکماه حکمرانی کرده در سنه ۷۳۴
بقتل رسید

خواجه شمس الدین بن فضل الله
قرار لکو(؟) اسفندیار حکومت
مازندران(؟) قرار هشتاد(؟) هزار را
جمع و مقدار چهار هزار دینار
از خزانه برداشته از غوغای
از غوغای سلطنت خالی
بعدمت(؟) رسید و ملک را
شمس الدین بجای او

خواجه شمس الدین مردی عاقل
و مردانه بود و کار سربداران را
رواج داشت و در تمشیت امور
سلطنت و انتظام مهام مملکت
مدبیر و نظیر نداشت الوا(؟)
قادر است و صاحب اقا(؟)
بسیار بدونان(؟) فخرش بود و کار او
از او رنجیده و در سنه ۷۵۳ بازار(؟) مدت

۱۷۷

[illegible]

امیر خواجه یحیی بن کرابیک برادر خواجه
شمس الدین حاکم شد و او از
مفوهان [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پهلوان حسن [illegible] برادر [illegible]
خواجه لطف الله حاکم شد
[illegible]

خواجه ظهیر [illegible] برادر خواجه
یحیی [illegible] پهلوان حیدر برادرزاده
پادشاه شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خواجه لطف الله بن خواجه برادر
[illegible] پهلوان حیدر [illegible]

[illegible]

پهلوان حسن ... قصاب
در عهد خواجه علی شمس الدین
ترتیب یافته بود از عزل خواجه
ظهیر الدین کرابی پهلوان حسن قصاب
حکومت بود و سه ماه داشت
قریب یکسال و یکماه حکومت
در اثنا در خواجه ... خواجه
کشته شد

خواجه علی مؤید از دست پهلوان
حسن به تخت نشست و چون امیر
تیمور گورکان بخراسان
آمده خواجه علی بخدمت او پیوست
و ملازم او شد امیر تیمور ملکی
که در تصرف خواجه علی بودند تا در او
تا در سنه امیر تیمور لشکری بگردستان

[illegible]

١٧٩

... از ابتدای سلطنت ...

... از ... ابتدای ...

گورکانیه ...

گورکانیه ... سلطنت از ابتدای سنه ...

دست ... وفات امیر سلطان حسین است

... از ابتدای سنه ...

دور شاه اسمعیل ...

و بحجه که سال وفات امیر سلطان

ترکمان ... که در عراق ... کرده اند

...

گورکانیه امیر تیمور ... وفات امیر سلطان حسین است

... و آنچه در ایران سلطنت کرده اند

...

امیر تیمور گورکان ولد امیر طراغای بن امیر [illegible] ایلنگیر بهادر

بن ایجل نویان بن سوغو [illegible] بن ایردمچی [illegible] بهادر بن

تومنه خان بن ایسنقر خان قایدو خان بن دوتومنین بوقا خان بن بوذنجر

۱۲۲ ذکر نسبت و نسب امیر تیمور که هست نسب او به چنگیز خان که در تومنه خان که جد چهارم او است حسب و نسب ایشان
می‌رسد نیز اوست بهم میرسد و آباء و اجداد او همیشه نزد خوانین چنگیزی صاحب شوکت و حشمت
بوده اند امیر تیمور پادشاهی عظیم الشان و صاحب قران صاحب اقبال بوده اکثر معموره
در کشورگشایی او شمه‌ای عجیب لیکن اسکندر و ذو القرنین و چنگیز خان گفته اند در بیان فتوحات
او جمله‌ای مسطور است کتاب ظفرنامه مشهور به تاریخ تیموری از آنجا پیداست الحاصل امیر تیمور و از
چهار پنجم امیر تیمور در سلطنت قزان خان چنگیزی امیرها را بود و امیر حسین که قزغان از
نسل او جای پادشاه ماوراء النهر بود و امیر تیمور در نسبت شجاعت مهم گشته
در خطه ختلان کش و شاه ماوراء النهر متوجه شد امیر قزغان را از امرا از خاقان خروج کرده
دولت چنگیز خانی منقرض شده مستقل بود که از نسل جغتای که پادشاه جغتای بود مستقل
ماوراء النهر آورده اگر او را نجات دهد پسندید امیر تیمور نیز نجات یافته آنجا
اما پسر رشید از چنین او در دیده اگر از خطه کش و توابع او را مشغول شود
چون مراجعت کرد امیر حسین مخالف شده امرا جانب امیر تیمور را گرفته امیر حسین را
به قتل رساند امیر تیمور پادشاه جمیع ماوراء النهر پادشاه شده و دیگر
دولت اقبال او در ترقی بود هر باری که توجه نمود مسخر نمود تمام ممالک
ترکستان و ماوراء النهر و خوارزم و سیستان و زابل و کابل و خراسان را
مسخر نموده سلطنت ممالک به پسران خود مفوض داشت با تومتمش خان
پادشاه دشت قبچاق دو نوبت جنگ کرده مظفر شد و در نوبت

بولایت گرجستان و کفار آنجا جزیه برگفتار قرار داد و چون لشکر [illegible] خان [illegible]
پسران سلطان محمود را که قاآن لقب بود پادشاه بر [illegible]
شد و بمصر رفت و ایلدرم بایزید پادشاه روم گرفتار شد و چون [illegible]
معاودت نمود سلاطین اطراف پیشکش آورده پادشاه زر بنام او
مسکوک کرده نزد او فرستادند و در حرمین الشریفین خطبه بنام او خواندند
بعد از آن پیشتر رفته در کنار [illegible] ساخت و از آنجا بطلب [illegible]
بولایت استرآباد آمد [illegible] و از آنجا [illegible]
آمده متوجه ماوراءالنهر شد [illegible] سمرقند [illegible]
بماند در همانجا در شب چهارشنبه [illegible] سنه ۸۰۷ [illegible] وفات یافت
وفات او گفته اند بیت سلطان تیمور آنکه پادشاهی بود در هفتصد و سی
و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یک کرد خروج در هشتصد و هفت کرد
عالم بدرود دیگری گفته [illegible] خروج [illegible] نزول [illegible]
[illegible] کرد در [illegible] شعبان سوی علیین یافت [illegible]
[illegible] در سمرقند در گنبدی که بجهت [illegible] ساخته بود [illegible]
و چهار پسر داشت امیر غیاث الدین جهانگیر در زمان سلطنت پدر
در سنه [illegible] برد و دو پسر ماند یکی سلطان محمد که امیر تیمور ولیعهد خود کرده
بود بعد از فتح روم در سنه ۸۰۵ بمرد و دیگر پیر محمد بعد از فوت

[illegible]

~~تاریخ پادشاهان عجم ...~~

[illegible]

میرزا شاهرخ ... کسانی که در ایران سلطنت کرده اند

میرزا شاهرخ ابن تیمور در زمان سلطنت پدر حاکم خراسان بود
بعد از استماع خبر فوت پدر بپادشاهی نشست و با برادران که در اطراف
ایران بودند مخالفت و مکرر محاربه نموده در اندک فرصتی بعضی بر طرف
و بعضی مطیع شده او بهر زمان مستقل در ملک ایران استیلا یافت
و به سلاطین در مقام حرمت که ادای بر آمدند و در پادشاهی شرع پرور
بود و اوصاف او حمیده و از خود خیر بسیار است مدارس و مساجد و خانقاه
و بقاع خیر بسیار ساخته است چهل و سه سال و سه روز بکام دل
سلطنت کرد در سنه هشتصد و پنجاه در ری درگذشت در تاریخ وفات
او گفته اند بیت سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور در هشتصد و ...
ده ابوالظهور در هشتصد و هفت شد بپادشاهی مشهور در هشتصد و پنجاه شد
آزاد از غرور لفظ خاقان زمان و لفظ شمشیر تاریخ وفات اوست و او را
پنج پسر بود اول میرزا الغ بیک دوم میرزا ابوالفتح سوم ابراهیم سلطان
بیست سال حاکم فارس بود و در شیراز آثار او بسیار است مدرسه
دار الشفای شیراز از بنای اوست خطوط بر دیوار مدارس و مساجد
شیراز هنوز باقی است تاریخ ظفرنامه بحکم او مرتب و بنام او مزین است

۸۴۳ میرزا بایسنغر در سنه ۸۳۷ در هرات ... درگذشت و او را سه پسر بود میرزا علاءالدوله
و میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر ... میرزا ...
... در سنه ... درگذشت میرزا محمد جوکی ...
پسر شاهرخ ... درگذشت ...

میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ ... پدر ... سمرقند ... بود
... [illegible] ... که میرزا علاءالدوله
برادرزاده ... بر تخت نشسته و میرزا عبداللطیف را محبوس ... کرده بود
با میرزا علاءالدوله صلح کرده میرزا عبداللطیف ... میرزا
الغ بیگ ... و ... بابر ... خراسان ... میرزا
... میرزا علاءالدوله ... گردید
... [illegible] ... چون ... ایام ... در هرا
... [illegible] ... میرزا
عبداللطیف ... باغی شد ... با پدر جنگ کرده غالب شد
و پدر را بدست عباس نامی داده ... در سنه ۸۵۳ ... میرزا عبد
اللطیف ... میرزا الغ بیگ پادشاهی عادل ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... تاریخ ...

۱۱۱۰ ز

١٨٥

طبقهٔ پادشاهان [illegible]

[illegible]

١٦٢

میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور، با جد خود امیر تیمور در یورش ختا همراه بود. بعد از فوت امیر تیمور بعضی از ارکان سلطنت بر او گرد آمده در سمرقند بر سریر سروری قرار گرفت و تمام ماوراءالنهر را ضبط خود کرد و میرزا [illegible] سلطنت [illegible] چهار سال [illegible] کرده در سنه [illegible] فوت شد [illegible]

میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ، بعد از وفات جد به سلطنت نشست و در خزاین جد خود که در [illegible] بود دست [illegible] و بال سلطنت گرد [illegible] پیوسته [illegible] در [illegible] بود [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible] شکست [illegible] میرزا ابابکر [illegible] سال دیگر [illegible] کرده وفات یافت [illegible]

میرزا سلطان محمد [illegible] در ایران سلطنت کرده [illegible]

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر [illegible] جد خود میرزا شاهرخ [illegible] عراق [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] دیگران [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

میرزا بابر بن میرزا بایسنغر [illegible] میرزا الغ بیگ از خراسان به ماوراءالنهر [illegible] در خراسان به سلطنت نشست [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] فوت شد [illegible] غارت کرده [illegible]

که بتخت میرزا شاهرخ ورود قشلاق
گرفت و بعد از چندی بعالم آخرت شتافت
میرزا سلطان محمد بری آمده بر تخت نشست
و بعراق و فارس مستولی و بعد از شش سال
سلطنت میل خراسان نمود بدست
برادرش میرزا بابا کشته شد

کشته مشغول بوده میرزا یزد بعراق آمده
و بشیراز رفت در اینجا بحکم خراسان میرزا علاء
الدوله را منهزم ساخته چون در غیبت او
عراق و فارس و کرمان از تصرف او بیرون
رفته بود در تصرف میرزا جهانشاه پسر میر یوسف
ترکمان بود از ترک کار عراق باز مانده
بعد از چندی در مشهد مقدس در سنه ٨٥٢ تاریخ ربیع الاول
سنه ٨٥٤ فوت شد سلطنت او در سنه ٨٥٢

[illegible]

میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیک
بعد از کشته شدن در ماوراءالنهر پادشاه شد
اما سال تمام نبوده بود این شعر را
در اشعار نظامی میخواند بیت پدرکش پادشاهی را
نشاید و گر شاید بجز شش ماه نپاید
کشته شد در تاریخ وفات او گفته اند

میرزا عبدالله ابن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ
بعد از قتل میرزا عبداللطیف در ماوراءالنهر پادشاهی
رسید میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور
بر او خروج کرده در چهار فرسخی سمرقند
جنگ کرده میرزا عبدالله کشته شد

میرزا سلطان

۱۸۷

تاریخ پادشاهان عجم قد

فتحعلی شاه

از ابتدای سلطنت [illegible] تا [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۹۲ میرزا سلطان ابوسعید

میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا جهان شاه بن تیمور که از میرزا عبدالله قائم ما
وراءالنهر شده به عزم سنجر خراسان بهرات آمده که بهر شاه و الاولاد در نهم رمضان
کشت و بلخ را [illegible] که از رفتن او میرزا جهان شاه ترکمان بخراسان آمده
در عرض راه و در استرآباد میرزا ابراهیم غالب شده بهرات آمده و در تاریخ میرزا سلطان
ابوسعید لشکر بسیار آورده و بالاخره صلح کردند که خراسان میرزا سلطان ابوسعید را
باشد میرزا جهان شاه بعراق آمد میرزا سلطان ابوسعید در هرات نزول نمود که از آن
پس سنجر میرزا با لشکر باتفاق میرزا علاءالدوله پسر میرزا در حدود سرخس با او جنگ نموده
میرزا سنجر کشته شد و میرزا یادگار دیگر فرار کرده خراسان او را مسلم شد که از آنکه میرزا
جهان شاه کشته شد و لشکر او پریشان شد در عراق و فارس و آذربایجان بطلب میرزا
سلطان ابوسعید فرستادند او پسر خود میرزا احمد را در ماوراءالنهر گذاشته خود
متوجه عراق شد چون بمیانه رسید حسنعلی پسر میرزا جهان شاه بخدمتش پیوست و از جانب
حسن بیک آق قوینلو ایلچیان آمده التماس صلح کردند و قبول ننموده چون حسن بیک از
صلح مایوس شده در مقام مخالفت برآمده راهها مسدود نمود در اردوی او قحط پدید
آمده او پریشان شد که از آن حسن با او جنگ کرده بر او غالب آمد حرکت [illegible]
پسران حسن بیک رسیده او را گرفته نزد پدر آوردند حسن بیک او را بدست یادگار میرزا که
[illegible] داده بقصاص مادر او را بکشت در قعده سنه [illegible] رمضان روی داد

میرزا

میرزا سلطان احمد بن میرزا سلطان
ابوسعید بعد از پدر قریب سی سال
پادشاه در ماوراءالنهر بود در سنه ۸۹۹ وفات
یافت برادرش میرزا سلطان محمود که از
اولاد میرزا سلطان ابوسعید او دوم
او نشست بعد از دو ماه محرم سنه ۹۰۰ درگذشت
بعد از او پسرانش میرزا بایسنغر و میرزا مسعود
میرزا سلطان علی گریخته بقبه نزد خسروشاه
که او پدر دکان پدرش بود بعد از آن
... در محرم سنه ۹۰۵ او را شهید کرد
و میرزا مسعود بخدمت سلطان حسین میرزا
رسیده بشرف مصاهرت او مشرف گشت
بعد از آن سپاهی ماوراءالنهر کرده نزد خسروشاه
رفت خسروشاه او را کشته بعد از آن
شیبک خان ازبک سمرقند را محاصره
کرده ... میرزا سلطان علی را بنکاح خود

میرزا بابر

میرزا بابر بن عمر شیخ بن
میرزا سلطان ابوسعید بن
سلطان محمد بن میرزا
میرانشاه بن تیمور
بعد از سی و چهار سال
پادشاهی درگذشت
سنه ۹۳۷

میران میرزا
ابن میرزا بابر

[illegible]

همایون میرزا بابر بعد از
پدر بجای او نشست
مالک هند بدست
او آمده او پادشاه
عظیم الشان شد
و مدتی سلطنت کرد
و ... ترکه

میرزا ابابکر محمد ابن
میرزا سلطان محمد ... ابن
میرزا ابابکر ابن میرزا شاهرخ
بعد از قتل سلطان ابوسعید
در سنه ... بتقویت امیر ...
ابوالفرخ بیک ...
... بعد از او سلطنت
میرزا سلطان حسین گرفته
در تاریخ او ... اند

تاریخ پادشاهان [illegible]

[illegible]

١٥٥

چون نوبت دولت بمیرزا سلطان خلیل تیمور بیک رسید درش
از اوزبک خان رفت و شیبک خان او را با اولادش
بکشت و سمرقند را گرفت و خواجه یحیی پسر خواجه عبیدالله که
سلاطین تیموریه از ایشان مینمودند با اولاد ایشان در صحرا
مشهد ۹۰۶ بقتل رسانید و خسرو شاه [illegible] بجرائم مثول
نیز دو دست لشکر اوزبک کشته شد و السلام

میرزا سلطان حسین بن [illegible]

میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن [illegible]
بن امیر تیمور پادشاه ذوالشوکت بوده [illegible]
فضلا سعی تمام داشت و جهت طلبه علوم
در هرات مدرسه ساخته که نظیر آن در
ایران نیست و نسب او از جانب مادر
با امیر تیمور میرسد [illegible] دختر سلطان
حسین که جد مادری او دختر زاده
امیر تیمور است بالجمله چون سلطان ابو سعید
کشته شد در هرات آمده در بیست و هفتم
رمضان ۸۷۳ بر تخت نشست او [illegible]

سلطان حسین میرزا [illegible]
چند در هرات [illegible] نشسته
چون [illegible] گذشت شاهی بیگ خان
پادشاه اوزبک [illegible] شهر بخارا
آمده در صحرا ۹۱۲ جنگ کرده شهر را
ساخت بدیع الزمان میرزا به عراق
آمده بخدمت شاه اسمعیل صفوی
پیوست او را [illegible] تبریز منزل
داده هر روز [illegible] دینار جهت او [illegible]

و اعتقاد سال عمرش سی و هشت سال
کسری در تمام خراسان پادشاهی کرده و
آن سلطنتش قریب چهل سال بعض
بوده گویند طمع در ابتدای سلطنت او
یادگار محمد بتقویت حسن بیگ منازعت نموده
کشته شد و در استقلال تمام [illegible]
آمده در آخر سلطنتش اولاد پادشاهان زاده
ماوراءالنهر را از تصرف اولاد میرزا سلطان
ابوسعید بیرون آورده و طمع در خراسان
نموده میرزا سلطان حسین بقصد دفع ایشان
از هرات بیرون آمده [illegible] چند منزل
ایلغارش رسید بنزد و در شانزدهم ذیحجه
سنه ۹۱۱ در موضع بابا الهی که از توابع بادغیس
[illegible] ایلچی [illegible] آن که بر آب
مرغاب لشکر آمده وفات یافت [illegible] همراه چهارده
روز نعش او را بهرات آورده در مقبره که
بجهت خود ساخته بود دفن کردند [illegible]

جهت او تعیین نموده سلطنت
سال در تبریز بوده و در سنه ۹۲۰
سلطان سلیم پادشاه روم
بتبریز آمده او را همراه خود بروم برد
و در روم وفات یافت و سلطان
حسین میرزا به استرآباد گریخته
در آنجا در سنه ۹۱۲ درگذشت
و [illegible] مدت سلطنت

بمیزان [illegible]

[illegible]

۱۲۱۰

فصل
تاریخ پادشاهان عجم ۵۵

صحیح شده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۵۰

میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن
امیر تیمور در نوبت آخر که امیر تیمور
بایران آمد در سنه ۸۰۶ میرزا عمر را در
ماوراءالنهر حاکم کرد مدت سه سال
حکومت انجا مشغول بود چون امیر
تیمور در سنجر شام باذربایجان آمد او را
از سمرقند آورده حکومت آذربایجان را
تا سرحد روم و شام [illegible] داده
فارس و عراق را تابع او کرده حکومت
عراق عرب را برادرش میرزا
ابوبکر داد میرزا میرانشاه را با
بغداد فرستاد بعد از آن دو سال
دیگر خبر فوت امیر تیمور در تبریز
بمیرزا عمر رسید سلطنت آن
دیار را باسم خود کرده میرزا
ابابکر را از عراق عرب طلبیده

میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه
امیر تیمور بعد از شکست برادرش
میرزا عمر در آذربایجان حاکم شد
مردی شجاع و مشهور بوده و در اولاد
و احفاد امیر تیمور بشجاعت او
احدی نبوده میرزا یوسف ابن قرا محمد
ترکمان که در آن ایام در [illegible]
[illegible] بود بجنگ او آمده میرزا ابابکر
با او دو بار جنگ کرده هر دو بار
مغلوب شد در نوبت سیم میرزا
میرانشاه در جنگ بدست
غلامی کشته شده و این در سنه ۸۱۰
وقوع یافته بعد از آن آذربایجان
بتصرف قرایوسف آمده میرزا
ابابکر بکرمان رفته حاکم کرمان

طلبیده

طلبیده محبوس نموده میرزا بایکرا
از حبس خلاص شده بخراسان نزد
پدر رفته بهمراه پدر آمده و میرزا [illegible] را
شکست داد میرزا عمر بفارس
نزد اولاد میرزا عمر شیخ ابن تیمور
رفته از ایشان کمک گرفته بار دیگر
در حدود دو جرین جنگ کرده
باز منهزم شده بخراسان
نزد میرزا شاهرخ رفت میرزا شاه
رخ او را احترام نموده استرآباد
و مازندران را باو داد و در آنجا با میرزا
شاهرخ یاغی شده جنگ کرد
منهزم شد خواست بسمرقند نزد برادر
خود [illegible] سلطان [illegible] زخم تیری داشت
[illegible] اکمند و او را گرفته بخدمت
میرزا شاهرخ بردند حکم کرد او را
بهرات برده معالجه کنند

با حاکم کرمان سلطان اویس جنگ
کرده کشته شد این در سنه ۸۱۹ اتفاق
افتاده [illegible]

[illegible] او را [illegible] نموده [illegible]
تاریخ [illegible]
[illegible]

۱۹۳

۱

حلیت ...
شیخ ابراهیم ... عجم
از امرای سلطنت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

ترک که معاصر امیر تیمور زمان بودند هر چند احوال ایشان را بجز اول تعلق
از دور اکتفا امیر تیمور است اما بجهت قیاده جلال اتحاد اولاد ناصر ایشان او
بود سلسله ...
... التقریر ... [illegible]

[illegible]

قرا یوسف بن محمد قرا توره حسن بن بیرام خواجه ترکمان قرا محمد از امرای
سلطان احمد ایلکانی بوده دخترش در نکاح سلطان احمد در آمده
قرا قویونلو در سنه ۷۹۲ کشته شد بعد از او بیرام خواجه بر مرصد ... جنگ
یافته در سنه ۷۹۲ بمرد و قرا یوسف بجای او نشست و با امیر تیمور همیشه جنگ
میکرد و در وقتی که امیر تیمور در روم بود بعراق عرب مستولی شد و سلطان
احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد و امیر تیمور بعد از مراجعت از روم

میرزا ابابکر را مرفع الاذام فرموده قرا یوسف بسبب گریخت در دمشاه منصور او را گرفت
و حبس کرد در آنجا از او پسری شد پیر بوداق نام کرد بعد از آن که خبر فوت امیر
تیمور رسید از مصر گریخته تا سن زنیرات منصفین ملحق و امرا سیصد و شصت جنگ
کرده غالب شد میرزا ابابکر آمده در حوالی نخجوان با میرزا ابابکر محاربه نموده لشکر
به تبریز آمده بار دیگر با میرزا ابابکر جنگ کرده استیلا شد روم و آذربایجان را متصرف
شده پس میرزا ابابکر رفته قرا عثمان را منهزم کرده پس با سلطان احمد جلایر در تبریز
جنگ کرده او را بکشت و عراق عرب را نیز تصرف نمود و بار دیگر به سر قرا
عثمان رفته او را منهزم کرد و در آخر با او صلح نمود پس در جوشه با ملک گرجستان و میرزا
محاربه نموده کشته شد و تبریز آمده متوجه عراق شد بسبب عارضه از همدان بازگشته سلطانیه
و طارم و قزوین و ساوه را بگرفت پس بجانب حلب رفته بعد از چندی که میرزا شاهرخ
متوجه او شده قرا یوسف استقبال نموده در اوجان فوت شد و این
در سنه ۸۲۳ بوده و تاریخ وفات او گفته اند که وفات میر یوسف شاه تبریز کتابت
شد تاریخ کتابت و او شش پسر داشت پیر بوداق در ایام حیات
پدر فوت شد و امیر اسکندر و میرزا جهان شاه احوال ایشان
خواهد آمد امیر شاه محمود در عراق عرب بود بدست حاجی همدانی
کشته شد امیر اسپان دوازده سال حاکم بغداد بود به مرگ طبیعی بمرد
امیر ابوسعید مدتی امیر اسکندر برادر خود کشته شد

امیر اسکندر

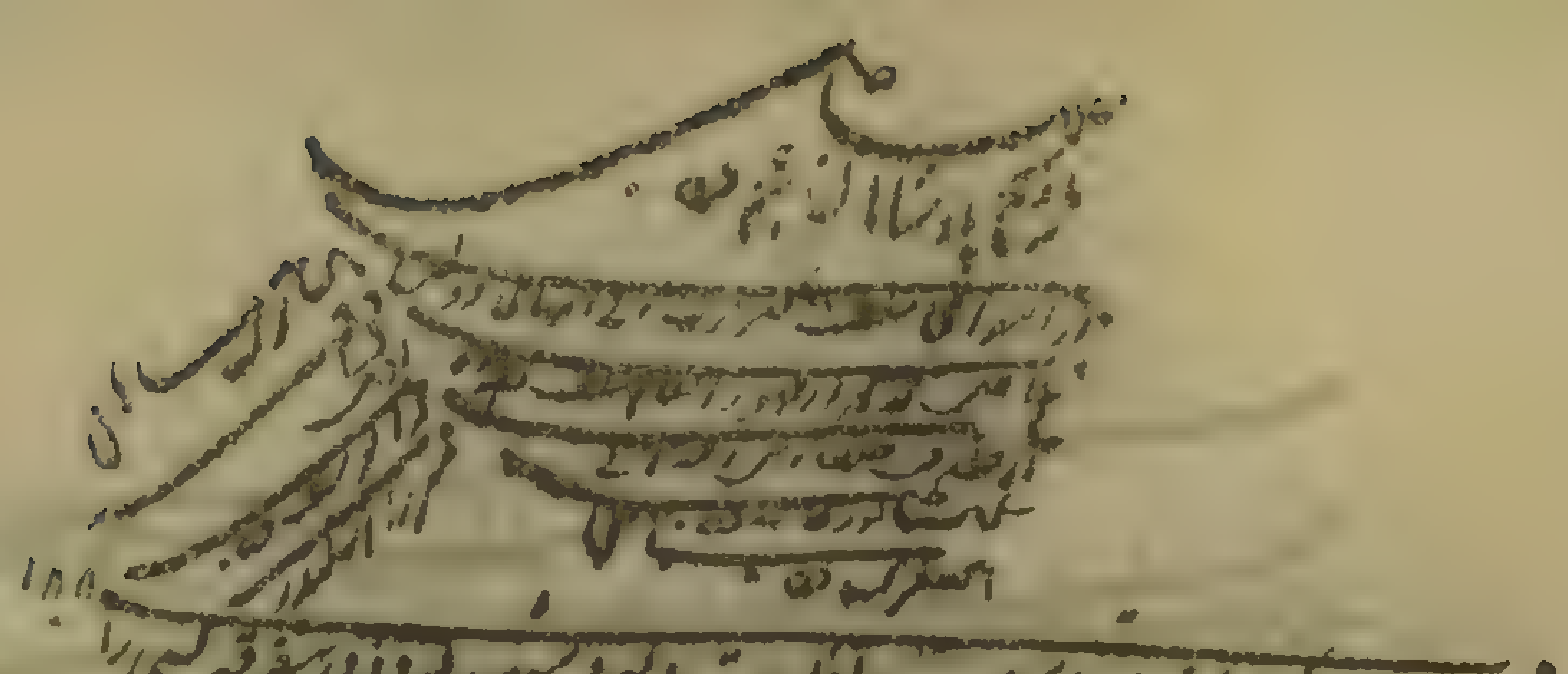

امیر اسکندر بن قرا یوسف لقب است دیگر و مشهور نبوده و از پسر قره کسی را
لیاقت او نبود بعد از پدر لشکر قراقویونلو بر سر او جمع آمده در سنه ۸۲۴ با میرزا
شاهرخ محاربه نموده منهزم و بجده و قراست گریخت بعد از رجعت میرزا شاه
رخ بتبریز آمده بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شده و ملک کردستان
را بکشت و سلطان احمد کرد را بقتل آورده و لشکر بشیروان رفت و در شماخی [illegible]
بسیار کرد و سلطانیه را از تصرف میرزا شاهرخ بیرون آورد و میرزا شاه
رخ بقصد او عازم آذربایجان در [illegible] سپاس محاربه نموده امیر اسکندر در این
جنگ دستبردی نمود که مثل آن کسی ندیده با طاقت نیاورده بجانب روم فرار
کرد بعد از آنکه میرزا شاهرخ بخراسان رفت از روم آمده برادر خود امیر ابو سعید را
که از جانب میرزا شاهرخ والی آذربایجان بود بکشت میرزا جهانشاه برادر خورد
امیر اسکندر در هرات بخدمت میرزا شاهرخ رسیده داماد او ترکمان بزرگ
پرستید میرزا شاهرخ بآذربایجان آمده امیر اسکندر فرار کرده میرزا
شاهرخ سلطنت آذربایجان تا سرحد روم و شام بمیرزا جهانشاه مفوض
داشت و خود معاودت نمود امیر اسکندر از روم مراجعت کرده به تبریز
با میرزا جهانشاه برادر خود محاربه نموده منهزم شد و در قلعه النجق
محصور شده و در آنجا در سنه ۸۴۱ بدست پسر خود شاه قباد که با یکی از
محبوبگان پیسلی نام نظری داشت بقتل رسید [illegible]

میرزا جهانشاه

میرزا جهانشاه

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بحکم میرزا شاهرخ حاکم آذربایجان روز
بروز دولت او در تزاید بود مصافهای عمده خوب کرده و در همه ظفر او را بود و شو
کت او بمرتبه اعلا رسید پس از کشته شدن میرزا سلطان محمد بایسنقر بعراق
بالجمله مستولی شده تمامی ممالک عراق عرب و فارس و کرمان در داخل در
پای عمان داد و آذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود و چون دولت
او روی در انحطاط نهاد در دهم شوال سنه ۸۷۲ بقصد دفع حسن بیک که حاکم
دیاربکر بود و فتنه کاری ناخوش باو در زمستان رسید خواست مساعدت ١٦
ندید اردو و لشکرش را پیش روانه کرد و خود از عقب می آمد حسن بیک فرصت
یافته بر سر او آمده و او را بکشت و این در سنه ۸۷۲ بود و جسد او را به تبریز آورده
در مظفریه مدفون شده در تاریخ وفات او گفته اند   از روی جهانشاه
بهادر گریان   با اینهمه اسباب بزرگی داشت تا ز عشره سبع اثنا
ویران گشت تاریخ حسن بیک بکشت و او مردی بدخواه بود و سردار از اندک
بهانه میکشت و شرع را خوار میداشت و بملکوت اصرار داشت و پسرانش
حسنعلی میرزا گرفتار شده بتقصیر و ابو یوسف میرزا مکحول شد و یادگار
محمد میرزا ابن بایسنقر که در دست ایشان گرفتار بود او در ده حبس نمود

تمام

[illegible]

حسنعلی ابن میرزا جهانشاه در زمان پدر در قلعه ماکو که از
محبوس بود بعد از برادر چون پدر از میان رفت آمده بر تخت نشست و قریب بیست هزار
سوار بر سر او جمع شده چون مدت بیست و پنج سال محبوس بوده
لهذا خللی در دماغ او راه یافته تدبیر کار نمی‌دانست و مردم هیچ و پوچ را [illegible]
[illegible] از خود پادشاه نام نهاده بود [illegible] یک چند [illegible] کرد [illegible]
میرزا متوجه ابوالقاسم میرزا برادرش [illegible] اوزون حسن بیک آق
قویونلو متوجه آذربایجان شد حسنعلی استقبال کرده [illegible]
تبریز [illegible] تکلف نموده منهزم شده و سلطان ابوسعید [illegible]
به تبریز رفت چون این خبر به حسن بیک رسیده از آذربایجان [illegible]
قشلاق نکرده متوجه سلطان [illegible] بگذشت حسنعلی به عراق
رفت [illegible] آورده و در همدان با [illegible] یادگار
محاربه نموده گرفتار شد [illegible] در شهر شوال سنه [illegible] خود را
بکشت و دولت این ترکمان [illegible] به آخر رسید [illegible]

[illegible]

حسن بیک ابن علی بیک ابن عثمان بیک ابن قطلو [illegible] ابن [illegible]

سلطان خلیل ابن حسن بیک [illegible] پدر [illegible] نشست [illegible]

[illegible]

پهلوان بیک پادشاهی قاهر رعیت
پرور بود در زمان او شرع رواجی
جی داشت مدارس و مساجد
و رباطات بسیار داشت در
اوایل دولت رود پادشاه
عظیم ایشان ظفر یافت اول
میرزا جهان شاه دویم سلطان ابو
سعید چنانکه مذکور شد با اکثر
عراقین وکرمان و آذربایجان را
تصرف نموده و نسبت بدودمان
رفیعه صفویه اختصاص تمام داشت
خواهر زاده خود خدیجه بگم السلطان
جنید داد و علم شاه خواتون دختر
خود را سلطان حیدر داد مدت یازده
سال و سه ماه حکومت کرد و در شب عید
فطر ۸۸۳ در تبریز وفات یافته در مدرسه نصریه
که خود بنا کرده بود مدفون شد بیت ...

بجرا به برادر خود یعقوب بیک
داد و در دو نه کس زنا ز یعقوب
بیک با دیار بکر شده با وزیران
امد آن سلطان خلیل را در حرقان
بعزم رزم روانه جنگ
شد و مغلوب شده بجرا محاربه
دیگر پیشکش بسیار در کنار رود
خانه خوی کشته شد

... ارزن

بعون الله

تاریخ پادشاهان عجم ده

یعقوب بیگ بن حسن بیگ بعد از
فوت برادر بسلطنت نشست شعور عنیتی
تمام داشت شعرا را در زمان او رونق
تمام بود امیر الامرایش شاه علی
ایران بدیار بکر آمده کشته شد
چون ده سال از سلطنت او گذشت
حضرت سلطان خلیل صوفی لشکر
بشروان کشیده فرخ پادشاه آن
دیار را از یعقوب بیگ استمداد نموده
با آنکه پسر خان سلطان جلید بود
فرخ را استمداد کرده در حدود بردع
را شهید کردند و شاه را در کارزار در آخر
محبوس شد و بدین سبب یعقوب بیگ
از عمر بهره نبرد با ده هشت سال
زندگانی نکرده در سنه ۹۶ وفات یافت

۱۰۹۱
بایسنقر میرزا بن یعقوب بعد از
پدر بسعی صوفی خلیل بپادشاهی رسید
چون کودک بود زمام امور سلطنت
در کف کفایت صوفی خلیل بود اتفاقاً مخالفت
اتفاق افتاده دیگران با صوفی ساخته
شیخ میرزا ابن حسن بیگ را بپادشاهی
برداشته با صوفی محاربه نمودند
صوفی مغلوب شده شیخ میرزا ابن حسن بیگ
با جمعی که با او متفق بودند کشته شدند
و رستم بیگ و مقصود بیگ که در قلعه
محبوس بود با لشکر بعراق آمده
اهتمام بیگ ولد شاه علی
بسلطنت نشست و دو نوبت میان
او و بایسنقر میرزا محاربه شد
در سنه ۹۸ کشته شده ... و دیار بکر را
گرفت ۱۰۵

اسم بلد

رستم بیگ بن مقصود بیگ
بن حسن بیگ بعد از قتل
شیخ میرزا بدست بایسنغر
میرزا المحبوس بود از حبس
نجات یافته در سنه ۸۹۷ بر سریر
سلطنت جای گرفت و با
بایسنغر میرزا جنگ کرده
او را بکشت و بعد از پنج سال
شاه سلطان احمد بیگ
بن اوغورلو محمد بن حسن بیگ
از روم آمده خروج کرده
دو نوبت با او جنگ کرده
در نوبت دوم در ماه ذیقعده
سنه ۹۰۲ رستم بیگ گرفتار
و مقتول شد والسلام
والا کمال

احمد بیگ بن اوغورلو محمد
محمد حسن بیگ بعد از رستم
بیگ پادشاه شد
بسیار رعیت پرور بود
در سپاهی اجتناب داشت
در ترویج شرع شریف
کوشید اما امساک در
طبیعت او غالب بود
بعد از یکسال آیه سلطان
بایندر و قاسم بیگ باو
[illegible] احمد بیگ در جنگ
کشته شد در سنه ۹۰۳ و بعد از
او دولت آق قوینلو ضعیف
شده روی در انحطاط
نهاد والسلام
والا کمال م

باب ... و پادشاهان ...
... بعد از سلطنت ... ماوراء النهر ...
... بعد از ... سلطنت ...
از ... بعد از ...
سلطنت ...
... شش ...

اوزبکیه بعد از تیموریه ماوراء النهر و خراسان را متصرف شدند ایشان شش نفرند و بعد ازیشان
ملکشان چهل و هفت سال و دو ماه است و ایشان شش نفرند
... و مدت سلطنت بعد از خلع سلطنت عبد اللطیف که معین است

شاهی بیک خان بن بوداق سلطان
بن ابو الخیر خان است و ابو الخیر خان
از اولاد توشی خان بن چنگیز خان
و شاهی بیک خان در سنه ۹۰۶ سلطنت ماوراء
النهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون
برده چون نه سال در آنجا بحکمرانی
گذرانید خیال تسخیر خراسان نمود و در
خراسان بود وفات یافت و در
سنه ۹۱۲ لشکر بخراسان کشیده با بدیع
الزمان و مظفر حسین میرزا جنگ کرده غالب
و در سلطنت خراسان متمکن شد بعد از سه سال
نواب شاه اسمعیل صفوی لشکر بدان کشیده
در سنه ۹۱۶ در حدود مرو او را بقتل آورد

کوچکونجی خان بن ابو الخیر خان
بعد از قتل شاهی بیک
خان چون رسم ایشان
این است که هر کس از این
طایفه که [بزرگ] باشد اسمش
خان شود لهذا در ماوراء النهر
به پادشاهی نشست و قریب
بیست سال بحکمرانی
گذرانید در سنه ۹۳۲ وفات
یافت و الله اعلم

و لا ...

ابو سعید خان بن کوچکونجی
خان بعد از برادر بسلطنت نشست
و مدت چهار سال حکومت
کرده در سنه ۹۴۰ درگذشت

عبید خان بن محمود سلطان
که برادر زاده شاهی بیک خان
بود بعد از ابو سعید خان
در ماوراء النهر پادشاه شده مدت
ده سال و ده ماه سلطنت کرد
در سنه ۹۴۶ وفات یافت
و السلام و الاکرام

تمت

چهار یک

عبد الله خان کوچکونجی
خان بپادشاهی نشست بعد از
عبید خان در ماوراء النهر مدت
شش ماه حکومت کرده در
سنه ۹۴۷ درگذشت

عبد اللطیف خان ولد دیگر
کوچکونجی خان است

مسعین ثبت

مکاتب خیوه

صحیفه

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

از ابتدای سلطنت [illegible]

[illegible]

۱۰۹۳

[illegible]

سلطنت صفویه

[illegible]

سلطنت صفویه باتمام شاه عباس ثانی [illegible] که در اخر دولت صفویه

شاه باسم او سلطنت کرد [illegible] که در بعض از ایران استیلا

یافته

[illegible]

حضرات صفویه باستقلال [illegible]

سلطنت کرده اند [illegible]

[illegible]

سلطنت صفویه

[illegible]

حضرات صفویه باستقلال

سلطنت کرده اند

[illegible]

استیلا یافته شاه [illegible] سلطنت

[illegible] کرده است

[illegible] کرده اند

شاه اسمعیل بهادرخان انکه حضرت پسر سلطان حیدر بن جنید بن شیخ

صدر الدین ابراهیم شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ

صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ

صالح بن شیخ قطب الدین صلاح الدین رشید بن محمد حافظ

بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن

بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد احمد اعرابی بن [illegible]

بن ابو محمد قاسم حمزه ابن امام موسی کاظم علیه السلام در آنحضرت پادشاهی بود در نهایت
عظمت و جلال و در مهابت دولت را در بارگاه او بار بنود و در کرم و جود و سخا
عطایای حاتم طائی و معن را نیز بر باد داده بود و ابتدای سلطنت این سلسله علیه در
زمان سلطان جنید بود شروع به مقال بر سبیل اجمال آنکه چون نوبت به وی رسید
داعیه سلطنت نموده روز بروز جمعیت او زیاد میشد و چون پادشاه آنزمان
میرزا جهانشاه از فرقه قراقویونلو داعیه آنحضرت مطلع شد ملک او را احوال
با جمعیت کثیری بجانب حلب رفت و از آنجا به دیار بکر رفته استقبال نموده و خواهر
خود خدیجه بیگم را بحکم آنحضرت در آورده سلطان حیدر ازو متولد شد پس
از آنجا عازم طبرستان و گیلان شد و غزا کرده به شیروان آمد امیر خلیل
والی آنجا با او جنگ کرده آنحضرت شهید شد و بعد از سلطان حیدر
بر مسند نشست از میرزا جهانشاه پادشاه ایران بود و دختر علم شاه بنکاح
سلطان حیدر در آورده شاه اسمعیل ازو متولد شد و ولادت آن
آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه ۹۲ بوده و سلطان حیدر
در زمان سلطنت یعقوب بیگ با او جنگ کرده آنحضرت شهید گردید
بعد یعقوب بیگ شاه اسمعیل را با برادران در اصطخر فرستاد مدت چهار سال به دولت گذرانید
چون شاه اسمعیل در آخر سنه ۹۰۴ بطرف گیلان رفت بعد از شش سال
متصف شد در سنه ۹۰۵ از گیلان بعزم تسخیر ممالک ایران در حرکت آمده

تاریخ پادشاهان عجم

[illegible]

۱۹۴

در اوایل سنه ۹ فتح شیروان نموده فرخ یسار را بقتل آورده در
الوند بیک گریخته در اندک زمانی ممالک آذربایجان از حیطه تصرف
مخالفین خالی نمود در آخر سنه ۹ عازم دفع سلطان مراد پسر یعقوب
بیک متوجه عراق شده در حدود همدان با سلطان مراد جنگ
کرده او منهزم و او تعاقب او بفارس رفته در شهر ربیع الاول ۹۰۹
در شیراز نزول اجلال فرموده ممالک عراق و فارس و کرمان بتصرف او
در آمده و در آخر همین سال بقصد دفع حسین بیک کیا چلاوی حاکم فیروزکوه
و دماوند و خوار و سمنان حرکت فرموده در آنجا دار و فیروزکوه و قلعه اسا
۱۲۰۸ مفتوح ساخته حسین کیا چلاوی را در قفس محبوس کرده خود او در مشهد [illegible] شد و نعش او
سوخته شد و مراد بیک از طبقه جلوی را بسیخ کباب کرده سپاه گوشت
او را خوردند و والی استرآباد و شاه گیلان بخدمت مشرف شد در محرم سنه ۹۱۰
وارد اصفهان و از آنجا متوجه یزد و یزد را مفتوح ساخته محمد کره را در قفس
کرده باصفهان آورده بسوخت پس عازم طبس شد و از آنجا معاودت
بعراق نمود در سنه ۹۱۲ بر سر علاء الدوله ذو القدر رفته او فرار کرد
پناه بکوههای ذو القدر برده آنحضرت بخوی و سلماس آمده عازم عراق
عرب و بغداد و بعد از جدال مفتوح شد و بشرف مشاهد مشرفه
۹۱ حضرت ائمه در بعد از مراجعت نمود و در پائیز سنه ۹۱۵ متوجه دوشستان

و شیخ شیر نوشته حویزه ... انچه در دست ... شیراز و از انجا بعراق عجم و از انجا با
دربایجان متوجه شیروان و با دربند باد کوبه را مفتوح ساخت چون خاطر
خطیر در انتظام امور اذربایجان و عراقین و دیار بکر و فارس
باز پرداخت در سنه ۹۱۶ بخراسان آمده از هرات
بمرو رفت و تمامت خراسان را مسخر نمود و قصد ماوراءالنهر را
کرده مظفر شد و شاهی بیک خان را بقتل در آورد و بعراق مراجعت
در سنه ۹۳۰ در ... تبریز مریض شده بعالم بقا شتافت نعش او را
باردبیل برده در مقبره صفویه مدفون شد و در تاریخ وفات او
گفته اند شاه عجم خسرو اورنگ جم کرد چو از ملک
جهان را وداع گفت قضا از پی تاریخ او شاه جهان ملک
جهان را وداع عمرش سی و هشت بود و مدت سلطنت او بیست و
چهار سال است والسلام والله اکبر م

۲۰۷

... پادشاهان عجم ...

۱۰۹۸

شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بعد از پدر در سلطانیه بر مسند ... سلطان استاجلو
که به چپک اشتهار یافته بود بنابر وصیت در فوت قاپیت او در اواخر سنه ۹۳۰
بر مسند سلطنت نشاندند و بعضی از ارکان دولت و برخی معاندین در مقام
فتنه و فساد بعد بحد رشد رسیده امرای صاحب داعیه را از میان بر
داشت و دیو سلطان را از مرتبه وکالت و منصب امیر الامرائی سرافراز نموده در
سنه ۹۳۴ خبر رسید که عبید خان اوزبک مدتی هرات را محاصره بی نیل مقصود
مراجعت در سنه ۹۳۴ باز عبید خان بخراسان آمده مشهد مقدس را گرفته
روانه استراباد گذشته در پای خان فرار کرد و عبید خان عبد العزیز را
در استراباد گذاشته روانه بلخ شده اخی سلطان تکلو با عساکر
منصوره بر سر عبد العزیز رفته او را منهزم ساخت عبد العزیز نزد پدرش
رفته عبید خان مراجعت در بسطام با اخی سلطان محاربه نموده اخی
سلطان ... لشکر او منهزم شد باز به استراباد ... بهادر
آورده روانه هرات شد حسین خان شاملو حاکم هرات بقلعه داری مشغول
بود آذوقه در قلعه نایاب شده زیر یورش جمع کثیری از اوزبکیه کشته شد
دختر شاه عالمپناه ... شد عبید خان ... برداشته دارد
۱۴ از خراسان شد در جام محاربه عظیمی روی داده سلاطین اوزبکیه ... بست

هزار اوزبک بقتل رسید پادشاه کامکار شکستی باوزبکیه داده اند که گوش
زمانه مثل آن نشنیده عبیدخان بعد از مراجعت آنحضرت تمامت
خراسان را مسخر و سام میرزا راضی بمصالحه شده خراسان را بعبیدخان
باز گذاشته پیشتر از رفتن عبیدخان در فتح هراه جهد بسیار کرده بی
نیل مقصود بهرات آمده بعد از استماع خبر توجه آنحضرت بطرف فرار رفت
آنحضرت دارالفتح هرات شده خراسان را به برادر خود بهرام میرزا داده بعراق
معاودت نموده و در سنه ۹۴۲ اوزبکان را از توقف آنحضرت باشکر بیرون آورده تا خبر رسید
که عبیدخان قلعه هرات را قبل نموده آنحضرت متوجه خراسان و عبیدخان
فرار نموده متصرفان هرات را مغلوب دست قتلت و محنت بر آورده آنحضرت
بعد از اطلاع عازم خراسان شده عبیدخان فرار بیگانه را نموده در آن
سال فتح قلعه نشده تا عبیدخان در سنه ۹۴۲ بدارالقرار رفت سلطان سلیمان
خوندگار روم بعزم آذربایجان بسلطانیه آمده محمدخان ذوالقدر و حسین خان
شاملو و جمعی دیگر یاغی شده با لشکر ملحق شدند در این اثنا برف
عظیم بارید و جمعی کثیر از رومیه بدیار عدم رفتند در سنه ۹۴۳ آنحضرت بر سر
شیروان رفته در کنار آب کر توقف و القاص میرزا با منصوب مأمور فرمود
شاهرخ پسر فرخ یسار را بعد از فرار داده ... صلح نموده بپای پادشاه
معقول داشتیم بس منجز شد و ولایت شیروان با ضمیمه میرزا اسفوض داشته

[illegible]

سلطان ... زاده قلعه وان را که آن حضرت به ازبکان ... اند

چهار سردار مشخص به ولایت روم فرستاد تا اکثر ولایت روم را خراب

کردند و قتل و غارت نمودند اسمعیل میرزا بن سام اسکندر پاشا را شکست

اسکندر پاشا فرار نمود و چند نفر از پاشاهان اسیر و قتیل شدند

سام بیک از مقربان خواندکار گرفتار شده بعد از چندی آزاد شده

با سلیمان صلح نمودند و در اواخر سنه ۹۴۹ همایون پادشاه ... شد

بسبب طغیان افغان شکست خورده ... شرف ملاقات آنحضرت

نموده محمد خان حاکم هرات استقبال ... گذاری کرده ...

در ان طی منزل در چمن ابهر ... سنه ۹۵۰ همایون پادشاه

با سپاه بیشمار از کرمان و خراسان و ... از خدمت آنحضرت

رخصت یافته بطرف ... نموده متوجه مقصد شد شاهزاده القاص میرزا بجهت

رنجش خاطری که آنحضرت را بوی حاصل شده بود یاغی شده ...

داری با القاص میرزا رایت ... بطرف ازبکان ... سنه ...

عراقین بهم رسید چون آنحضرت متوجه دفع القاص میرزا ...

شیروان ... درویش محمد خان حاکم شکی سر مخالفت بر آورد ...

شیروان ... در سنه ۹۵۹ ... ولایت ... قندهار ...

او خراسان را مسخر گشت در سنه ۹۶۴ سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان

[illegible]

دارای روم یونس خان والی خوارزم بشرف بساط بوسی رسیده
مصالحه نمود و نزد او اعتقام محمد صالح ایلچی خاصی شده بخدمت رسیده
دهم در این سال گیلان بتصرف درآمد و در قاین زلزله عظیم واقع شده
چنانکه هزار کس در زیر طاق و دیوارها ماندند در سنه از آسمان
در ولایت فارس باران آمد که دانه‌های گندم از آسمان بارید مردم
جمع کرده نان پختند بالجمله آنحضرت [illegible] قیصر قزوین را دار الملک
ساخته مدت [illegible] از [illegible] ظرفه زرهش دیگر [illegible]
در ممالک فسادی ظاهر شد [illegible] سروران از او فتح
فیروزی در مدت [illegible] و سه سال فرمان فرمائی آن
حضرت بوده مدت پنجاه و سه سال و کسری در کمال جلال و
استقلال سلطنت کرده در روز پانزدهم شهر صفر سنه ۹۸۴ جهان
فانی را وداع نموده بعالم باقی ارتحال فرمود و در سبب فوت
او روایات مختلفه است اشهر السنت که بسبب سوء مزاج او رای عارض
عضو شامت او شده بدان در گذشت و از [illegible] ۲

باروی مشهد مقدس رضوی [illegible] کردن گنبد امام رضا — مدت سلطنت

باروی شاه تهران — [illegible] حاجی [illegible]

[illegible] ۲

۲۱۱

۱۰۹۷

شاه اسمعیل ثانی

شاه اسمعیل بن شاه طهماسب ... سلطان حیدر میرزا را
خواست ... بر تخت نشانند تا حکومت ... باشد پری خان خانم دختر
مبرور ... شاه اسمعیل ... در قلعه قهقهه محبوس بود
سلطان حیدر میرزا ... روز ... سهر صفر سنه ۹۸۴
شاه اسمعیل خان ... بر سریر سلطنت ... داد با سیاست بود
چنین ... عام ... که اندک خطائی ... بسیار
... احوال ... در [illegible] اطلاع داد
پادشاه مبرور در احوال ... در آن زمان که در قزوین بود
... دیگران که در ولایت بعیده ... از جهان ...
... رضاع ... و آنان که از رضاع
گذشته اند هلاک ... خاطرش از هلاک ...
... احیان ... که ... سعید ...
اسکندر ... امیر تیمور ... با یکدیگر ... میرزا ...
... در خلوت ... اظهار ... اسمعیل ...
نمی شد ... با ... کار ... عالمیان دیگر

پس شاه شمشیر اساس آباء و اجداد خود نموده که تا ایشان متعرض خلفاء نشوند و اعیان
سپاه را احضار و درین باب مشورت نموده اثار کراهت از ناصیه ایشان
ظاهر بود تا آنکه در سه روز بعد از گذشتن کم شبی قدری فلونیا که معتاد بود
زیاده خورده خوابیده بعد از ساعتی بیدار شده مفرط بیهوش شد
سعی اطبا فایده نبخشیده درگذشت این در آخر شعبان سنه ۹۸۵
بود و بعضی از امیرخان موصلو [illegible] اند و برخی با سپاه پری خان خانم
که با مشاوره ایشان داخل فلونیا کرده بودند والسلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان صفویه [illegible]
از ابتدای سلطنت [illegible]
[illegible]

شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب در عهد پدر حاکم شیراز بود و چون شاه
اسمعیل ثانی بخیال قتل اخوان و اقربا افتاده قورچی مقرر کرد که او را
در فارس بقتل آورد و قورچی در حدود شیراز خبر فوت شاه اسمعیل
شنید بر عکس اراده تهنیت مژدگانی متعین گشته از شاه سلطان محمد
بخلعت خان ملقب شده و شیراز را باقطاع او مقرر کردید شاه سلطان محمد
در ساعت حرکت در اوایل ذیقعده سنه ۹۸۵ وارد قزوین شده بر تخت دولت
واحد حادثه که در اول پادشاهی او رخ نمود قتل ولی مرد بود که در محاربه با حاکم مشهد
مقدس در اوایل سنه ۹۸۶ کم تاتار لشکر شیر[illegible] آمده بعضی فرار بعضی اسیر
و قتیل شده بلکه در درگاه نواب بیگم بسر آمده طایفه را مقتول و مقهور میساخت
نواب بیگم زنی بود و بکمال عظمت و جلال در نهایت عقل و کیاست مستکفی امور
دیوانی بود و در حق احکام و ارقام بالای مهر وزیر مینمود بالجمله چون شاه سلطان محمد
از نور بصر بی بهره بود و حرارت بر مزاج او غالب بود و اکثر اوقات بمباشرت
نسوان و شاهدان پرداختی بنابراین فتوری در امور مملکت بهم رسیده
علیقلیخان شاملو که لله شاهزاده بود هرات را تصرف کرده و مرشدقلیخان استاجلو
حاکم غوریان بود با یکدیگر مشورت کرده قرار دادند که شاه عباس را
بر سریر سلطنت نشانند پس مراسلات درین باب بحکام و خوانین و اطراف
نوشته بعضی جواب و بعضی همین الآمرین دادند مرتضی قلی بیک

مرتضی قلی بیک

مرتضی قلی بیک برنایب حاکم مشهد مقدس مخالفت کرده تا العفو
خان مرشد قلی خان قریب هشت هزار سوار به مشهد آورده سنه

چهار ماه محاصره بودند در زمستان ترک محاصره مشهد مقدس نموده
عازم نیشابور گردیده در نیشابور مستقیم شد شاه عباس را

بر سریر سلطنت و فرمانفرمایی نشیند مدت سلطنت شاه سلطان
محمد از ذیقعده سنه ۹۸۶ الی اخر شوال سنه ۹۹۴ هشت سال بود
سه ماه

ماه علی خان

[illegible] سلطان محمد [illegible]
[illegible]

شاه عباس ماضی قده

شاه عباس ماضی ابن شاه سلطان محمد در اول ذیقعده سنه ۹۹۶ بر تخت
نشست بنای عدل و داد نهاد و ابواب رحمت بر روی خلق گشاد و در
مکارم اخلاق و محامد اوصاف رضایت و سخاوت طبع ممتاز بود
مدت چهل و سه سال دیگر سر دور الکمال استقلال پادشاهی نمود هر کس [illegible]
مطلوب نشد و هر کس با او خلاف کرده [illegible] در اندک زمانی
بر تمامت فارس و کرمان و خراسان و دیار بکر و آذربایجان [illegible] یافت در سنه
[illegible] مطابق سنه بزیارت حضرت امام ضامن ع مشرف شد تمامی متملکات
خود را وقف چهارده معصوم ساخته [illegible] از ولایت [illegible]
[illegible] که فرمود [illegible] آنحضرت [illegible] در این کار [illegible] ده
هزار جانور [illegible] در شکوه [illegible] طرح عمارت مسجد جامع اصفهان و
میدان [illegible] خیابان و توسیع صحن و آستانه شاه رضا و
[illegible] تمام عمارات اشرف مازندران [illegible] ماه مبارک [illegible]
به تخفیف مقرر داشته در سنه [illegible] اشرف بقزوین [illegible] شدت گرمی
[illegible] آمد [illegible] چند روز تب [illegible] شد علاج اطبا سود نداد [illegible]
ربیع الاول ۱۰۳۸ [illegible] عباس [illegible] اصفهان [illegible] مدت سلطنت
[illegible] مسجد جامع اصفهان [illegible] مازندران [illegible]

نوبت شاه صفی [illegible] نام او سام میرزا [illegible] ولد صفی میرزا ابن شاه عباس است شاه
دوراندیش نسبت [illegible] کرده ولیعهد [illegible] بعد از فوت جد بزرگوار بجای [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اول سانحه [illegible] او روی داد آن بود که
[illegible] شکست [illegible] پادشاه [illegible] را با [illegible] و هشتاد هزار سوار از
به استخلاص [illegible] کرده [illegible] شده [illegible] دست
در سال دیگر [illegible] هزار سوار متوجه ایروان گشته [illegible] شاه
صفی با لشکر قزلباش [illegible] ایشان امده [illegible] لشکر ایشان محیط [illegible]
از ایشان [illegible] بر ایشان نمانده [illegible]
امد شاه صفی [illegible] قیصر [illegible] را درست نموده [illegible] قیصر
فرستاد قیصر [illegible] کوچ کرده [illegible] بعضی [illegible] سلامت [illegible]
لشکر آنحضرت رسید ایشان را تعاقب [illegible] قلعه ایروان نیز [illegible] آورده
و قریب چهار هزار [illegible] از [illegible] بعد از فوت شاه عباس [illegible] شاه
[illegible] دو هزار سوار و [illegible] پادشاه [illegible] وزیر [illegible] درگاه شاه
فرستاد [illegible] شاه صفی مدت سیزده سال نه ماه [illegible]
روز [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] الله

شاه عباس ثانی

۲۱۷

جلد ما
تاریخ پادشاهان عجم فقط
از ابتدای سلطنت ... تا انتهای دولت
سلاطین صفویه که ... اولاد ... سلطنت کرده اند
از جلد [illegible]
سلطنت اصفهانیه که
سلطنت شاه صفویه

دولت شاه عباس ثانی
سلطنت ... سال

دولت شاه عباس ثانی بن شاه صفی ابن صفی میرزا ابن شاه عباس ماضی بعد از فوت پدر در
ساعتی که ... در ... سنه بر تخت نشست بقایای جمله ممالک محروسه قریب یازده
هزار تومان ... مقرر به تخفیف فرمود در ان ایام در ... عباسی در قلعه ... زلزله
عظیمی واقع شد اکثر عمارات آنجا منهدم شد آنحضرت منع شرب خمر نمود در زمان
خلیل الله یزدی بر کتاب کلینی شرح نوشت آنحضرت مسجد جامع قم ... تمام
شده اقتدا به ملا محسن کاشی نموده با او به نماز جماعت قیام نمود در ... حسینی
که در اصفهان بود امر به بستن ... فرمود ... سبحان
کمری در کمال اقتدار سلطنت کرده در دوم رمضان در ... ۱۰۷۷ به عالم بقا شتافت

عمارت دولتخانه موسوم به چهل ستون | قلعه ... مبارکه ... رسیده ... | مدت سلطنت
تاریخ طاوس | تاریخ شیشه | تاریخ سر ... ۱۰۷۷

شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی اول اسم او صفی میرزا بود بعد از انکه
که در دوم رمضان وفات ... از اصفهان آمده در ششم شعبان سنه ۱۰۷۷
او را بر سریر سلطنت ... داده موسوم به شاه صفی بعد از چند روزی
نام او را به شاه سلیمان مبدل نمودند پادشاهی بود بغایت قاهر ...
در قانون ملک داری ... از عدالت ... ... هم ... دیدی ... نهمت

از ... ثانی

از همت عالیش بس احمدی ردی نه قد ندیدی در تعلیم دین و شریعت اهتمام تمام داشت و پیوسته
همت بر رعایت علما و ارباب کمال میگماشت شبها تبدیل وضع نقد و جنس و بدرخانه چنوایان
پیرد و پدرانه کرد مذلت از چهره یتیمان می سترد پادشاهان هندوستان داد و زیک بادی
طریق صداقت پیمودند عبدالعزیز خان چنگیزی پادشاه توران بعزم طواف کعبه معظمه وارد
اصفهان و آنحضرت او را باتدارک و احسان شاهانه روانه فرمود و سلطان اکبر پسر
اورنگ زیب رخ از مطاوعت پدر تافته روی نیاز بدربار معدلت ابناز آورده استدعای
امداد نمود چون فیما بین هر دو زعیم نسبت ابوت و بنوت بود معاونت او بر آنحضرت مشکل مینمود
در خلال اینحال درد پای معتصب [illegible] آنحضرت گشته از مشی و قیام باز مانده تا هفت
سال طول کشید و امرا بارمی یافتند بالجمله بعد از بیست و هشت سال و
کسری در آخر سال سنه ۱۱۰۵ بعالم آخرت شتافت

مسجد محله [illegible] اصفهان — حمام محله [illegible]
مسجد جامع — باغ هشت بهشت اصفهان
رباطات متعدده در ولایات
} عمارات سلطنت

[illegible]

[illegible]

۳۱۹

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت ... تا انتهای دولت صفویه

نوبت سلطنت شاه سلطان حسین ابن شاه سلیمان او را اعقاب پسر بود و دو نفر
برعم پدر لایق سلطنت بودند همین سلطان حسین میرزا که این
سلطان مرتضی شاه و دوم مردان زیرا که پادشاه بقهر و مهر
و جبلتی از لطف و عنف آمیخته بنا بر این سلطان حسین نا عم این
صفات از عهده سلطنت بیرون نمی تواند آمد بعد از فوت
شاه مغفور امرای شاه سلطان حسین میرزا را ابتدای
سلطنت بجاش نشاندند او پادشاهی بود کریم الاخلاق و در مروت
و پاکدامنی از جمیع سلاطین ماضیه طاق بود قایم اللیل متهجد
متعبد از جمیع محرمات مجتنب از تمامی مسکرات محترز بود اغلب
اوقات بصحبت علما و فضلا اشتغال داشت پادشاه بادای
نوافل قیام مینمود حافظان سرحدات بتاراج نواحی اقدام جرأت
یافت و بیست سال از سلطنت او بگذشت ملک روی بویرانی گذاشت
تا آنکه محمود افغان از راه سیستان با شوکت در رسید و دهم محرم سنه ۱۱۳۵
آنحضرت خلع و افسر وزیر را از سر محمود نهاده خزاین
کارخانه جات را بتصرف در آورد و محمود امرا را طلبیده
طلبیده کفش هر کسی در مرتبه خدمت خود بوده باشند
بعد از چند روزی یکصد و چهارده تن از امرا و قزلباشیه را

سلطان حسین ... سلطان مرتضی ...

قزلباشیه را مقتول ساخت و یکنفر از شاهزادگان نیز شهید کرد بعد از چندی

فالج شد بجای او شده اشرف بنی عمش که منتظر مرگ او بود اورا

بدرک فرستاد بر شیراز و کرمان و قسمتی کاشان و قزوین ها مور شده

باشرف پیغام دادند که از ملک سلطان حسین کناره جوی یا اورا نزد

ما روانه نمای اشرف کس فرستاده در اصفهان آنحضرت را شهید کرده

سر اورا با ایلچی داده نزد احمد پاشا فرستاد این واقعه در سنه واقع شد

[illegible]

عمارت چهل ستون اصفهان که شاه

عباس بنا نهاد و در عهد او سوخت مجددا

ساخت

سقف مدرسه سلطانی

مدرسه چهار باغ اصفهان

سنه ۱۰۴۰ ...

تاریخ پادشاهان عجم

قاجاریه

[illegible]

شاه طهماسب ثانی

شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین بعد از استیلای افاغنه و [بر] شاه سلطان حسین ولیعهد خود
قرار داده روانه قزوین شد که جمعیتی فراهم آورده به دفع افاغنه کوشد چون به عرض
رسید که در اصفهان اشرف شنید برادر [محمود] جلوس و سکه و خطبه بنام خود کرده [illegible] رسید [illegible]
دی پادشاه روم [illegible] را [illegible] نوشته متوجه آذربایجان از تبریز [illegible] از آنجا بار [illegible] آمده
سی هزار لشکر فراهم آورده خبر رسید که [illegible] رسیده [illegible] آمده [illegible] لشکر ساخته از
شمشیر [illegible] نمودن [illegible] آنحضرت [illegible] را مامور [illegible] از آنجا اخراج [illegible] به تبریز عبدالله
پاشا [illegible] متوجه اصفهان شد اشرف افغان بعزم مقابله وارد قم [illegible] آنحضرت
۶ با [illegible] ارکان دولت عازم خراسان [illegible] فتحعلیخان قاجار را به منصب نیابت
سلطنت [illegible] نادر قلیخان منصب قورچی‌گری
باشی [illegible] گشته [illegible] فتحعلیخان [illegible] که آنحضرت [illegible] آن
[illegible] آنحضرت [illegible] طهماسب قلیخان [illegible] فتحعلیخان را [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] اشرف را منهزم [illegible] طهماسب قلیخان [illegible] اصفهان [illegible] آن
صفحات را [illegible] افاغنه [illegible] شیراز [illegible] مملکت [illegible]
خراسان را [illegible] طهماسب قلیخان فرستاد [illegible] شیراز [illegible] خراسان [illegible] دفع
افاغنه [illegible] خراسان رسید [illegible] که آنحضرت [illegible] مصالحه
که امرای کرده [illegible] قزلباش [illegible] نوشت که امرای

که امرای اینطرف راضی بصلح نشده جواب خواندکار ننمایند بنابراین اورا احضار در اسلامبول
اورا بکلبهٔ محبس امر فرمودند روز دیگر طهماسب قلیخان بخلوت سرای شاهی رفته گفت
امرای قزلباشیه راضی به پادشاهی تو نمیشوند و تاج را میخواهند که عباس میرزا را بر سریر آرای
ملک ایران سازند در روز دوم ربیع الاول سنه ۱۱۴۴ از سلطنت خلع روانه ارض اقدس
نمود و در آنجا سکنی داشت تا زمانی که نادرشاه بهند رفته بود رضاقلی میرزا پسر نادرشاه
بتوهم آنکه مبادا مردم شورشی کرده او را پادشاه کنند آنحضرت را شهید کرد والله

ایام استیلای افغان که از دست پادشاهان [illegible] اما ابراهیم [illegible] اقامه
و خراسان سلطنت کرده

شاه عباس ثالث ابن شاه طهماسب چون طهماسب قلیخان یعنی نادرشاه طهماسب را
خلع کرد از بیم شورش خلق روز دیگر در پانزدهم ربیع الاول بزمی خسروانه ترتیب داده
شاهزاده عباس میرزا که هشت ماهه بود آورده در زیب مسند خسروانه نشانده
افسر پادشاهی و خطاب شاهی بر رسم وی نهاده پنجه از صلاح فاخره با امرا
داده خود نیز خلعت نیابت پوشیده روانه دار السلطنه قزوین
شد مدت چهار سال دیگر خطبه و سکه بنام او بود تا
آنکه در مغان افسر پادشاهی بر سر خود نهاده پادشاه شد این پادشاهی
در بیست و چهارم شهر شوال سنه ۱۱۴۸ واقع شد والله اعلم

تمام شد

فقط

۲۲۳

تاریخ پادشاهان عجم ده

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دو

سلسله صفویه که از ظهور اسلام سلطنت

از حضرت [illegible] تا ابتدای

سلسله صفویه ده [illegible] کرده اند

[illegible] که در عهد سلاطین صفویه که از شاه سلیمان در بعضی از بلاد ایران استقلال

افاغنه که در قندهار و هرات و بعضی از بلاد ایران حکومت کرده اند

[illegible] زمان حکمرانی [illegible] تمام

در قندهار و هرات که در بعضی از بلاد ایران

[illegible] تمام [illegible] تمام

افاغنه غلجائی

[illegible] تمام

در قندهار حکومت کرده اند در بعضی از ایران

[illegible] تمام [illegible] تمام

میرویس غلجائی [illegible]

[illegible] تمام

میرویس غلجائی که حقیقت احوال [illegible] عبد العزیز برادر میرویس که از برادر

گرگین خان [illegible] شاه نوازخان [illegible] بحکومت قندهار رسیده [illegible]

سعید شهید شاه سلطان حسین بیگلربیگی قندهار بود [illegible] یکسال متصدی امر حکمرانی بود

که [illegible] امور [illegible] دولت [illegible] دراز [illegible]

میرویس [illegible] تظلم [illegible] دربار شاهی آورده داد [illegible]

از اکابر جمعیت قندهار و گرگین خان را بقتل آورد

بحکومت نشست پس [illegible] بحکم [illegible]

ماموره [illegible] بقتل رسید [illegible]

مامور شد [illegible] وفات یافت میرویس [illegible]

[illegible] تمام

محمود ولد میرویس چون اسد الله ولد عبد الله صدر و رایی که احوال او خواهد آمد هرات
و غوریان و فراه را تصرف کرده بود محمود از قندهار آمده ما بین فراه و هرات اسد الله
را بقتل آورده بقندهار رفت در هنگامی که شاه سلطان حسین در قزوین نزول اجلال
داشت این را نیز از خدمات شمرده بدربار شاهی عرض و از امنای دولت تحسین
او را تصدیق داشته او را ببعضی خلعت و ضمیر ملقب حسینقلی خان خطاب داده شمشیر برای او
فرستادند و ایالت قندهار با او مفوض داشتند محمود ببهانه تنبیه افاغنه ابدالی وارد
سیستان شده بضبط الولایت پرداخته مکان این خبر شورش فارسی زمان
قندهار رسیده محمود کرمان را تاراج و اسیر کرده بقندهار رفت و سال دیگر
بکرمان آمده قلعه را محصور کرده بالاخره اهل قلعه از امراء مأیوس و تعقبت پیشکش داده
انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود عازم اصفهان و اعیان دولت شاهی
جمعی از بازاری و روستایی جمع کرده در بیستم شهر جمادی الاول سنه ۱۱۳۴ در چهار
فرسخی اصفهان مقابله و مغلوب شده جمعی مقتول توپخانه و اثاثیه آورده و تصرف
افاغنه در آمده بقیة السیف وارد اصفهان و سپاه با آن محصور شدند محمود [illegible]
بفرح آباد نزول در آنجا ریافت و تا ... نموده اعیان دولت طهماسب میرزا را شب روانه
قزوین نمود که شاید جمعی فراهم آورده افاغنه راه آمد و شد را مسدود ساخته
قحط در اصفهان پدید آمد که بچه بزرگان اطفال را در کوچها گرفته و سیخ کرده میخوردند
تا آنکه اعیان دولت در یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع و تاج و نگین را

بمحمود داده

۱۱۳۵

بمحمود سپردند همان شب محمود کس برای ضبط خزاین فرستاده در چهاردهم [illegible]
وارد شهر و سکه و خطبه بنام خود کرده پادشاه شد در اواخر محرم این خبر
در قزوین بطهماسب میرزا رسیده و بر اورنگ سلطنت نشسته در ماه صفر
بعضی از افاغنه برای استیصال شاه طهماسب مامور قزوین شد شاه طهماسب
به آذربایجان رفته افاغنه داخل قزوین و دست تعدی دراز کردند اهل قزوین
بمهمانان خود در آویخته آنچه در شهر بودند همه را کشته جمعی که در باغات بودند
باصفهان فرار کردند و محمود یکصد و چهارده تن از امراء اصفهان را [illegible]
و شیراز را مفتوح نمود در آخر سال هم سی و یک نفر از اولاد خاقان
شهید را بقتل آورد بعد از چندی چنان قوی فالج شد که وجود نامسعودش
طاری شده در دوازدهم شوال سنه ۱۱۳۷ اشرف بنی عمش او را هلاک کرده
برجای او نشست

اشرف چون محمود را به درک فرستاد خود لوای سلطنت افراشته
بر شیراز و کرمان و قزوین و طهران و قم و کاشان مستولی شده بعد از سه
سال از جلوس او احمد پاشا والی بغداد و بعضی از امرای روم بطلب شاه سلطان
حسین آمده و با اشرف پیغام داد که شاه را با ما سپرده از راه رسم سلطنت کناره
جوید اشرف از اصفهان عازم گلپایگان جهت یاری فرستاده شاه سلطان حسین را
عازم جهان باقی ساخت همین که ورود به اصفهان شاه سلطان حسین را مقتول ساخت او
به پاشایان طالب او فرستاد احمد پاشا چون چنین دید لشکر به جانب او کشید
منهزم به بغداد مراجعت نمود بعد از چند گاه دیگر باز احمد پاشا تحرک اشرف گشته
با او مصالحه نمود که [illegible] شهر عراق با اشرف و قزوین و کردستان
و لرستان و خوزستان به دولت عثمانی متعلق باشد پس اشرف به ری آمده بعد از
اصفهان متوجه سمنان شد چون خبر شاه طهماسب از خراسان شنید
[illegible] شده اشرف منهزم نادر شاه بحکم شهریاری به تعاقب
[illegible] اشرف [illegible] اشرف فرار کرده کوچ و بنه خود را از اصفهان برداشته
به طرف شیراز گریخت لشکر پریشان خود را جمع کرده لوای دلیری برافراشت نادر شاه عازم
شیراز رو در رو آن مقابله نموده اشرف منهزم و در فرار از [illegible] بیابان
برگشته روانه قندهار شد چون [illegible] قبیله [illegible] بلوچ [illegible]
شده برادر محمود ابراهیم نامی را از سر راه [illegible] به قتل رسانیده [illegible] سلطنت

[illegible]

افاغنه [illegible]

۲۲۷

[illegible]

افاغنه ابدالی که در هرات در دوره [illegible] کرده اند

اسد الله خان [illegible]

[illegible] عبد الله خان

[illegible] سلطان [illegible] اسد الله خان پسر

[illegible]

حاکم [illegible] هرات گردید [illegible]

عباسقلی [illegible] هرات [illegible]

[illegible] احوال [illegible] هرات

[illegible] عباسقلی خان [illegible] اسد الله خان

[illegible]

[illegible] جعفر خان [illegible]

[illegible] هرات [illegible] لشکر هرات

[illegible] تکیه هرات

[illegible] قزلباشیه [illegible] افاغنه [illegible] آمده در

[illegible]

[illegible]

افاغنه [illegible]

زمان خان [illegible] اسد الله خان هرات

محمود [illegible]

هرات را [illegible] عبد الله خان [illegible]

[illegible] جعفر خان [illegible]

قزلباشیه [illegible]

اعیان دولت صفویه [illegible]

[illegible] دروازه هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] افاغنه [illegible]

[illegible]

در تصرف [illegible]

فتنه [illegible] گردید و الله [illegible]

ودر احوال خان و دوران افغان خان حکمرانی

خان افغان که حاکم هرات بود در سنه ۱۱۲۵

بعد از استیلای محمود بر اصفهان بمحاصره مشهد مقدس

آمده چهار ماه مشهد را محاصره نمود ملک محمود

دار و هرات گردیده افاغنه با ذوالفقار خان

از شورا یکی را آورده حاکم هرات ساخت در سنه

رحمن و له محمد الله خان که برادر [illegible] سر باز زد

بتقویت سپاه [illegible] از هرات

شورش کرده افاغنه برای اتفاق نزاع ذوالفقار

بجانب باخرز حسن را بسبب فرستادند

ستادند الهیار خان در سنه ۱۱۴۳ از ملتان

آورده حاکم کردند در ثانیه طایفه از افاغنه

ذوالفقار خان را با جرار آورده آغاز نفاق

کردند پس افاغنه از اطاعت هر دو در

رنجیده هر یکی را بجمعی فرستادند بجز آنکه

خبر توجه نادر شنیدند قراه را امر ذوالفقار خان

و هرات را با الهیار خان تفویض کرده بار

الهیار خان چنانچه مرقوم شد با نادر

خان سار[ش] مصالحه نمود درست

نش حال مستکفی امر حکومت هرات

بود والسلام

لی عام

[illegible] شاهزادگی [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

در ذکر جمعی که ادعای شاهزادگی کردند

جمعی که ادعای شاهزادگی کرده چند روزی کروفری نموده لیکن [illegible] سید

صفی میرزا اکبر بود از طایفه کرائی در سنه ۱۱...
در جنب اباد بختیاری ادعای شاهزادگی کرد محمد حسن
حاکم بختیاری و دیگر سرکردگان او اطاعت کرده
زیاد از سواحل اصفهان را تا شهر [illegible] در
[illegible] از بلوکات اصفهان گذشته بروایتی خلیل آباد
[illegible] میرزا ادم [illegible] با جمعیت تمام آورده و از
تمام اطراف [illegible] سکه بنام [illegible] زده
خطبه باسم شاه طهماسب خواندند و نام [illegible]
ثانی اسم شاه کرده عال [illegible] کشته
دکوه کیلکویه در [illegible] ساکن ایلات
نزد او رفته در آن نواحی [illegible]
بسر ساند تا آنکه زمانی که شاه
طهماسب در مشهد بود از ارکان
دولت او بحکم نادر که ادعای او خلاف
واقع بود در اواخر سنه ۱۱۴۰ بقتل آوردند
[illegible] تمام

سید احمد نواده میرزا داود متولی مشهد [illegible]
[illegible] از قلعه اصفهان که شاه
طهماسب بقزوین رفت سید احمد [illegible]
از [illegible] انجا [illegible] شعر [illegible]
فارس [illegible] شاه طهماسب [illegible] از او
[illegible] شده [illegible]
شده [illegible]
[illegible] جمعی [illegible] سید [illegible]
سید [illegible] آمده مردم انجا از
[illegible] او اگاه شده [illegible]
دو ماه از [illegible]
[illegible] جمعیت کرده [illegible]
تصرف کرده و جمعیت [illegible] آورده
کرمان را نیز تصرف کرده در ربیع الاول سنه ۱۱۴۰
جلوس [illegible] سکه زده [illegible]
[illegible] او [illegible] شده [illegible]

[illegible]

محمد علیا نام رفیع جانی کرانه مشهور
بصفی میرزا شاهی در محرم سنه ۱۲۰۹ در لباس
درویشی دارد شوشتره جمعی از عوام بسر او جمع
شده میگفتند شاهزاده او بعینه صفی میرزا
شباهت دارد بیر او با نایب شوشتر بر خوش
شده اراده چشمه او کرده او جزیره فرار کرد
اورادن بغداد طرفنه عثمان دولت قیصریه
مباحث ایله شاهزاده ایران پناه رد
عثمانیه زاده ده اور احترم مردبار عثمانیه فرستد
وفرستادنه مجرا اوردو دحمودیه سید مرسول
مهماداری تعیین ایدر اسکره وار سکنی داده مهما
دار اخراجات اوردمستحفظ قولو ارخنده سی
باعتبار چند و بعضی خرکا اودر بسته شهر بلا
مکه که هیچده منزل الطرف قسطنطینیه
دنزدیک بسرحه فرنک ایست فرستاده
دبعد ارخنده سی اوده جزیره یهن فرستاده
کسان اودر امر خفی گوفه نزد اهله

سید حسین قلندری بود که از دیار
بغداد رفته و در آنکا باسابا
دور آنکا دو کوه دیدی لشکر بهمراه آقا غنی
باصفهان رو نهضه بعد از قتل صفی میرزا
کو آنده در میان جماعت چونکی رفته
خود را ابو العباس میرزا مرسوم برادری شاه
سلطان حسین نموده از مردم چونکی دا اطرافنده
جمعی فراهم آورده چند ی در آنکده دو نشان
فتنه و فساد کرده چون کار نزانه
موانست زد و سر بکریبان انعام
کشیده دو نسلدم

صفحات
تاریخ پادشاهان عجم ده
از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای [illegible]
تا حضرت خیرالبشر [illegible] اسلام سلطنت کرده اند
از حضرت [illegible] الی انتهای [illegible]
سلطنت صفویه
[illegible]

[illegible] در تمکین شاهی بندر بهبر سید
پادشاهی پسر خاقان شهید خود را سلطان
محمد میرزا نام نهاده بشاهزاده جبروار شهرت
یافته و در تمکین میسنا پانصد هزار نفر از اعراب
بنادر را بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد [illegible] الله
خان حاکم [illegible] رفته جمعی از [illegible] با او همراه گشته
پس بهان طایفه زری رفته [illegible] همراه و متفق
شده عزیمت بندر کرده با سید احمد [illegible]
می دله بوده سید احمد منهزم و داو به هند
شمیت سیلا تصرف کرده بالاخره از با
اشرف افغان جمعی بدفع او
مامور گشته بجزر مجادله شکست یافته
بهندوستان گریخت و السلام

زیدی نام قلندر نیست که در راه بهبهان
بهبر سیده داد و پسر را ابراهیم نام طوطی
خوئی بود که با چند نفر از درویش در نواحی
[illegible] کرد و در قریه [illegible] مغال و ملکان و
ایشان که [illegible] درویشی اگر [illegible] نسبت پادشاهی
بادعای پسری شاه سلطان حسین خود را
اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت صوفیان
دست [illegible] و دیلمان را [illegible] رایت خروج
[illegible] دیگر بر افراشته دران اوان بر محمد رضا
خان امرای [illegible] که سپهسالار گیلان بود
با دو سه هزار کس از کوهستان دیلمان به او
شوده [illegible] قلندر [illegible] بجانب [illegible] فرار
شوده در آنجا جمعی از [illegible] که دوم از سوء احوال
[illegible] رسیده [illegible] کرده مغلوب شده و بجا [illegible]
[illegible] بالاخره جمعی از مردم ما سوله که از انچه بهای
[illegible] امده بوده او را [illegible] رسانیده
و سر او را [illegible] سر کردگان [illegible] فرستادم

نقلیه

[illegible] سنه [illegible] ایلان ئیل [illegible] مطابق [illegible] هجری [illegible]

روسیه در زمانیکه شاه [illegible] قزوین
سرداران [illegible] ایلچی [illegible] رسم استعانت
نزد پادشاه روس فرستاده جمعی از لشکر روسیه
بامداد او آمده در [illegible] نزول نمودند وزیر رشت
از ورود [illegible] دفعه برآمده [illegible] ایلچی شاه [illegible]
دارالمرز [illegible] روسیه مشغول شدند
تا [illegible] کرده به دفع دشمن پرداختند
روسیه [illegible] کشته شده شاه جمعی را
به دفع ایشان مأمور [illegible] رشت [illegible]
شد روسیه [illegible] رشت [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
برده [illegible] منتظر [illegible] مشهور [illegible]
در [illegible] که مرقوم شد [illegible] روسیه
به جنگ لاهیجان [illegible] نموده [illegible]
پادشاه روس [illegible] دربند [illegible]
تصرف کرده [illegible] سالیان را ضبط کردند
[illegible]

روسیه [illegible] شاه [illegible] در [illegible]
به جانب تبریز [illegible] ابراهیم پاشا
حاکم ارزنة الروم [illegible] عثمان [illegible] احمد پاشا
[illegible] عبدالله پاشا حاکم [illegible] تبریز [illegible] پاشا
حاکم بغداد و کرمانشاه و همدان مأمور گشته
[illegible] عساکر [illegible] عازم [illegible]
[illegible] تصرف نموده [illegible] پاشا
تبریز را [illegible] موکب شاهی [illegible] اردوی [illegible]
ماه محصور [illegible] برگشته [illegible] سلماس و
قشلاق کرده [illegible] تبریز [illegible] مفتوح [illegible]
[illegible] کرده [illegible] پاشا همه را مسخر
[illegible] و غارت کرده مصطفی پاشا [illegible]
ضبط و متوجه اردوی [illegible] شد موکب شاهی از
اردوی عازم [illegible] روسیه [illegible] اردوی پاشا
در [illegible] سلطانیه [illegible] تصرف در [illegible]
[illegible]

مرتضی خان تکرلی در ستقلال حسینعلی
حاکم شیروان را با جمعی مقتول
و اموال ایشان از لشکریان غارت کردند
و احمد خان حاکم قبه را مقتول و حسین خان
بیگلربیگی شیروان بشیر نقصان رسانیده شهر
شیروان را ضبط احمد خان و جمعی
داد و فرار دولت عثمانی [illegible]
ایشان مأمور و فرمان ایالت
حاجی داود صادر گردید چون سر
خان بحسب قوت و شوکت در
داود پیش آورده بود [illegible] را گنجه و فرمان
ایالت باسم خود کرده در وایت افتاد
و استقلال بر افشه [illegible]

ملک محمود سیستانی در سنه
[illegible] که در جنگ نادر
ابدالی مقتول شد با عیال دولت
شاهی و سید اسمعیل خان
[illegible] مأمور تسخیر هرات
مرو [illegible] را [illegible] ارض اقدس
گشته چون ملک محمود سیستانی
از آن [illegible] مشهد
[illegible] اسمعیل خان
[illegible] مشهد
قلعه بودن ملک محمود [illegible]
[illegible] مقتول شده به
ملک محمود [illegible]
علیقلی خان [illegible]
که در مشهد بود و اسمعیل خان
ایالت مشهد را باو تفویض کرده
بود و با جمعی از او [illegible]

ازاو باش همدستان و اسمعیل خان را
ازخانه لشکرکشان آورده محبوس
ساخته و بعدازچندی الواط علی قلی
خان را مقتول و باز اسمعیل خان را
منصوب ساختند اسمعیل خان بسبب
حرکات ناشایست الواط ملک محمود را
تکلیف بارض اقدس نموده ملک محمود
وارد ارض اقدس و مسند حکومت
گسترد تا آنکه نادر بعرصه ظهور آمده چند
مرتبه مجادله و ملک محمود مغلوب شد
ازراه تلبیس بلباس فقر درآمده در یکی از
حجرات مقدس برسم خمول نشست
و در ثانی بابیورد و آن نواحی رفته
آغاز سرکشی کرد این مرتبه بتیغ قهر
نادری بقتل رسید ۳

[illegible] ... بعضی ... تقیا ... اوقات ... نادر بعرصه ... [illegible]

کلاتی

[illegible] پادشاهان [illegible]

[illegible] از سلطنت [illegible]

[illegible] از [illegible] اسلام سلطنت [illegible]

از حضرت [illegible]

[illegible] شاه

سلطنت نادر شاه [illegible] مدت ملک آن بعد از [illegible] چهار سال [illegible]

که نادر شاه با اسم شاه عباس ثالث حکمرانی می کرد مدت سیزده سال [illegible]

و هفده روز است [illegible]

مدت [illegible] زمان سلطنت [illegible] که نادر شاه [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

نادر شاه [illegible] افشار [illegible] از ایل [illegible] قبایل [illegible] افشار [illegible]

ترکمان [illegible] سکنی [illegible] در ترکستان بوده کوچ کرده در آذربایجان

توطن نموده بعد از ظهور [illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible]

[illegible] ابیورد [illegible] شدند و در یوم شنبه [illegible] شهر محرم

سنه [illegible] و سوم [illegible] روز [illegible] سال [illegible]

قدم [illegible] گذاشته [illegible] دولت [illegible] از دست [illegible]

[illegible] شده چون [illegible] عالم [illegible] آفاق بود لهذا [illegible] الامام [illegible]

بود [illegible] حرکات [illegible] رضا قلی

میرزا [illegible] شد چون [illegible] دختر وفات یافت دختر دیگر خود را [illegible]

[illegible] میرزا بوجود آمدند بعد از فوت بابا علی بیک [illegible]

[illegible] بعد از چند روز فرار کرده و حکومت [illegible]

خود درآورده [illegible] در زمان خاقان شهید شاه سلطان حسین صفوی [illegible]

[illegible] سر از گریبان خود [illegible] پا از اندازه خود بیرون گذاشت

و هر یک ... بنیاد گرده سلاح سربلندی برافراشته از انجمله افاغنه ابدالی و
غلجائی اصفهان و اکثری از عراق و فارس و خراسان تصرف کرده لشکر
... برافروخته جمع دیگر و هر گوشه بلادهای شاهزاده که هر یک جمعی
... فراهم آورده ... سلطنت می نواختند کار بجائی رسید و امر سپاهی
... نشسته ... در لوره کبیر نیز هوس سلطنت کردند صدای نفیر
... امیر ... ساز خوناب به کام ارباب ان ریخته
در ... رستی کار ... گشت و بعضی حوصله غیرت نادر
... بهادر ... همت نهاده مسعودی از این ...
که ... اکراد و ابیورد
دوره ... کلات ... حصین همت ابیورد را
... آغاز کرده با ملک محمود سیستانی ...
... افشار ... اکراد ان غالب شده
... تخت ... شده کارش بسلطنت
کشید ... زمان ... شاه طهماسب جعفرخان
... بعزم سفارت نزد نادر فرستاده نادر شاه را با خراسان
رغبت ... آمده ... مشهد ...
... ملک محمود سیستانی مقتول

ادر

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

و شنیده‌ام که شیخ [illegible] پاشا [illegible] شاه [illegible] سمرقند [illegible]

[illegible] آورده از آنجا [illegible] آمده [illegible] ترکمانیه [illegible]

[illegible] اشرف افغان را [illegible] ایران [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] ساخته خود [illegible] که از [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] نوشته بودند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] آورده [illegible] عراق و از [illegible] آورده [illegible]

داده روانه [illegible] ایشان [illegible] از آنجا [illegible] [illegible]

[illegible] رفته [illegible] [illegible] لغداد [illegible]

[illegible] شاه [illegible] اصفهان [illegible] آمده [illegible] خورده [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] آمده [illegible] دولت [illegible] مصالحه کرده قرار

داده شد که [illegible] اشرف [illegible] عثمانی [illegible] شاهان [illegible] محمد

[illegible] شاه [illegible] استماع این اخبار پادشاه روم [illegible] داشت

که [illegible] ایران [illegible] بلاد ایران [illegible] مصالحه نوشته [illegible] شاه

[illegible] که [illegible] عزیمت بغداد شده [illegible] شاه

[illegible] از [illegible] حاکم [illegible] پس

[illegible] از [illegible] بگوید [illegible] فرستاده [illegible] که در [illegible]

بودند پیشکشهای لایقه فرستاده طالب مصالحه بانظر آنکه محال گیلان تا انتهای طرف لیلان متعلق بایران و باکو
و دربند و سایر محالات آنطرف متعلق به روسیه باشد نادر دو نفر ایلچی ارسال فرستاده روسیه را از ایران خارج
نمود چون شاه طهماسب دیگر نفاق نهاده بطهران آمد و با احمد پاشا والی بغداد بنای کارش گذاشت نادر
وارد اصفهان و با شاه خلوت کرده هر چند خواست میان مصادقت بسته در رونق گیرد مفید نیفتاد شاه را در
عشر ربیع الاول سنه ۱۱۴۴ خلع و روانه ارض اقدس و سلطنت را باسم عباس میرزا پسر او و قزوین را برای مقر
سلطنت او مقرر و متوجه کوهستانات بختیاری شد و سردار آن طایفه را بقتل آورده از آنجا وارد
کرمانشاهان و دربند … و با کوچ روانه خراسان و بغداد … جمعی از روسیه را که مستحفظ آنجا
بودند قتل و احمد پاشا با جلال زاده … و … سرهای … و غنایم بسیار بدست آورده دو هزار
خانوار … که در حوالی کرکوک … داشتند روانه خراسان و عازم بغداد بسیاری از روسیه را مقتول
بسر پل رود دجله نجف و مکه کربلا و ناحیه را تصرف و توابع بغداد … مضبوط ساخته همان قلعه بغداد با احمد پاشا
مانده محصور شد بالاخره مقابله و مقاتله کرده شکستی فاحش بلشکر نادری رسیده بسیاری از قزلباشیه تلف شد نادر
وارد همدان و تهیه اسباب کرده بارها با رومیه محاربه لازمه قتل و اسیر بعمل آورده احمد پاشا مجبور شده مصالحه
و … چنین … شد پس نادر بزیارت کاظمین و نجف فایز گشته از آنجا وارد حویزه و شوشتر را غارت کرده
حاکم آنجا را بقتل آورد پس عازم شیراز و محمد خان بلوچ را مقتول و وارد همدان و از آنجا … رفته
عازم مغان و طوالش را گوشمال … داده عازم شیروان و سرخای و لگزیه و گرجستان اخذ و در
مطیع سلسله قموق و چرکس و داغستان و جار و تله را قتل و اسیر … و بعد از تسخیر شماخی
ایلچی خورشید کلاه آمده شاه مهلت خواست و بخورشید کلاه اعلام داشت و خورشید کلاه …

اباب

[illegible]

در باب تخلیه ولایات فرمان داده دربند و بادکوبه و گیلان ... آمده امرای ایران مستخلص
و اسرای روسیه رد شد پس از آنجا عازم تسخیر قلعه‌جات تفلیس و گنجه را محصور و با عسکر عثمانیه
و قریب پنجاه هزار کس از رومیه قتیل و اسیر و تمامی توپخانه و اسباب اردوی رومیه را تصرف نموده
گرفتاران رومیه را خرجی داده مرخص فرموده و تفلیس را مفتوح ساخته عازم گرجستان و مهام
آنجا را انتظام داده سرکشان آنجا را ... معفو داشته وارد صحرای مغان
و ارقام بجمیع ممالک محروسه صادر شد که حکام و امرا و ... و صدور و قضات و علما و
اشراف هر شهر و کشور در پانزدهم ... در صحرای مغان حاضر شوند در میعاد مقرره تمامی
مشار الیهم که عدت ایشان از صد هزار متجاوز بود حاضر شده تمامی را احضار بحضور نموده
گفتند که غرض از این همه گیرودار این بود ... نسبت ... و همین که ولایات ایران را
با امرای ایشان از دست رومی و روس و افغان ... ملک را با قلاع مفتوحه بصاحب ملک
بسپاریم و خود بکلات رفته ... اکنون شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه
و پادشاهزاده بر سریر و مهد حیات متمکن و موجودند ایشان را یا هر کس را که شایسته میدانید
سروری دهید سلطنت بردارید خلایق یکمرتبه آواز برکشیدند که گلشن ملک از چشمه سیف تو طراوت ... سلطنت
حق تست ... تا یکماه این گفتگو در میان بود بالاخره فرمود که بعد از رحلت جناب خاتم الانبیا چهار خلیفه بعد از
یکدیگر خلافت کرده‌اند حضرت شاه اسمعیل بنا بر صلاح دولت خود این مذهب را متروک نموده و مذهب تشیع را
معمول داشته علاوه سب و رفض را رایج و خاک ایران را آغشته فساد و آمیخته است
اگر اهل ایران سلطنت ما و آسایش خود طالبند و ... باشند این ملت را که

ملو

دولت علیه اسلام گردیده است شرط نماید که چون امام جعفر صادق را امامیه
بالخصوص تابع است در فروعات مستقله [illegible] باشند اهالی ایران منقح [illegible]
[illegible] دو شرط [illegible] نویسید باستقرار این مطلب مرقوم و محسوم ساخته بخزانه [illegible]
در سلطنت قبول کرده فرموده که ما تمام پادشاه روم که خادم حرمین
الشریفین است ایلچی فرستاده شرط قبول هیچ مطلب ما را [illegible] آنچه مکلف ایم
که اختلال صوری در میان اهل سنت [illegible] بهم نرسد اول آنکه مذهب
جناب امام جعفر صادق را مذهب [illegible] ارکان اربعه مسجد الحرام [illegible]
[illegible] از برای ارکان شریک [illegible] که [illegible] جعفر [illegible] آنکه هر ساله امیر
امیر [illegible] امیر حاج شام حجاج ایشان را بمکه معظمه
رسانند [illegible] بود [illegible] ایشان
روا نباشد [illegible] وکلا از جانبین که در پای تخت دولتین بوده امور
طرفین را انجام دهد پس از آنکه از [illegible] در [illegible] شوال سنه
[illegible] تنگوز ئیل که [illegible] روز [illegible] نقصانی
هشت ساعت بیست دقیقه مطالع شش درجه [illegible] بر سر گذاشت و در
جایگاه قرار گرفت میرزا قوام الدین لفظ الخیر فیما وقع [illegible] جلوس [illegible]
بعضی از [illegible] الخیر فیما وقع خوانده [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] اوربادی

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلی شاه [illegible]
[illegible] که از ابتدای اسلام سلطنت کرده اند
[illegible]

از حد قشلاق کرده [illegible] و شهرهای [illegible] آن برادر خود [illegible] علی پاشا را که
طلب صلح آمده بود [illegible] چند نفر از معتمدین [illegible] روم [illegible]
[illegible] ماموریت [illegible] رشید [illegible]
[illegible] خود در سال [illegible] ۱۲۰ [illegible]
[illegible] نقیب [illegible] سه هزار [illegible]
[illegible]
[illegible] ماموریت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] انگریز [illegible]
[illegible] روانه [illegible] ضبط نموده نادرشاه در سال
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] شده روز دیگر [illegible]
[illegible] روم [illegible] نموده ایلچی [illegible] روم [illegible] زیارت [illegible]
امام جعفر صادق [illegible] مسجد الحرام [illegible] امیر حاج [illegible] نجف
[illegible] ایلچیان روانه روم [illegible]

کابه

زده بود و خزاین را تصرف و خزانه و جباخانه و غیره ضبط شد و قلعه جات تیریه و بامیان و قلعه ضحاک نیز بید
نصرالله میرزا مفتوح و هزاره جات قتیل و زنان ایشان اسیر و اماکن آنها بیغما رفت و افاغنه کوهستان
چاریکار اکثری مقتول و بقیه امان خواسته معفو شدند و افاغنه کندیک نیز مطیع شده جلال آباد
مفتوح شد و در آنجا رضاقلی میرزا وارد دربار و به نیابت سلطنت سرافراز و مرخص ایران
شد پس نادرشاه عازم پیشاور و در آنجا خبر کشته شدن ابراهیم خان برادرش
در محاربه لگزیه جار و تله رسید و از آنجا متوجه شاه جهان آباد و در حوالی لاهور زکریا
خان امان خواسته پیشکشهای لایقه داده باز بایالت لاهور سرافراز شد و در
آنجا بعرض رسید که محمد شاه با سیصد هزار لشکر و دو هزار زنجیر فیل و سه هزار عراده
توپ وارد کرنال بیست و یک فرسنگی شاه جهان آباد گشته پس نادرشاه از
لاهور عازم از مقابله و عظیم آباد را مفتوح و وارد دو فرسنگی اردوی محمد شاه
و جمعی را بمقابله برهان الملک صوبه دار که با چهل هزار لشکر بامداد محمد شاه
می آمد فرستاده مامورین جمعی از ایشان را قتل و اسیر کرده وارد اردو شدند
در روز دیگر با محمد شاه محاربه و قریب صد نفر از عظمای هند و سی هزار از
لشکر هندی بقتل رسید و محمد شاه در اردوی خود محصور و راه آمد و شد
هندیان مسدود شد و خزاین بیحد و توپخانه و فیلخانه بتصرف در آمد محمد شاه مضطر
شده روز دیگر حضور را طلب و با امراء وارد دربار و نصرالله میرزا باستقبال مامور
و آنحضرت نیز تا بیرون خیمه استقبال کرده هم نشین خود ساخت و روز دیگر وارد شهر

جهان آباد

جهان آباد و محمد شاه خزاین و ذخایر و جواهرخانه و فیلخانه و اثاثه پادشاهی را پیشکش کرده و بعد از
اصرار بسیار موقع قبول یافت و بعد از چند روز بسبب حرکت اجامره و اوباش چند نفر ایرانی را بقتل آوردند
بودند و فیلی نیز را غارت کرده یک محله را نیز قتل عام و ساکن آنها خراب و بازار جوهریان غارت
شد و سی هزار کس بقتل رسید آخر بشفاعت محمد شاه عفو فرموده صبیه محمد شاه را بجهة نصرالله میرزا
خطبه کرده تا یک هفته مشغول عیش و طرب بوده بعد از این بر دخیره صوبه داران ملکها و کرورها
نقد و جواهر مرصع آلات پیشکش نموده مساوی پانزده کرور بخزانه نادری مشتمل شد و جواهر
و اسباب از حد و حساب بیرون بضبط درآمد پس همگی امرا و خوانین هند خلاع فاخره و کارد و
شمشیر مرصع داده مجلس جشن خسروانه آراسته بدست خود تاج بر سر محمد شاه گذاشت سلطنت
هندوستان را باو مفوض و سکه و خطبه بنام او کرده و محمد شاه ممالک آن طرف رود اتک
و دریای هند را از حد تبت و کشمیر تا جایی که آب بدریای محیط اتصال می یابد با بلاد
ولایات سند و بنادر برسم پیشکش باولیای دولت نادری و نادرشاه ممالک
شرقی و غربی از قبیل غزنین و کابل و غیرها که سابق از خراسان محسوب شده
قبول و بقیه را بمحمد شاه بخشید پس تمامی امرا و خوانین ایران را بانعامات شایان
و ملازمین را مساوی مواجب انعام نموده صادر و وارد جهات سه ساله ایران را
بتخفیف مقرر و بعد از پنجاه و هشت روز در شاه جهان آباد توقف از آنجا حرکت و چون
منظور انجام کار ترکستان بود از هند تجارهای ماهر روانه بلخ که در آنجا گشته با
شاه بخارا پادشاه ترکستان مطیع شده نامه نصیحت آمیز روانه و خود نیز حلقه کوب در باب

اخلاص نسد

ابتدای سنه پس در منزل حسن پادشاه. عمال ملک و ایلچی روم فرستاده
مساوی دوازده هزار مثقال جواهر و مرصع آلات و چهارده زنجیر فیل
برسم ارمغان رای پادشاه روم مساوی آن برای خود فرستند
کلاه فرستاده از موی و الکت ... اقبه مرصع ساخته در زنجیا
در رد کابره جواهر خانه و قلیتانه و توپهای بزرگ و توپهای
کوچک که ... اکرده ... فیلان همراه داشتند از دربار
عبور کردند و در دشت خوارزم ... که سی فرسنگ از آبادی
دور بود و در بیابان بی آب و علف واقع بود دیگر وزه مفتوح
خزانه ... نسبت یک گوهر و مشغول دستار ... الیه را از خصم
چهار روزه مخلص و ... ثابت شد و شهر ... مفوض فرموده
داد شاه معنی آن نام نهاده و ... سند را محمد خان مفوض
و شکار نوید اکبر ... داد و فرستاده محمد شاه را بر ...
آباد ... بود و مرض چند روز ... تب ... دولت ... شتر ... خزینه
که ... میرزا از ... فرستاده بود بجهة محمد شاه در ...
شود ... در ... داد ... چیز را از ترکستان ...
... را ... چهار ... امرا ... فرمود
در ... هرات و شاهرخ میرزا و ... میرزا و ...

۱۵

تاریخ پادشاهان عجم جلد

از ابتدای سلطنت ... تا انتهای دولت ... شاه ... نادر شاه

... سلطنت کرده ...

... از ...

الفشار

الف

داد ایرانیان با شوکت حضور چیزی بخش ... مقابل تخت طاوس که در هند ... بود

در آمده بود و مدت یکسال بعرض راه استادان کامل تمام و ضمیمه ... بخوا

... موسوم بتخت بارگاه نادری شده بود ملقب کرده چند روز بساط عیش

بروی شاهزادگان گشوده ... ایالت ... شاهرخ میرزا عنایت

و سکه هرات بنام او کرد ... و ... گشتی که از

انجا آمده شده بود ... و ... گشتی نموده و

بارو ... شد و در انجا ... که ... حصار وارد

دربار و مستقبل حضرت شد ... بودند ... عبور داد و چهار فرسخی بخارا ... ابو الفیض ... دربار و رخصت جلوس

بهم جمع ... شده ... شاهی نیز با و عنایت ... و ... بود

و ماوراءالنهر با و ... و چهار ... سمت جنوبی ... ضمیمه ممالک محروسه ... بیگلربیگی

... برادر زاده خود و دختر دیگرش ... همراه خود آورده ... هزار

سوار از ... و از ... بخارا ... در سلک ملازمت انتظام یافت و از انجا

بعزم خوارزم جمعی از ترکمانیه ... که ... کوچک محمد خان ... بخارا

آمده بودند ... و اسیر ... قلعه هزار اسب متعین و بالاخره ... نمود

ایلبارس ... هزار ... هزار اسب مفتوح شد و قلعه خانقاه ...

بنز

نیز تفحص نموده تمامی اسرای ایلات که سابقا مدتی در تربت
و غیره بوده‌اند قریب ده دوازده هزار کس که ثابت باشد ما حوزه
بسلامتی جمع ... باد که بحکم نادرشاه در چهار فرسخی بنا شده بود
و همچنین جمعی را که اسیر شده بودند مرخص و روانه اوطان نمود
ازین اندیشه توقف کرده عازم ... گردید و از شهرستان ...
و در سال ... حرکت ... در خدمت ... حرکت کرده در کورکان
... لشکر ... و قتل جمعی را از آنجا
امیر ... رسیده در ... و از راه ... عازم
مقصد و در ... بازخواند ... جانب او آمد ... مأمور
راست او را ... دست چپ او را آورده ...
... رسیده که ... بوده ...
... رضا قلیمیرزا را کور کرده در طهران
... پس عازم مقصد و از عرق راه تمامی را رسانید
... و ... داده ... از ... قوق که ...
... است ... که ... عطا ... و قراقیدان
دارد و مورد احسان شده‌اند ... قدم ... غدم دلد ور
... بند شده بود در میراث کشور آورد ... شده برداد
... داده

گرگرده و آقا میرزا [illegible] که بجز نیک او برده است تعجب آور [illegible]

شاه با [illegible] آمده مورد احسان شایان شده [illegible] ایلچی آمده و نامه [illegible]

از قبحات مذهب جعفری در آن مسجد الحرام رسانید جواب [illegible] صادر

شده و [illegible] دوستی توقع داشتم که امور [illegible] [illegible] حال [illegible]

فیصل یابد و در عقده امتناع ماند چون [illegible] گذشته ایم خود عازم [illegible] سپاهیم

[illegible] و مهمان [illegible] شد درین اثنا احمد خان [illegible]

دیگر پسر خود [illegible] فرستاده افندیان را [illegible] نامه روانه و [illegible]

[illegible] بکام و ولایات [illegible] فیض از [illegible] هند [illegible] پادشاهی کابل [illegible]

گردید و در سال [illegible] [illegible] کرد [illegible]

در کابین [illegible] اسباب و لطایف [illegible] و فراخور [illegible]

چه اشرار طبرستان را [illegible] و احراق [illegible]

طایفه [illegible] در آن دیار [illegible] آبادی [illegible] چون [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خوارزم [illegible] خدمت او [illegible]

شاهزاده [illegible] شجاعت نوشته در جبه [illegible] رسیده [illegible]

عرض شد که شخصی [illegible] کمال [illegible] با وفات در لباس درویش [illegible]

[illegible] کرامت کرده جمعی کثیر از ترک [illegible]

گردیده جمعی از [illegible] شاه مرد [illegible]

دولت زندوالی درست تا به نهایت رسیده چون روسیه فرار نموده مساکن ایشان
بکلی ویران
با نهایت ویرانی و تمامی محال داغستان پایمال سم ستوران گردید شمخال سرهای
و تمامی عظمای انها و هر کس که در هیچ عهدی مطیع فرمان دولت نبودند
مستفاد شد و در این اوان نامه از پادشاه روم رسید که در ارتباط
دو مطلب یعنی تصدیق مذهب جعفری و تفویض رکن و مطلب دیگر خواهش شد
جواب به تصور سابق صادر شده اعلام داشت که متعهد باشند که ... کار
داغستان بروم خواهد امد پس امور داغستان را منتج و در روکنار گرد
گشته دو ساله ... از جشن نوروزی در
مغان و در شماره ... شاه با هدایا که از آنجمله کتاب قرآن
طاق از چوب صندل بود در مورد التفات شاهانه ...
شد پس ترکانه در روکدان شاهان که دزدهای بکش نمایند
احمد پادشاه و دیگر بغداد مطلق و مهر اقا که خدای بغداد را تا ایکتهای
لایقه روانه دربار و متعهد اطاعت امتثال کرده حضرت قبول و
دونوحی را برای ضبط علیه و سامره و نجف اشرف و کربلا و توابع ...
بقیتن و جمعی از مستخرجه مامور و خود از راه مشهد روز حرکت و
چنان و علمای اکراد و تمامی امرزه و دوم باکردستانات متصرف
و زامد و کرکوک و در ... مشغول شد چون پادشاه روم فرما

داد

[illegible]

نوشته بود که قتل و اسیر عموم اهل ایران مباح است پس لازم موصل و حاکم
آنجا با بسیاری مقتول و در ورود [illegible] و زیارت حضرت [illegible] مشرف
و قلعه موصل را محصور و بالاخره مستعد پیشکش و متعهد انجام امور معهوده به دربار
قیصری شدند آنحضرت قبول و وجهی که در نزد احمد پاشا بود مسترد فرمودند
معاودت نموده احمد پاشا را اذن صلح داده بودند لهذا پیشکشهای
لایقه فرستاده آنحضرت بزیارت کاظمین مشرف و بزیارت ائمه نجف
رفته از آنجا در نجف اشرف علمای ایران و افغان و ترکستان
که در رکاب حاضر بودند و علمای مشهدین شریفین و حله و بغداد را احضار
و در آستانه مقدسه علویه مجلس مذاکره انعقاد داده و طریق یکدیگر [illegible]
و بعد از مباحثه بسیار [illegible] حقیت خلفای ثلثه و اتحاد مابین شیعه
نوشته بهمه بلاد محروسه رسانیده و تأکید اکید در منع سب و [illegible]
قتل و نهب از طرفین نمود و گنبد مبارک را مذهب کرده و الف که
عبارت از پنجاه هزار تومان بوده باشد و در [illegible]
متحول [illegible] شاه ولایت نمود و از سرکار گوهرشاد بیگم والده
نصرالله میرزا [illegible] صد هزار روپیه [illegible] کاشی کاری
صحن مقدس داده شد و احمد پاشا [illegible] لایقه ولایته

فرستاده مقرر شد که کرکوک و اردبیل را با سایر ولایات مفتوحه تصرف نموده احمد
پاشا بدهند. وزرا آنجا دارو شهرداران و چون سابقاً سام نامی بادعای
شاهزادگی پسر سام حسب سروری مبتلا شده ابراهیم سلطان گوش و دماغ
او را قطع کرده سام به افغانستان رفته محمد ولد سام خانی که مدتها متواری
بود با اهالی طبرستان و شیروان و دربند بر سر او جمع شده قلعه قرای
اعمال دربند را تصرف کرد لطف‌الله میرزا به تنبیه آنها مأمور و بر ایشان استیلا
بسیاری را با دربار معظم فرستاده هم در این اوقات تقی خان بیگلربیگی
فارس شده بقتل رسیده و شیراز بتحت او منقرض شد پس از شهربابک عازم
آذربایجان و در حوالی ماهی دشت خبر طغیان محمد حسن خان و جهال قاجاریه
استرآباد رسیده جمعی را مأمور به تنبیه ایشان و لازمه قتل و غارت بعمل
آورده الوثاقیت نیز ثابت انها ویران شد چون منظور نظر نادرشاه سفر روم
بود وقوع شرارت از اهالی ایران باعث فسخ عزیمت او شده با دولت مصالحه
نموده از آنجا معاودت و در سال سیچقان ئیل سنه ۱۱۵۹ در منزل
محال قلمرو حبشی بنوروزی مشغول شده چون در این اوان احمد پاشا جلال آقاسی
که در فارس بوده صفی میرزا را که احوال او گذشت شاخص کرده نوشته است
به بعضی از آذربایجان ارسال که از دولت عثمانیه مأمور بتخت صفی میرزا استیلام
نادرشاه بعازم فارس و در حوالی ابهر خبر گرفتاری سام میرزا از تابع

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

بریده رسید حکم شد که یک چشم او را کنده نزد سرعسکر [illegible] چون سرعسکر
مزبور خزانه و هدایا جهت احمد خان و سایر حکام اهواز فرستاده است
ترغیب به قتل صفی میرزا کرده بود والی کاخت و بیگلربیگی تفلیس بر سر او
رفته خزانه و هدایا را متصرف و جمعی از قاتلین مقتول پس آنحضرت [illegible]
قلعه قارص محاصره نموده جمعی را هلاک و سرعسکر متحصن شده چون مدت
محاصره امتداد یافت بسیاری از رومیه فرار و سرعسکر ناچار [illegible]
کشی و متعهد انجام مقصود انصراف شده مغفور شد پس بجهت قشلاق
[illegible] چند روز با شدت سردی هوا عازم [illegible]
و بالاخره عفو نمود و در سال [illegible] عازم ییلاق [illegible]
در عرض راه عارضه رو داده [illegible] دور [illegible]
[illegible] محمد پاشا که [illegible] سرعسکر منصوب و با صد و پنجاه هزار سوار و جمعی [illegible]
بیگلربیگی [illegible] محاربه و جمعی کثیر از رومیه قتیل و اسیر و سرعسکر [illegible]
[illegible] در گذشت [illegible] سرعسکر رومیه فرار [illegible]
در اردوی [illegible] بسیاری را [illegible] و تمامی توپخانه و اسباب رومیه متصرف [illegible]
جمعی تعاقب کرده [illegible] ده هزار تن از ایشان را هلاک و [illegible]
نفر با چند نفر از پاشایان دستگیر کرده آوردند آنحضرت
[illegible] را روانه قارص و چهار هزار نفر آنها را او روانه طهران و جمعی را هم [illegible]

به تبریز فرستاده نامه دوستانه بپادشاه روم نوشته از راه دوستی حرکت ودوران اوان
سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه حبش با هدایای لایقه وارد جواب محبت انگیز قلمی داشت
وشمشیر مرصع ونفایس دیگر ارسال شده چون نقاعلیخان را بسرکشی طایفه سرپرست خوارزم
مامور فرموده بود بعد از ورود او تمامی اعیان خوارزم استقبال نموده حلقه
ایلچیان در گوش کشیدند [illegible] سایر ترکمانیه اتفاق و محاربه نموده اکثری از
ایشان مقتول [illegible] سپاه [illegible] لشکریان شد بقیه الطایفه گوج
بکوه بلخان [illegible] واقع است [illegible] پس اعلیحضرت از راه همدان
باصفهان [illegible] عازم [illegible] اقدس ودر سال پارس ئیل سنه [illegible] وارد کلات
وازانجا عازم [illegible] پادشاه [illegible] بجهة قرار داد حدود ممالک
حبش و توران [illegible] امور [illegible] جبلاغ گشته چون بعد از سفر به
نجف محمد پاشا نامه بروم فرستاده بود و پادشاه روم مجددا چاپاری باجرا
برای تحریر صلحنامه تعیین شروط روانه و دیگر در باب [illegible] تکالیف معهود فرستاده
و چاپار روم را ببلاغ وارد دو دشده اعلیحضرت مصطفی خان بیگدلی شاملو و میرزا
مهدی خان را با تحت مکلل و خیمه زربفت و ده زنجیر فیل [illegible] که از غرایب تحف
هند است فرستاده صلحنامه را باین شروط مرقوم داشتند اول آنکه حدود سرحدی که
در زمان سلطان مرادخان قرار داده شده برقرار باشد دویم آنکه حجاج ایران دلوا
که از راه بغداد و شام عازم مکه شوند حکام عرض راه محافظت ایشان نموده

تاریخ پادشاهان ...

سالار هر یکدیگر رسانند سیم آنکه مجادله موقوف شده در اموری که باعث کدورت
باشد اجتناب نمایند چهارم آنکه در هر سه سال شخصی از آن طرف بایران
و از این طرف بروم بوده وکیل جانبین باشد پنجم آنکه اسرای طرفین مرخص و هیچ
و شهری برای ایشان روا نباشد ششم آنکه حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی
احتراز نمایند و اهالی ایران رفض و سب را موقوف داشته در من بعد که بمکه و مدینه
امد و شد میکنند از طرف روم بدستور حجاج ممالک ایشان سلوک شده
گمرک و سایر وجوه خلاف شرع از ایشان نگیرند هم چنین در عتبات عالیات
مادام که مال تجارت همراه نداشته باشند ... بغداد باج از ایشان نخواهند
و هر که بعد الیوم از ایران بروم و از روم بایران آیند بکار طرفین تسلیم شود
شنبه از اصفهان ایلچیان روانه نمایند و خود از راه یزد عازم خراسان
شده و در سال توشقان ئیل مطابق سنه ... جشن نوروزی در خارج شهر کرمان منعقد
عازم مشهد مقدس و چون اوضاع را دگرگون دید نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا
و سایر شاهزادگان را بجهت انتظام اسباب سلطنت از عرض راه روانه کلات
و خود وارد ارض اقدس شده مبلغ ... بی اعتبار گیتی پرداخت چنانکه نادرشاه
از بدو حال تا زمانی که از خوارزم برگشته عازم داغستان شد در امر سلطنت یگانه
دوران و مسعود بخت فرزانه بود بعد از آنکه به داغستان رفت بنا بر استیلای وسواس و دل
و توهمات باطله رضاقلی میرزا که فرزند بزرگ او بود از دو چشم کور کرده از غم فرزند

صله

خلاف ارکان عقیدت او راه یافت و از مردم نامرد ایران نیز امور چندی بظهور
رسید که بیشتر باعث تغییر عقیدت او شد از انجمله چنانچه گذشت در جنگیکه بار دیگر را
بیک قدم ناوی گلوله بجانب او انداخت و طغیان محمد تقی خان شیرازی طوایلیان
اهالی شهر دان و سرکشی قاجاریه استراباد از همه جانب سبب نفرت او آماده
شد در قضیه مسکوب برگشت دیگر کانت او را از نظم افتاده راه تربیت بسته شد
و باب المراسله گشاده سایر ولایات را که بتکیه بحساب می آورند بغیر از چند لیسباری
جمله کشتار اللغت دیت الغف الواب وانیکر چند نفر بر ایشان شد به تیرنا اعوان خودرا
بقتل رسانیدند با انها زنجیر و دکانها درها دری و هم خانه دور و نزدیک بدیده دیده
تربیک خود حبس کرده اند ده الف علوفه بقصر کیمیای داریسابط تذکرات حواله کا
کردند بی کوش و هستی او را انقطع دستهای او را کور و جهلان گماشته در کوچه
و بازار بهر کس دچار میشدند مطالبه زر میکردند و بهر کس که گمان میشد زری
میکردند جامه جانش را میدریدند پیکنا آن لشکر جان را بعلاوه مال کم سپردند
و بانبات بیافته انچه الله ارزد ربه بهسایه بمحله و شهر و مملکت و در ولایات بعیده
سرایت میکرد اتحق ناکسی اسند بعید معنی تسلی نمیفهمیدند بجز آنکه وصورت نمیشد آن
بیمارها را با چشمهای کور و پاهای مجروح بهزاران زجر بدیار عدم میفرستادند
اینقدر نوبت بمحتملان رسیده بهمت طمع کاری ایشان نیز نهایت و دستور
سه نفر از خدا بیخبر از آنکه دایم الخمر بودند معتقد خود خواسته انچه میکف لتصدیق

ما

٢٥٥

میکردند و اگر گاهی چیزی را فراموش میکرد بخاطرش می آوردند تا اینکه نایره سپاه محمدی
رسید باشتداد یافت که چند نفر یهودی و ارمنی و مسلمان را دریدند ... نقوش ...
اصفهان الغزش زود چیره شد و آتش ... بمرتبه شهادت رسید که رضا قلی ... عهد که ...
ابوالحسن را از قید اسیری و افغان نجات داد و اهل ایران زن و فرزند خود را بالتمام
بازیافت و افغانان پریشان شدند و در دهم محرم سنه ١١٤٢ که از اصفهان حرکت و بجانب
خراسان رفت به ولایتی که میرسید ... از ... سپاه ... خراسان
اشرافهای سیستان سر از اطاعت باز زده علیقلی خان برادرزاده خود را ... سلیمان
سردار کابل ... مامور ... مالیات ... حساب آورده ارسال
ضرب در ده کفه صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف بسم ... سیستان ... شدند محصلان
بتحصیل آن وجه مامور شده علیقلی خان چون دید ... ممنوع نخواهد شد اعلان خروج
کرده ... را موسوم و ... خود را باطراف ممالک منتشر ساخت ...
از بیم سطوت نادری سر بگریبان گمنامی کشیده بودند در مقام طغیان برآمده از آنجمله
اکراد خبوشان ... را که در ... راه کاران ... کردند نادرشاه
... بعزم تنبیه اکراد بجانب خبوشان حرکت کرده در منزل
فتح آباد در شب یکشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سنه ١١٦٠ محمد بیک قاجار ایروانی و
یک ... باشاره علیقلی خان و جمعی از ... کشیکان نیم شب وارد سراپرده
پرده گشته او را کشته و سر او را در میان میدان گوی لعب طفلان ساختند

ساعت شش بعد صبحگاهان که این خبر منتشر گشت از دو سهم بر آمده طوایف افغان و اوزبک
با اتفاق احمد خان ابدالی که هواخواه دولت نادری بود با لشکریان
آغاز ستیز و افشاریه نیز جمعیت خود را مستعد مجادله کرده افاغنه ایشان را لیکن
با اردو را غارت کرده روانه قندهار شدند و افشاریه کیفیت را بعلیقلی خان
که از سیستان آمده و در هرات بود اعلام داشته علیقلی خان یکباره خیال
و اراده ارض اقدس نموده سهراب غلام خود را با طایفه بختیاری بجهت تصرف کلات فرستاد
در اتفاقات مستحفظین برجی از دیوار که در خارج کلات بود ایشان را تعاقب
کرده رسیده از برج از برای بردن آب که گذاشته بودند غافل شده
مأمورین علاقه داخل کلات شده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا که
بر اسب سوار شده بعزم فرار گردیدند کاظم بیک با دو سه نفر که در کلات
بود ایشان را تعاقب کرده رسیده دست محمد نام قورچی نصرالله میرزا
تعاقب ایشان را گرفته بکلات آورده کاظم بیک رضاقلی میرزا و
شانزده نفر از اولاد و احفاد نادرشاه را که در کلات بودند
برادر بعدم فرستاده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا بارض اقدس
آورده علیقلی خان این دو نفر را مقتول و شاهرخ میرزا را که چهارده ساله
بود مخفی در ارک نگاه داشته خبر قتل او را منتشر ساخت منظور اینکه
اگر در سلطنت استقلال نماید و اهل ایران پادشاهی او را قبول

نمایند

۲۵۷

[illegible]

گروه از اولاد نادر شاه خجسته باشند اورا دوست داشته باشد

بالجمله مدت سلطنت نادرشاه در زمان خلع شاه طهماسب که دهم ربیع الاول

سنه ۱۱۴۴ بود الی دهم شهر جمادی الاخر شانزده تمام و سه ماهست که

از آنجمله چهار سال و هشت ماه سیزده روز باسم شاه عباس ثالث

کشورگیری یازده سال و هشت ماه هفده روز باستقلال تمام و اقتدار

مآل کلام سلطنت کرد

[illegible]

نجف اشرف

[illegible]

قندهار

فرسخی ابیورد

[illegible]

سنه ۱۱۴۸

طهماسب مقام جلوس ... شوال

ربیع الاول سنه ۱۱۴۴ ... شهر جمادی الثانی ۱۱۴[illegible]

۲۴ شهر شوال سنه ۱۱۴۸

[illegible]

ذکر علیشاه

علیشاه ولد محمد علیقلی خان برادر ابراهیمخان و برادرزاده نادرشاه است ۱۱۶۰
چون بنحویکه ذکر شد از انجام کار شاهزادگان فارغ شد در بیست و
هفتم جمادی الآخر در ارض اقدس جلوس نمود و علیشاه عادلشاه
نام نهاد و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن اوقات پانزده کرور
نقد مسکوک در خزاین کلات موجود بود و جواهرخانه و بسیار
نفایس که از حد احصا افزون بود همه را نقل بارض اقدس
کرد بموضع شریف انداخت نقره خام را بهای شلتوک بخشید و گوهر
شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داد حسنعلی بیک معیر
الممالک را با سهراب غلام گرجی ناظم کارخانه سلطنت خود کرده
بعشرت مشغول شده و ابراهیم خان برادر کوچکتر از خود را سردار
صاحب اختیار عراق روانه اصفهان نموده و تمامی ایلات
و از قاجاریه و غیره که نادرشاه از عراق و فارس و آذربایجان
کوچانیده بخراسان آورده بود رخصت نموده باوطان خود
رجعت داد اکراد خبوشان بعد از آنکه مطلب بی حرص و آز بر خود را
دینار و نفایس دیدند زدی ورزدنا نه بنای مخالفت گذاشتند

٢٥٩

فهرست

تاریخ پادشاهان عجم ... دوره سلسله قاجار

از ابتدای سلطنت ... [illegible]

... سلطنت ... [illegible]

... [illegible]

فهرست ... [illegible]

علیشاه بجنورشان ... ایشان را مطلع ساخت و از آنجا نادر میرزا رفته مدت ... [illegible]

در آنجا مانده سرکردگان افاغنه و دیگر درا و زیارکان بودند هر یک قشون خود را به اصفهان

آورده نزد ابراهیم سلطان گذاشته خود بی پاری نزد علیشاه رفته خدمت او را اختیار کردند

چون ... [illegible] ... خود سهراب غلام را در کارخانه سلطنت محکم کار خود

... [illegible] ... که در ... ان ... سرکشی ابراهیم سلطان ...

... [illegible] ... افاغنه و دیگر ... [illegible] ... احسان ... [illegible]

با خود ... [illegible] ... علیشاه ... نادر میرزا ... [illegible]

... [illegible] ... ملتفت شده علیشاه منهزم ...

... [illegible] ... ابراهیم سلطان کس فرستاده ...

میرزا محسن نامی علیشاه را با برادران گرفته کور کرده ... فرستادند

نادرشاه

تاریخ نادر ... [illegible] ... مشهد

... [illegible] ... بعضی پادشاه زادگان ... [illegible]

و لهذا از ابراهیم خان چنانچه ذکر شد از جانب برادر سردار عراق و آذربایجان و در اصفهان
میبود سهراب غلام را کشته سلیمان خان افشار را واعظ الدین را با اتفاق و فاقی سرکار
خود را امرا و منع خطاب داد و به توسل شش شفیعا خبر که در اصفهان بود در اظهار نصف
دگرانست سکه و خطبه شفیعا چهار صد سال سلطنت با داده تضعیف را العقد سخن
او را با در دو مرتبه دغا و خلع پادشاهان و ماپیرا در جای به نموده او را که شهر ده را ابراهیم شاه
نام نهاد پس امیر اصلانخان را روانه نزد و خود به طهران رفت و امیر اصلانخان را
در آن اوان اقتداری حاصل شده لاف برابری زده ابراهیم شاه
در حوالی مراغه با او محاربه نموده او را مغلوب و مقتول ساخت و ندر این
مقدمه ابراهیم شاه را اقتدار کلی حاصل شده تمامی لشکر نادری که از
سرحدات آذربایجان و گرجستان و لرستان و خوزستان و فارس
با وده کرمان بوده پیوسته عهده لشکرش که عده آن صد هزار کس رسید
چنین یک برادر خود را سردار خراسان نموده با امرا و خوانین ترشیت
پادشاهی بارث و استحقاق متعلق شاهرخ میرزا است او را بعراق
آورده او در مملکت سلطنت را بنام جلوس شاه ترشیز رت داده
مقصودش آنکه شاهزاده را بدست آورده خوانین را نقل عراق و
اهالی خراسان را زیاده با خود متفق ساخت امرا جواب داده
که آمدن شاهرخ میرزا بعراق ضرور نیست در خراسان جلوس واقع

خواهد

٢٦١

تاریخ نادر شاهی

[illegible]

[illegible]

خواهد شد پس شاهرخ میرزا در ارض اقدس جلوس داده متوجه
بخارا ابراهیم شاه شده ابراهیم شاه بعد از اطلاع بر وساده
سلطنت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرده و قتل برادرش در [illegible]
سیم و زر دستی کرده بعطای آلاف [illegible] الاف هر یا مرد [illegible] که
دوازده [illegible] پس [illegible] عازم مقابله [illegible] جمعیتشان
لشکرش متفرق شد ابراهیم شاه با طایفه افغان [illegible] قسم
[illegible] داخل جمع شده بقلعه [illegible] رفت [illegible] قلعه او را مقید
بشاهرخ میرزا کرده [illegible] حکم شاهرخ میرزا او را در راه کور [illegible] عرض
راه خراسان در [illegible] عدم [illegible] کرده [illegible]

شاهرخ شاه

شاهرخ شاه بن رضا قلی میرزا ابن نادر شاه چون [illegible] شاه قتل
اولاد و احفاد عم خود نادر شاه پرداخت او را بجهة صلاح دولت
خود از نظر اعیان و اشراف پنهان ساخت تا آنکه علیشاه [illegible]
برادر خود کور شد . ابراهیم شاه مسند سلطنت گردیده با امرای خراسان
نوشت که شاهرخ میرزا را [illegible] بسلطنت بنشیند
امرای خراسان و خوانین اکراد جواب دادند که در خراسان
جلوس دست میدهد پس [illegible] هندوستان و شاهرخ میرزا

درادا

ززک درآورده برادرکه سلطنت نشاندند و عازم مقابله ابراهیم شاه
شد در سمنان بنحویکه ذکر شد او را دستگیر و با علیشاه بقصاص نادر
و اولاد بقتل رسانیدند و بعد از ورود به ارض اقدس بفاصله چند
روزی شاهرخ شاه را نیز بصوابدید اعیان و امراء از سلطنت معزول
و دیده جهان بینش را بکحل عمی مکحول و میرزا سید محمد صدر متولی مشهد
مقدس را که دختر زاده شاه سلطان حسین بود بسلطنت برداشته
بعد از چند روزی از متابعت او نکول ساخته دیگر باره شاهرخ
شاه را بالمکت بسلطنت قبول کردند

میرزا سید محمد دختر زاده شاه سلطان حسین و صدر متولی مشهد مقدس
بود امراء خراسان شاهرخ شاه را معزول و مکحول ساخته او را بسلطنت
برداشتند شاه سلیمان ثانیش موسوم بعد از چند روزی نیز خلع و در
ثانی شاهرخ شاه را برادرنگ سروری نشانیدند تا آنکه کریمخان
زند بعرصه ظهور آمده و دولت افشاریه بآخر رسید

صحیفهٔ ملوک والی عجم سیم کریمخانیه

از ابتدای سلطنت کیومرث تا انتهای سلطنت

سلاطین عجم از ظهور اسلام تا زمان آمده

از سلسلهٔ ملوک قاجاریه

احوال

زند بدانکه زند عشیره از عشایر لرست و این طایفه از قدیم در ملایر مقام و لشبانی اقدام داشتند هنگام استیلای باصفهان و ترکتازی رومیه ببلاد قلمرو ایشان نیز دست یغما برآورده اظهار خودسری میکردند چون زمام ملک ایران بقبضهٔ اقتدار نادرشاه درآمد ایشان را کوچانیده بطرف خراسان برد و در محال ابیورد سکنی داد بعد از آنکه نادرشاه پی سپر طریق عدم و بنای کاخ دولت او منهدم گردید علیشاه بر معارج سلطنت قدم نهاد این طایفه باخانه و کوچ متوجه موطن اصلی و زمام اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار کریمخان پسر اینایاق توشمال که در آن وقت بتوشمال کریم موسوم بود نهادند تا آنکه رفته رفته کارش بسلطنت انجامید و مدت چهل سال و یازده ماه و سه روز او و اولاد و بنی اعمام او متمکن امر سلطنت بودند و ایشان شش نفرند علی هذه التفصیل

مدت سلطنت

سنه ... ماه ... یوم ...

سایر زندیه که معاصر آغا محمد خان قاجار بوده‌اند	کریمخان
سنه ... ماه ...	سنه ... ماه ... یوم ...

کریمخان

کریم خان زند پادشاهی بود شجاع و مردانه و در امر سلطنت [illegible] نایب شده با هم [illegible]
در انصاف یگانه آفاق و در همت بی‌نظیر و طاق با عامه رعایا و سپاهی شیوه [illegible]
[illegible] مهربان و شفیق محاسن اخلاق او زیاده از حد [illegible] تحریر مراتب لطف
کرم [illegible] خصایل متجاوز از حد تقریر [illegible] حال آسوده و خاطر و فارغ بال
بودند و جمیع بلاد ایران [illegible] از فارس و عراق و آذربایجان و کرمان و طبرستان و
عربستان و اکثر از بلاد خراسان از عدل [illegible] او اهل عیش و عشرت در عهد [illegible]
[illegible] خانی که ترک [illegible] احوال خدیو [illegible] آنکه [illegible] انهدام دو
دولت [illegible] شاه [illegible] در سال [illegible] ایران هرج و مرج شد هر کسی در هر جا
سلطنت [illegible] اسمعیل [illegible] ابراهیم شاه شاهرخ
[illegible] سعید محمد [illegible]
[illegible] شاهرخ شاه [illegible] صاحب تاج و نگین بودند
[illegible] عراق و آذربایجان و طبرستان [illegible] سکه و خطبه بنام خود
کرده [illegible] روزی رویه حکمرانی را پیش گرفته پاره کار ایران روی
[illegible] و چون مشیت خدا قرار گرفته بود که امر سلطنت بکریمخان قرار گیرد لهذا اساس
سلطنت [illegible] را [illegible] مدت سی سال و کسری با استقلال تمام و اقتدار
[illegible] قیام نمود [illegible] شاهرخ شاه [illegible]
خان [illegible] جمعیتی فراهم آورده با کریم خان که در آن اوقات [illegible]

باجود

[illegible]

کرمان و [illegible]

با جود و همت بعد از جوانمردانه منزوجه مقابله و مقاتله ابو الفتح خان حاکم
اصفهان کردند ابو الفتح خان منهزم در دو روی شیراز آورده محافظت بپایان
دایمان بردن امد چنین قرار دادند که یکی از اولاد سلاطین صفویه
بر داشته علیمردان خان بوکالت دولت ابو الفتح خان بایالت اصفهان
دیگر مینان بر دو ری [illegible] منصوب شد بعد از تشیید عقود و عهود
قرعه این امر خطیر بنام میرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین
زده در ساعت مسعود [illegible] اورنگ سلطنت جلوس دادند و شاه
اسمعیل خوانده و سکه و خطبه بنام او کردند بعد از [illegible] اصفهان کریمخان
روانه عراق و ابو الفتح خان [illegible] مرگ [illegible] چون علیمردان خان
مسموع [illegible] کریمخان شد یقین حاصل شد که او را [illegible] زهر جفا
باید چشید در پی چاره خود افتاده رخت روی جلادت بجانب [illegible]
خان که از جانب دولت شاهی [illegible] در قلمرو که داشته بود و او را
مغلوب [illegible] گرد آورده [illegible] کرمانشاهان متوجه گردید
شده [illegible] کردستان اولاد قدیم [illegible] محاربه که داشته چون خود
در آمد و چون خبر [illegible] علیمردان خان رسید موکب شاهی
بیات کوهستانات [illegible] کنار آب [illegible]

خان علیمردان بطرف عزیمت از سمت اصفهان تیراز ایلخانی نموده رتق

او را شکسته بعد از تقارب کار مقابله با شاهزادگان با جمعی خود و خواهش

و سرکردگانی که در اصفهان بخانه بسکنی داشتند از راه زرده متوجه

کرمان شدند به ظفر و منظور با غنایم تا مامور مراجعت اصفهان داود

خانی که بعد آمده از زرده نشنیدند با زران در بستر با بختعلی بیک وارد

از جنت از منزله خان باز به دارالخلافه طهران در اثنا با اصفهان آمده خبر

رسید که علیمردان خان شخصی مجهول اللقب و مجهول النسب را در رقعات

عالی نسب خود را پسری شاه طهماسب نام نهاده با اتفاق سلطنت

بسلک العراق آمده شاه سلطان حسین موسوم ساخته کرمانی را دفع

بدفع ایشان نهاده شاه در این نقش آمده خبر رسید که زراد خان با

بماهیت علیمردان خان زراد و می رسد کرمان متوجه

بعد از مقابله و مقاتله شکست خورده بود قلعه یزدی و شیخعلی خان

و محمد خان شاه محمد است قلعه و محافظت عیال و اطفال زندیه مامور خود

عازم اصفهان از آنجا متوجه فارس بعد از رفتن کرمان که از آنجا

بسمت اصفهان رفت زراد خان قلعه را محصور و مصالحه بطرف

نمود شیخعلی خان محمد خان و سایر اعیان سلطنت را با در کرمان

دیگر خواتین با بطرف حسین بند بلم خان سپرده میر ده هزار

۲۶۷

[illegible] که [illegible] زاده در [illegible] بسیار [illegible] خود [illegible]
انجام مهام باصفهان رفته سکه بنام خود کرده چون [illegible]
[illegible] بجانب [illegible] در منزل [illegible] از [illegible]
یک قبضه شمشیر و طپانچه که در میان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] چهار [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] دفع ایشان فرستاده کرمان [illegible]
[illegible] بسیار نمودند [illegible]
[illegible] خان را [illegible] از میان [illegible]
خود را [illegible] بکرمان [illegible] چون خبر [illegible]
کرمان رسید بعزم فارس از اصفهان حرکت [illegible]
شد [illegible] مراجعت کرده کرمان [illegible] نموده [illegible]
اصفهان [illegible] باصفهان خبر [illegible] محمد حسن خان
بعراق رسید [illegible] نموده [illegible] بعزم [illegible]
[illegible] خود ساخته محصور شد در [illegible]
افاغنه [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible] محمد حسن خان فرستاده [illegible]

اصفهان

اصفهان و در منزل آقا کمال ترکمان پی عزم خود زنجیر کابینه دوده بر ز نجف
او روانه نقی خان زنگنه داده و ورود طهران و تتمه
مسافره ز نقل آورده مراد خان کرمان خود تحریک نمائی
جلالت سمت آذربایجان و شیخعلی خان افشار اردوی بعزم مدافعه
وارد تبریز و در قراچمن تبریز مصاف روی داده نادرخان شکست
وروی ... بطرف ارومی ... محصور شد بعد از نه ماه
از در اطاعت درآمده شهر را سپرده بود از استیلای خود شیخعلیخان را
کور کرده هدایت الله خان را ... روانه نمود و
علیخان با دودمان ... رحمت ... شهریاری آمده از فتنه نظرعلیخان
مستحضر ... که ترکمان در اصفهان با غرور و اغوای جماعت
بختیاری ... شهریاری نموده اظهار مخالفت ... بنابراین امرا و خوانین
... با کوچ و بنه به اصفهان آورده ترکمان اصفهان را ... نظر
... رفت با برادر ... تا اقصای لرستان ... اسعدالله
... را ... شد و شیخعلیخان افشار را
بعقب آورده روانه خوزستان پس از انجام مهام آن حدود ... برگشت
کیفیت ... متوجه شیراز صادق خان برادرش را ... اساس ...
حال مامور ... ترکمان نسبت ... خدمت

مورد

۲۶۹

تاریخ پادشاهان عجم

از امرای سلطنت ... اصفهان ...

... از جمله ...

مقرره را بکام رسانیده و نظر علیخان را مامور یزد نموده محمد تقی خان بدست

آمده بشیراز برده بقتل رسانید پس جمیع بلاد ایران از فارس و عراق

و آذربایجان و طبرستان و کرمان بعضی از روی رضا بعضی از راه جبر آن چون طبس و اصفهان و خراسان

و غیرهم او را مسخر گشت و ارلوخان نیز از گرجستان با کمال عجز و استیمان نامه و هدایا فرستاد

و مرد و نقد از طرف آنورا رسیده پیکران گردید بعضی از شاهزادگان صفویه و نادریه مثل نصرالله میرزا

و شاهرخ میرزا و نظر علی ولد عادلشاه و میرزا سید محمد نزد او آمده و اکثری از اولاد پادشاه

ملتزم رکاب داشت با ایشان احسان و التفات او بسیار می‌نمودند از روی آنها روم و هندوستان

و هند و بکرات ایلچیان با تحف و هدایای لایقه وارد و در بار و عهدات شاهانه گذشته از سلطان

ایلچیان مامور می‌شدند در تبریز زلزله عظیمی واقع شد که جمیع کثیری از خلایق تلف

و اکثری از عمارات آنجا خراب شد در بغداد اغتشاشات در باب ... عمر پاشا ... نمودند

اهل ولایت با یکدیگر نحوی که محاربین ان از ... منتفع شده و ... را ... ترک ... بر حال

... شتافتند عمر پادشاه ... ان را ضبط و خلاف ایشان ... و اموال

... ایشان ... را ضبط ... و آنحضرت شرحی در باب احوال عمر پاشا

مرقوم و عمر پاشا فرمان او در ... کریم خان چون عثمان ... بصره

عمر پاشا را ... و عمت غیر متصرف ... فوجی از سپاهی البرداز

صادق خان برادر خود را مامور تسخیر بصره نمود صادق خان ... بصره

و شهر بصره را ... علی محمد خان زند همشیره زاده خود مامور بتوقف

در ایلچیان

و اعیان بصره را بر و گشته وارد شیراز شد چندی اعراب در پنهانی آب در صحاری آنجا
انداخته شمشیر بی‌امان کشیده لشکر عجم از در مدافعه در آمده وقتی آگاه
شدند که خود را نیلوفر وار غریق لجه فنا دیدند علیمحمد خان و برادرش مقتول و جمع
کثیری نیز راه عدم گرفتند و معدودی خود را از آن مهلکه جان بساحل نجات
رسانیدند چون خبر این قضیه مسموع سمع آنحضرت گردید بسیار مکدر و دائم
الاوقات در فکر تدارک آن بود تا آخره در سیزدهم شهر صفر سنه ۱۱۹۳
از دار فانی بدیار باقی رحلت نمود مدت سه روز نعش او بر زمین مانده
و بدفن او کسی نپرداخت بعد از سه روز زکی خان امراء زند را بقتل آورد
و نعش او را دفن کرد آثار او در شیراز است

مسجد جامع — حمام وکیل — مدرسه سلطانی

بازار وکیل — ارک مبارک

[illegible]

ابوالفتح خان

حکومت ابو الفتح خان ... از امرای سلطنت کریم خان ... [illegible]
... از امرای ... [illegible]

مدت حکومت ... ماه

ابو الفتح خان ... ماه

ابو الفتح خان بن کریم خان که از اردوی	محمد صادق خان که از حبس کریم خان ابو
مرحوم کریم خان بعضی از امراء بر	الفتح خان بحکومت نشست جعفر خان
سستی ابو الفتح خان دل از کریم خان برداشت	... در امور اصفهان که علیمراد خان را
پسر دیگر کریم خان که داماد او بود قبض	... بلکه را ... تصرف آورد و از ملک عراق
اسلوب در شیراز برپا ... و ...	و ... اصفهان از لشکر عراق
بالاخره زکی خان ... نفرات ...	برداشته روی به شیراز گذاشت
بقتل آورده ابو الفتح خان بجهة آنکه	ابو ... رو به لشکر داده فرار منهزم
حقی بجای پدر نشانید و در انزمان	به باره شیراز راهی رو به دیگر ...
صادق خان برادر کریم خان والی	و تصرف نمود و غیر جعفر خان که برادر
انجا ... که ... نگاشته بحوالی شیراز آمده	... بقتل رسانیده اولاد
بانفع علیمراد خان سرکار سپاه را از شیراز	کریم خان نشست محمد علیخان که در حبس
بر اعمال زکی خان و تحول قلوب ایشان	صادق خان بودند ...
بسوی خود و تالیف ... تکلیف نمود	والسلام ... و الله ...
از اطراف باصفهان آمد چون خبر طغیان	[illegible]
بزکیخان رسید چند کس از طایفه باقی ...	[illegible]

وارد

علیمردان خان چون از قتل [illegible] و اقران
[illegible] دل بر [illegible]
نداشت شیخویس خان پسر خود را [illegible]
سوار روانه مازندران نمود و باصفهان آمد
شیخویس خان در قریه [illegible] کوه [illegible]
[illegible] داده [illegible] کشته شدند
و آغا محمد خان قاجار [illegible] جنگ [illegible]
استراباد مصاف شیخویس خان [illegible]
[illegible] کنار رودی بجهت [illegible] آورد چون
مردم [illegible] عسکر [illegible] کردند
[illegible] آغا محمد خان [illegible]
[illegible] کشته شد در این ایام [illegible]
آغا محمد خان از برادر [illegible] نزد شیخویس خان
[illegible] بجنگ [illegible]

جعفر خان ولد صادق خان چون باقرخان
خوراسگانی حاکم اصفهان از وفات علیمرادخان
مستحضر شد چون رابطه و اساس سلطنت
در [illegible] جعفر [illegible] بر اصفهان نزول و
باقرخان [illegible] بمیدان نقش جهان اصفهان
[illegible] جعفرخان رسید [illegible]
[illegible] باقرخان
[illegible] جعفرخان [illegible]
[illegible] خبر رسید که آغا محمد خان
از مازندران عزیمت عراق نموده جعفرخان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] روی باصفهان نهاده [illegible]
خوراسگانی که در جانب آغا محمد خان حاکم اصفهان
شده بود [illegible] بدست آورده
[illegible] اسمعیلی [illegible]
اسباب سلطنت چیده بود نهاده در [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

از ابتدای سلطنت کریم خان الی پادشاهی لطفعلی خان

...علیمراد خان و از جمهور اسلام سلطنت گرفته

در صفاهان ...

۲۷۳

استراباد داده آخر آقا محمد خان با جمعی از ترکمان

بان صعود ... زبده دولت القاجاریه فرار داده

آذربایجان ... تبریز از طرف ...

رکاب آقا محمد خان نیز در جایی کارزار

ملک کرده محمد طاهر خان در میدان کارزار

مقتول و سپاه پریشان شده تسخیر کاشان

نیز در استماع بجانب طهران آمده و جعفر

خان ولد صادق خان در جانب مامور شده

والی اصفهان ... روی باصفهان

نهاد و چون علیمراد خان مطلع شد بسیار پریشان

خاطر شده در عین شدت مرض ...

عازم اصفهان و در راه در قریه مورچه خورت

... اصفهان ... رفت

در سنه ... حال ...

قرار داد ... جعفر خان اورا

متعاقب ... شده چون ...

... احکام ...

... کفور

... نمود و ...

در ... در میدان مقابله نموده

منهزم ... اصفهان

شد در ... اسمعیل خان و محمد حسین

... بجانب ... روی باصفهان

آورده ... نمودند و ...

... محمد خان در طهران حرکت

و جعفر خان ... استماع ...

سال دیگر عازم ... منهزم شده ...

آمده و در ... اصفهان علیقلی خان

برادر آقا محمد خان ...

...

... اصفهان ... عازم ...

[illegible]

با فدان کمقوت لطفعلی ... [illegible] نموده ... [illegible]

نشسته ... [illegible] ... شیراز ... [illegible]

لطفعلی خان بن جعفرخان زند بعد از مقتول شدن جعفرخان او باستظهار تمام بنده در بند بود و چند برادر
بر مسند حکومت نشست حکام بزرگ که همراه او بودند او را گرفته به بند زنجیر و لجام
بود و دیگر جانب بندر بوشهر رفت و در آنجا شیراز آمده و بعضی حاکمه در بهار
خبر رسید که آغامحمدخان عازم فارس است لطفعلی خان مقابله نموده فارسیان
به قلعه رفته محصور شدند و چون لشکر شیراز زیاده شهر و قلعه محکم بود آغامحمدخان
بعد از آن معاودت و در سال دیگر حاجی شاه و آنکه از اعیان مشهور بلکه از بانیان بود
برد با لشکر فارس نمود لطفعلی خان عازم مقابله و در محال شیراز ایلات
آمده دروازهای قلعه را بر روی خود بسته دید ناچار بجانب ... فرزندیار با
آغامحمدخان در ... او کارزار با آغامحمدخان کرمان را تسخیر نموده محصور شد لطفعلی
... [illegible] ... ابواب شهر را گشودند لطفعلی خان با
باده سه نفر خود را از قلعه بیرون انداخته راه بم در پیش گرفت چون کنار
برج قلعه رسید همراهان او را ... نموده خود را ... [illegible] ... شد
بر انداخته ... او را گرفته نزد آغامحمدخان برده او را کور ... تقدیر رسید

فهرست تاریخ پادشاهان عجم نسخه [illegible]

زمانه این سلسله [illegible] آقا محمد خان [illegible]

[illegible] سلسله قاجاریه

در ذکر [illegible] آقا محمد خان

در بیان نسب جمیع شاه قاجار

سلسله قاجاریه اصل این سلسله از ترکان است در وقتی که [illegible] خاقان از جانب [illegible] ایران [illegible]

سرتاق [illegible] مامور بمحافظت [illegible] قلاع [illegible] بود و از [illegible] مشغول بود [illegible]

در رکاب مامور که در سرحد ترکستان تا اقصای مصر و شام [illegible] نمایند

هزار مرد جنگی برسید و از آنجمله ایل قاجار را بسرحد شام مامور نمود که امیر تیمور [illegible]

جهانگیری نهاد و [illegible] عالم [illegible] قدم گذارد اتراک [illegible] بسلطنت [illegible]

کوچانیده بایران آورد و [illegible] بترکستان نمود [illegible] اسمعیل نمود و بعضی

از بلاد ایران و آذربایجان [illegible] گشادند قاجاریه در حدود گنجه و ایروان [illegible] نمودند

و در عهد سلطنت شاه اسمعیل ماضی [illegible] از امرای ایشان [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] استرآباد و [illegible] ولایت [illegible] حضرت شاه عباس

بعضی را از این طایفه که [illegible] استرآباد و بعضی را [illegible] مرو شاه جهان

[illegible] ایشان [illegible] منازعه میکردند تا آنکه در ایام شاه سلطان

حسین نوبت سرداری قاجاریه استرآباد [illegible] سید محمد خان [illegible] قزوین که [illegible]

استرآباد بود [illegible] میرزا احمد قزوینی [illegible] او را [illegible] سفید [illegible]

از [illegible] این طایفه [illegible] در آتش [illegible] بعقوبت رسیده

[illegible] قلعه مبارک آباد استرآباد [illegible] داخل قلعه شد

محمد [illegible] استقلال [illegible] ایل قاجاریه بشهر استرآباد [illegible]

[illegible] ایل [illegible] در آن حوالی مستولی و مردم [illegible] در میان [illegible]

از صفحات

از حرکات سرکش بود فتحعلی خان جمعیت بهم زد و چندی در التفات آورد بعد
از چندی مسموع او شد که سرخیلان قاجار بنای خیانت
و فساد دارند با استراباد مراجعت و ایشان را مسموم ساخت بجزا [illegible] واقعه و استقلال
او در آنجا شد با هزار سوار قاجاریه باصفهان رسیده در ادای [illegible] محمود افغان بود حرکت [illegible]
می رسانید مردانه منزوی هر روزه سر در زده بسیار بنظر پادشاه
رسانیده بجز ارکان دولت خدمات نمایان در پیشگاه خاطر پادشاه
جلوه میداد و آزرده خاطر باستراباد مراجعت نموده افاغنه اصفهان
طهماسب [illegible] از پایان بطرف مازندران آمده فتحعلیخان استقبال
کرد و در ساری بخدمت شاه طهماسب رسید و دستگاه سلطنت را [illegible]
و از مازندران باستراباد لشکر جمع و بجانب خراسان حرکت کرد و در
در حین محاصره مشهد مقدس که در تصرف محمود
سیستانی بود بنحویکه سابق اشاره بان شد بسعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۷۷

مدت پادشاهان عجم سابق بر قاجاریه

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت ...

سلطنت قرار از ظهور اسلام سلطنت ...

از ابتدای خلافت خلفای بنی امیه

ترتیب سلطنت قاجاریه

از ابتدای خروج محمد حسن خان الی انتهای دولت قاجاریه قبل از محمد شاه

محمد حسن خان ... حسینقلی خان ...

آقا محمد خان از ۱۲ شهر صفر سنه ۱۱۹۳ یکروز بعد از وفات کریمخان الی ۱۲ شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۱ در قلعه شوشی بقتل رسید

فتحعلی شاه از بیست و دوم شهر ذی حجه سنه ۱۲۱۱ یکروز بعد از کشته شدن آقا محمد خان الی ۱۹ شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۵۰ در اصفهان وفات یافت

از زمان ... الی ورود بطهران ...

۱۷ سال

۲۸ سال

از ابتدای سلطنت حضرت محمد شاه حفظه الله تعالی من ...

الافات الی آخر بیست قاجاریه و آن زمانیست که اراده ازلی

تعلق گرفته باشد و بغیر عالم الغیب کسی بر آن مطلع نیست چون

مقصود این بود که معلوم کنم از ابتدای کیومرث تا آن زمان

انتهای دولت فتحعلی شاه چند نفر در چند سال سلطنت کرده اند بنابراین از
ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلی شاه قاجار یکدفعه قرار
داده‌ام و از سلطنت حضرت محمد شاه تا آخر قاجاریه کسی نمیدانند یکدفعه
قرار دادم . .

محمد حسن خان که معاصران کریمخان بوده اند

محمد حسن خان

آقا محمد خان و فتحعلی شاه

فتحعلی شاه

آقا محمد خان

مقالت
در ذکر احوال محمد حسن خان

[illegible]

محمد حسن خان قاجار

محمد حسن خان بن فتحعلی خان بعد از کشته شدن فتحعلیخان ایل قاجار از تیغ کینه‌جویان
محمد حسن خان هنوز بسن رشد نرسیده بود با دویست و شصت نفر فرار نموده در ترکمن
او را با محمد خان ولد حسین بیک قراخوی قاجار که از شاه وکالت
حاکم استراباد بود بواسطه ... منازعه شد جعفر باد اتفاق
بشهادت رسید شهر اشرف محمد زمان که با ... نادرشاه آمد در رجعت
از موصل محمد حسین خان قاجار باستراباد مشار الیه مستوفی شد
در ... را سامی آمد بار ساخت محمد حسن خان فرار بجانب دشت
تا آنکه بقتل رسید محمد حسن خان باستراباد آمده جمعی از ... ترکمانان رفته شاه
خراسان روز عرق نصب سلاطین صاحب اختیار شد نوبت شاهی میرزا
سید محمد ... شاه ... تا بار سید محمد حسن خان با امرا خراسان کفیل ... آن
باستراباد آمده مشغول لشکر شد چون الوار به ابوتراب دختر زاده شاه
سلطان حسین را بمسند حکمرانی جلوس داده بشاه اسمعیل موسوم ساخت
کریمخان زند وکیل الدوله بوده با شاه اسمعیل باز ... ان نهاد محمد حسن خان
عازم استراباد گردید کریمخان با شاه اسمعیل در نواحی استراباد نزول نمود شاه
اسمعیل را برداشته بجانب اشرف رفت مسخره کرده باستراباد

در همین اثنا ابراهیم خان بخاری با چند نفر از خوانین خشم خوردی
بدرگاه می‌آمدند پس خواهش مذکور را دررود و شکستهای لاابقه که زاینده
و از انجمله دو قطعه الماس یکی بوزن هشت مثقال مسمی بدریای نور و دیگر
شش مثقال مسمی بتاج ماه بود همه را محترم داشته او را مکاری با
زبون آن ملکی داد پس عازم گیلان و آنجا را متصرف شده وارد قزوین و ولایات مستشرح
عازم مازندران و از آنجا بجانب عراق و اصفهان آمده کریمخان از او منهزم شده
بشیراز رفت محمدحسن خان در اول سال ۱۱۷۰ عازم شیراز شد چون در غیب آزاد
خان افغان وارد اصفهان و از آنجا عازم مازندران شده بود از عرض
راه مراجعت جمعی منبع او مامور شده و آزاد خان محاربه نکرده بگیلان رفته
شد پس محمدحسن خان عازم گیلان و آزاد خان فرار نموده و اغروق
او بتصرف لشکر محمدحسن خان شد و در بهاری روم آذربایجان و آزاد خان
منهزم ساخت و ارومی را مسخر ساخت قلعه شوشی و گنجه قراباغ را غارت کرده
وارد تبریز آقا محمدخان ولد ارشد خود را از آذربایجان منصرف عازم
فارس شده و در اواخر سنه ۱۱۷۱ در یک فرسخ شیراز نزول نموده کریمخان ابواب قلعه
بسته محصور شد جمیع فارس بهواخواهی محمدحسن خان آمده مجبور از جهت آذوقه
اردوی او غیر ممکن قرار گذاشته شیراز رفته دیگر گران شد ظاهر نجه بسته محصور
شد و جمیع روسای اصفهان و آزادی که از جانب او حاکم اصفهان بود

[illegible]

۲۸۱

تاریخ پادشاهان قجر [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible]

بنای مخالفت گذاشته کار بزرگان رفته رفته [illegible] استعظام مهام آن [illegible] منغان امد

حسین خان محمد شد چون خبر رسید که شعیبی آن [illegible] کوه [illegible] کرده در دا

دره‌های ترکمانیه [illegible] [illegible] را غارت [illegible] [illegible] حسین خان را با [illegible] بسته

محمد [illegible] مشهور [illegible] [illegible] لقب [illegible] محمد حسن خان [illegible] ام

اورده در [illegible] [illegible] و با [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] تعقیب او [illegible] [illegible] اشرف [illegible] [illegible] خراسان

رفته محمد حسن خان [illegible] فاحش [illegible] خود [illegible] که بیرون [illegible] [illegible] است

[illegible] افتاده در [illegible] [illegible] نام کرد که از [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] حرام [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] رسید [illegible] [illegible] واقع شد چون

این خبر رسید محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بودند [illegible]

[illegible] استماع واقعه [illegible] از [illegible] خود [illegible] آمده [illegible]

و سایر اولاد محمد حسن خان خروج کرده [illegible] [illegible] [illegible] شد [illegible]

[illegible] [illegible] محمد خان [illegible] [illegible] اولاد [illegible] اتفاق [illegible] [illegible]

کشیده کریمخان زور استقلال بجهت کمال رسید عاقبت خاطر [illegible]

[illegible] شده ناچار کریمخان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان

و آقا محمد خان ولد اکبر محمد حسن خان که سن او [illegible] سال [illegible] [illegible] از

[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] امده با [illegible] [illegible] [illegible]

ادا

در هنگام داعیه سلطنت نموده بعضی از قاجاریه و جاری باشی که قارسی اوره بودند
بقتل آورده مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران او با او پیوسته طاغی گشته
گردیدند بر یافت زندیه حکومت مازندران یافته بود و بنای خصومت
با جمعی بطرف شرف بعقد اوان مرتضی قلیخان بود رفته حسینقلیخان همور
بمکافات کرده [illegible] رفته بتقصیر غلبه انکار از تصرف نمود محمدخان داور
بقتل رسید اموال تجارت رفت کرمانی فراز استماع جعفر مهدی خان
ولد محمدخان بکابی پدر حاکم ساخت بار دیگر با حدودی برسر او آمده
او را گرفته محبوس شد کرمان بار اشایه رفت او را از ولایت کوتا
کنه کاری او نیز بشمار رفت بدرجه بلندی در کشور شوکت او کوشیده بادمانه
بعضی از معاندین در استراباد به دستیاری ضبط نموده الهرو خاطری او را
بی آبرو برده در آنجا [illegible] میرزا پسر شاهرخ در مشهد نوای کشورگیری
برافراخته او بقلعه معروری که در دشت شرکه دراین اوان کرده
روانه مشهد [illegible] ساخت و خود را میان آورده طایفه کوکلان
جمعیت خاطر دادند پس حسینقلیخان با ایشان محاربه نموده با اندوه
صلح کرده و طایفه باشی و ده نفر ترکمان بیرون را که در رکاب او
بودند قطع کردند بقتل او تحریک نمودند در جامه خواب بقتل آوردند چون
این واقعه مسموع مستمع کرمانی از [illegible] خان القوم کسی او نیز شمشیر خونریز کشیده در مازندران

[illegible]

۲۸۳

آقا محمد خان پادشاهی بود صاحب شوکت عظیم الشان و خسروی جلیل

القدر در زیرکان رای و متانت فکر او پادشاهی بدولت و داد گستری

بالعرضه زهره شیر آب شدی و در هول صولتش پیلان مستی رستم سام

خواب [illegible] ضعف و فقر [illegible] بود و با لشکر ایران در ایام

[illegible] مقام خراب [illegible] ایران در ایام دولت او [illegible]

[illegible] بودند [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] جهان سایه گستر [illegible] که زوال [illegible]

[illegible] در جرأت و شجاعت او [illegible] با وجود [illegible]

اسباب سلطنت [illegible] هیچ و هیچ قدم در معرکه جهانگیر [illegible]

[illegible] در کمال [illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] بود [illegible] آقا محمد خان [illegible]

[illegible] سوار شده غروب در صحرا [illegible]

[illegible] فرصت وفات [illegible] آقا محمد خان در همان روز که [illegible]

[illegible] بود با برادران خود جعفر خان [illegible] شیراز [illegible]

آمده [illegible] باصفهان و از آنجا بطهران آمده [illegible] خان [illegible]

[illegible] آمده [illegible] عراق [illegible]

[illegible] خان زند گرفتار شده [illegible]

[illegible]

بعد از فوت مرادم اورده اغاز مخالفت کرده با الامرزه محمدولی سعادتمند شده و
دیگنجان بعد از فوت کریمخان در شیراز سکونت نشسته بود علیمرادخان خواهرزاده
خود را با لشکر مامور اصفهان ساخت متوجه عراق و سرحدات علیمرادخان با ایلات
بختیاری وغیره وارد طهران و جمعی از افاغنه مامور بمقابله فرستاده هنوز دکان
ایشان قبقب پس آنحضرت عازم عراق و در عرض راه به گوزست رضاقلیخان
بسیار فساد کرده آنحضرت جعفرقلیخان را بمقابله او مامور و خود نیز رفته رضاقلیخان
مضطرب شده دست از دامن انکار زده بخدمت اقدس پیوست آنحضرت
او را عفو و لطف ان کرده در ثانی نقض عهد نموده بالارکان اتفاق و افغان
نزده گرفتار مستقر شد دیگر باره با سرکار ارکان و غیره طغیان ورزیده در بازار
نزدیک دیوانخانه اقدس شلیک کرده آنحضرت چند نفر از خواص و عام با دیگر
متحصن شده هر چند با بندگان از آتش بارست زده قدمی از عمارت
وسیمی عبارت اقدس نرسیده با الامرزه جماعت جلال [illegible]
متعهد شدند که او را حین غفلت بیند پس آنحضرت با شاهزادگان و
کرده بود رضاقلیخان چند روزی در بار فرودس حکم راندند مرتضیقلیخان
و علیقلیخان و خوانین قاجاریه و ترتیب بهرام کی بعزم انتقام و رضاقلیخان ابدال
مامور بمقابله [illegible] قلیخان غالب شده و
از سر [illegible] مرتضیقلیخان با سپاه رضاقلیخان بجهت عذر خواهی حسیده اینجا آمده

بازنادر

تاریخ پادشاهان عجم ...
[illegible] اعلیحضرت [illegible]
[illegible]
السلطان [illegible]

باز بنیاد جنگ و دعوا نهاد زکی خان و علیمرادخان زند رفته و با او نیز جنگ نموده به شیراز رود و از آنجا
بهزاران فتنه در گذشت با جمله حاجی جاکبان و لاهیجان جای خود در رکاب آنحضرت بار فرد
آمده فیما بین نزاع در باب برادر ان قبایل و قال بسیار شده با جمله استراباد و هزار
جریب مرتضی قلی خان مقرر شده هر یک از حسابان سوار [illegible] راضی شدند
به استراباد مرخص و در یا که آنحضرت متوجه ساری بوده قادر خان عرب حاکم بسطام
فراهم آورده بر سر دامغان جنگ با لاخره منهزم شده جعفرخان علیمرادخان زند حاکم عراق
دستگیر شده بوده امیر گونه خان افشار را امر دارد مامور کرده [illegible] اهالی لاریجان
کرده آنحضرت در سر سر سید اهالی ایشان [illegible] کرده جمعی را مستقبل ساخت امیر گونه خان
منهزم به طهران رفت آنحضرت وارد سمنان اهالی سمنان اول مرتبه از اطاعت پیچیده بعد
شدند بالاخره خدمت کرده سمنان به بیوک خان علیقلی خان مقرر شد پس از آنجا به دامغان
و بسطام رفته بسیاری از آنجا خدمت کردند و قادر خان عرب با جمعیت [illegible] نموده متفق شد
و بسطام متعلق به محمد جعفر قلیخان مقرر شد و از آنجا به استراباد شهر [illegible] قلیخان را به کیلان روانه [illegible] الله
خان را متعاقب [illegible] شده پس علیقلی خان را مامور طهران [illegible] کاری حشر پس آنحضرت
به استراباد و فتنه بزرگ و کوچک آنجا را سوار [illegible] شاهانه مشغول و لوای قلعه محمد را مسخر
قلاع آنجا [illegible] و رحیم خان [illegible] استراباد نموده متوجه مازندران
و از آنجا عازم رشت و بلغار و غلبه مسخر نموده هدایت الله خان [illegible] دان کر بحث
پس آنحضرت وارد و سلطانیه و زنجان را متصرف نموده با زندران [illegible]

و از آنجا

دور اینجا کرمی خان روس که برسم تفرج در بار و ساری مشغول بوده و فساد میکرده گرفته
[illegible] خسیندی [illegible] و [illegible] حسب الاستدعای کرمی خان [illegible]
[illegible] پادشاه روس فرستاده عازم طهران و چون اهالی طهران [illegible] سال بود
[illegible] اطاعت نمیکردند قلعه طهران را احاطه کرده در آن اوان علیخان افشار حاکم عراق
[illegible] عنایات موفور گردید مقارن اینحال خبر رسید که برادر [illegible]
علیمرادخان بسمت طهران آمده [illegible] میکند آنحضرت جعفرقلیخان [illegible]
[illegible] مأمور [illegible] منهزم [illegible] دستگیر غنایم بسیار بدست عساکر
[illegible] طهران بلطف الهی [illegible] عفونت هوا
[illegible] قلعه کیلان تلف شده [illegible]
[illegible] مازندران شده [illegible] شهر ری که [illegible]
[illegible] در همین سال که سنه ۱۱۹۸ اتفاق افتاد علیمرادخان خواهرزاده دیگر از جانب
[illegible] که در [illegible] سلطنت داشت مأمور طهران و [illegible] آنحضرت شده چون [illegible]
[illegible] ایالت و حشمت عراق را [illegible] مملکت فارس استیلا
یافت اولاد کریمخان را بعضی مقتول و بعضی را [illegible] اصفهان و از آنجا
[illegible] اکبرش را مأمور طهران ساخته محمد [illegible]
[illegible] پیوسته [illegible] کرده
[illegible] منهزم [illegible]

[illegible]

۲۸۷

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

[illegible]

با پنجاه تن با او دستگیر شدند و [illegible] خان هزیمت نموده رفت تا آنکه لشکری بطهران
آورده از راه فیروزکوه لار رود و اسعان لشکر بمازندران فرستاد
خلال اینحال مرتضی قلیخان برادر آنحضرت با جمعی عشیره بیوفائی پیش کرده
بالوار به تحریک جمعی امان و ماهر فروش را از بادی احد اشغال کرده بعد از چندی لشکر باسترآباد
فرستاده در ظاهر قلعه مستقر نشدند و راه مجادله را گشادند آنحضرت راه آذوقه
بر ایشان مسدود ساختند و بالاخره از گرسنگی بتنگ آمده هر جا سر کرده
دستگیر شده بقتل رسید و خوانین و سرکردگان دستگیر شده معفو شدند
و بعد از لشکر بهلول را بعراق رسانیده [illegible] بنه و [illegible] خود را بحیله بطهران
گریخت پس آنحضرت عازم عراق شده و از آنجا نیز علیمرادخان رستم خان زند را با دو هزار نفر
بسوادکوه فرستاده آنجا آنحضرت جعفرقلیخان را بدفع مامور نموده در زیر آب خلاف شده
رستم خان منهزم بسمت طهران رفته آنحضرت سوادکوه را غارت کرده علیمرادخان را
از وقوع این سانحه شوری عظیم در کار پدید آمده بعلاوه از افراط خمر مرض استسقا گرفته
قادر بر حرکت نبود لاعلاج با اضطراب تمام قطع مراحل نموده در مورچه خورت درگذشت و مرتضی قلیخان
نیز بمازندران رفته بعد از چندی نزد پادشاه روس رفته او تحریک ایران [illegible] بسال
درگذشته نعش او را از آنجا آورده بعتبات عالیات دفن کردند بعد از فوت علیمرادخان
جعفرخان برادر مادری او از خمسه باصفهان آمده خزاین و خزینه را متصرف شد چند روز در اصفهان
بر سریر استقلال نشست آنحضرت در چهارم ربیع الاول سنه ۱۱۹۹ از مازندران

بعراق

بعزم آمده در قم عقب خان زند که از جانب جعفرخان در آنجا بود منهزم
ساخته از آنجا در نطنز آباد کاشان بمقابله تقی و داد خان و الله زاد خان آمده
که از جانب جعفرخان مامور بمحاربه آنحضرت بودند آنها نیز تقی خان با نفرون
دیاری منهزم شدند آنحضرت باصفهان رفته جعفرخان بشیراز رفت اسباب
و بنات خود را در آنجا گذاشت آنحضرت اصفهان را مقر کرده
اجلال و وضع و شریف استحکام الملک خود امید در رسانده بعرض
که طایفه بختیاری بکوهستان فراهان و گلپایگان جمعیت کرده بجنگ
قهر آمده لهذا آنحضرت عازم بنه ایشان و ایشان را محصور و جمعی را
مقتول و بقیه منهزم شده سفاق ایشان غارت شد و اموال امر عذر
بقیه منصور گشته بکمر کارگاه السنده پس حکم شیرین بود طهران بجهة مقر سلطنت
فرمود بسمت همدان نهضت و خسرو خان والی کردستان عم خود را
با پیشکشهای لایقه فرستاده و اسمعیل خان فیلی والی لرستان نیز برادر
خود را با تحف بسیار فرستاده معقود در رتبه بابا کت مضروب شده پس وارد
طهران و جعفرخان زند بود در رفتن آنحضرت باصفهان مدافعه بزرگ را
دیار الاخره جعفرخان بشیراز برگشت آنحضرت باصفهان آمده جعفرقلی خان
را موقف و خود بسمت طهران و عیاشر نهضت نموده قلعهات خمسه که نیز کشی
برادر ده بود بامر خان زند جمعی فراهم آورده که در برد وجود اقطار

و

خود تا مغلوب شده اسمعیل خان فرار علیخان بار دوم پوست پس پیاده گشت
از راه سمنان بطهران آمده بهزیمت ایشان منهزم و مجدد برگشته با لشکر خود
دید فوج گلوله شد آنحضرت با ز برخش پور زندی این سال سنه ۱۱۲۲ عازم
و بعد از انتظام مهام آن در سیک زمان نزول اجلال دور آستاباد ایلی
پیشکش فرستاده بود و به اسباب سپاه گردیده و چون طایفه بختیاری در مقام
شرارت بودند فوجی از بختیاری ایشان مامور از راه بروجرد و در ده
و قصد تنبیه خسرو خان کرده باز عم او التماس بشکستها و لاحقه کرده
عز قبول یافته پس از استراباد در ره طهران و جعفرخان زند از شیراز حرکت
[illegible]
و امیر محمد خان عرب اسباب توپخانه ادر العرف نموده عازم تسخیر خراسان
[illegible]
نشت نموده مراجعت باصفهان و از آنجا در طهران شد بعد از آن
جعفرخان زند باتجهیز لشکر در شیراز باصفهان آمده در خلال این حال
خبر فتنه انگیزی مرتضی قلیخان برادر آنحضرت رزباد که بسمت گیلانات
رسیده آنحضرت جمعی را بدفع او مامور و خود با سفیه تقی عازم اصفهان
و جعفرقلیخان بمرض استماع فرار شیراز نموده توپخانه در سپاب

ورود مشرف دراید پس از آنجا عازم طهران و مرتضی قلی خان که برده در کاه
مخالفت ... نموده آنحضرت زمستان را در مازندران گذرانیدند عید
نوروز در طهران آمده در ماه ... آنجا خبر فوت جعفر قلی خان و جلوس لطفعلی خان
رسیده از طهران بسمت شیراز حرکت و لطفعلی خان از شهر بیرون آمده
بعد از محاربه فرار و قریب هشت هزار سواره و پیاده دستگیر و جمعی کثیر از آنها
مقتول شدند و این در ماه ذیقعده سنه ١٢٠٤ بود و بعد از یکماه محاصره دارز
طهران شده در اواخر سنه ١٢٠٥ عازم تسخیر طالکان شده قلعه ش ما موله را
مفتوح ساخته از آنجا بمیرزا صادق خان [illegible] شقاقی بقراباغ گرجستان
شقاقی بجانب رشت رفت و [illegible] آنحضرت ... شدند و از آنجا وارد
اردبیل و مصطفی قلی خان حاکم قراداغ [illegible] لایق محترم و از آنجا بقراداغ
آمده حسینقلی خان دنبلی حاکم خوی حاضر حضور و مورد التفات و نوازشات
موفور و بحکومت خوی برقرار شده محمد قلی خان حاکم ارومی طالب ...
شده بکمال ... رفت و ... شده وارد ... کوچ و اموال محمد
نقل و غارت آورده شد بعد از چندی محمد خان آنجا آورده معقول شده در بیابان
اثنا خبر رسید که لطفعلی خان با بیست هزار سواره و پیاده روی باصفهان
آورده است آنحضرت باباخان یعنی فتحعلی خان را مامور بدفع او نموده
با قوای عبدالرحیم خان برادر حاجی ابراهیم و ... لطفعلی خان را

داده

۲۹۱

تاریخ احوالات عجم ...

در احوالات سلسله قاجاریه ...

... در صدور ... ظلم ...

در ... ... ب

... اقدس ...

السلطان ... خان

رسیده لطفعلیخان فرار به شیراز رفت حاجی ابراهیم خان او را

راه بشهر نداده بطرف بنادر گریخت و حاجی ابراهیم شیراز را

بضبط درآورده بعد از فرار لطفعلیخان ساخت حاجی ابراهیم خان

مصطفی خان که او را مامور شیراز و خزانه نقود و جواهر لطفعلیخان

خرف درآورد لطفعلیخان از خشت ... قریب چهارصد نفر را هم

آورده عازم شیراز منزل ... نزول نموده مصطفی خان ... او

رفته مقاتله نموده کاری نساخته جانمحمد خان نیز مامور شده ...

باتفاق حاجی ابراهیم خان با لطفعلیخان محاربه نموده کاری نساخت

و به شیراز برگشتند در این اوقات ... شقاقی ...

... شده در جانب سلیمان پاشا ... فایق رسیده

و آنحضرت در سنه ۱۲۰۸ وارد اصفهان و از آنجا بشیراز رفته لطفعلیخان

... آورده کاری نساخت ... بسمت کرمان رفت

پس آنحضرت داخل شهر شده اولاد کریمخان و کوچ لطفعلیخان را روانه

مازندران نموده مراجعت بطهران و بعد ... مشغول شده

و لطفعلیخان که از شیراز فرار به کرمان رفته بود از کرمانیان

... رفته امیر ... خان با ... نفر ... داده

رودی

وردی لشکر او را آورده آنحضرت حسینخان قاجار قوانلو را بدفع
او مأمور و بعد از مقابله با لطفعلیخان مغلوب و فرار بطبس نمود
آنحضرت بعد از انقضای جشن نوروزی سنه ۱۲۰۷ عازم سمت کرمان
و مجمع کرمان را متصرف و قرار داده عازم استرآباد و بقصد بیشه
ترکمانیه نموده جمعی کثیر از ایشان مقتول و عیال و اطفال و اموال
ایشان را اسیر و غارت کردند و ترکمانیه منقاد و دادن مال گردیدند
شده آنحضرت بطهران معاودت و سلیمان خان را مأمور آذربایجان
نموده سلیمان خان کس نزد ابراهیم خلیل خان جوانشیر فرستاده
ایروان استصواب گشته و مشارالیه پیشکشهای لایقه و عریضه استکانت آمیز
ارسال داشته استدعا نمود که بشرف اندوز رکاب شود
آنحضرت بعد از تنبیه ترکمانیه قصد تسخیر خراسان نمود در این اثنا خبر
رسید که کرمانیان از ... گشته لطفعلیخان را از طبس آورده
و بنای سرکشی نموده اند پس آنحضرت عازم کرمان و بعد از رسیدن
محاصره کرمان را مسخر و قتل و غارت نموده لطفعلیخان فرار
بیستان رفته در آنجا بدست بستانیان گرفتار شده بدرگاه آوردند
بعد از کور شدن کشته شده قلعه کرمان منهدم شده و باباخان
یعنی فتحعلی شاه را مأمور تسخیر کرمانات فرمودند و از آنجا بشیر

و سایر گرمسیرات ممالک و بهبود بنیه منضبط اند پس آنحضرت وارد طهران
و باباخان را والی فارس و حاجی ابراهیم خان را بمنصب وزارت سرفراز
نموده از طهران عازم آذربایجان و دفعه ابراهیم خلیل خان
کرده وارد اردبیل و حکم بقتل و غارت طوایف طالش نموده اموال
و اسباب و عیال و اطفال ایشان که پیش ازین روانه سالیان
نموده بودند و اهالی سالیان ایشان را راه نداده در کنار دریا
منتظر نزول بلا بودند بتصرف درآمده کوچهای ایشان را روانه
مازندران و فوجی از عساکر را مامور بساحت ارامنه را قتل
و غارت کرد بعد از آن قلعه پناه آباد را محاصره و ابراهیم
خان از قلعه بیرون آمده مقاتله و قریب سه هزار نفر از لشکر
او مقتول شده او فرار بقلعه و از در عجز درآمده پسری را کسیه
عنصر ساخته متقبل پیشکش و متعهد خدمتگذاری گردید و خوانین
آن حدود نیز بدربار پیشکشهای لایقه فرستاده متقبل خدمت
گذاری شدند و عریضه سلیمان پاشا والی بغداد با تحف و
هدایای لایقه بنظر رسید پس از آنجا عازم تسخیر تفلیس و فرمان
به ارکلیخان والی گرجستان مرقوم و او را باطاعت امر
فرمودند و او باستظهار حصار مغرور بقصد مقابله استقبال

دیگر به

محاربه نموده منهزم داخل تفلیس و جواهرات خود را برداشته بسمت کلارت
کاپیل کرینت انحضرت تفلیس را تصرف و امرا را اسیر و غارت نموده
جمیع کشیشان دست بسته بر در خانه اند حتی تمامی کلیساهای آنجا
را سوختند یازده هزار نفر زن و بچه اسیر شد پس از آن سپاه روانه عازم [illegible]
گمان کرده به مصطفی خان رو آورد که بدفع مصطفی خان شیروانی تصرف شیروان
مأمور فرموده بود مشارالیه شیروان را تصرف نموده با جنگ که محمد
حسن خان حاکم شکی و شیروان برادرش که در آنجا شده پناه به انحضرت
ملتجی است امداد نموده او را استخلاص ساز و مقارن ورود
مصطفی خان [illegible] تعاقب مصطفی خان را
معزول و حکم به حضور او شد مصطفی خان [illegible] ورود علیقلی خان
رکاب و در عرض راه [illegible] او را گرفته بقتل آورد
و انحضرت را [illegible] علیقلی خان را امر [illegible] فساد شیروان
مصطفی خان [illegible] گرفته بقتل [illegible] علیقلی
[illegible] انحضرت وارد طهران گردید [illegible] عطا
رؤسای قاجار حکام [illegible] علمای هر دیار را احضار [illegible]
بر سر او نهادند [illegible]
روز [illegible] خطبه و وجوه [illegible] سکه

باسم

۲۹۵

ناسخ التواریخ جلد سوم

در زمان سلطنت ... ... قاجاریه

... که ... در ... سلطنت ...

از ... سلاطین قاجاریه

السلطان

آقا محمد خان

بسم آورده وضیع و شریف را خلعت داده هر کسی را بجای خود

بنام التفات شاهانه سربلند و ابد در ساخت و چون مهام عراق

و آذربایجان و تفلیس و سایر ممالک روی به دلخواه انتظام پذیرفت

رسید که نادر سلطان و ... مشهد مقدس دست بجور ...

دروازه ... زر ... نقره ... حضرت ... برده اند و ... بیشتر

از ... بخراسان ... در افتد و غارت کرده اند

لهذا اراده خراسان نموده در ... ۱۲۰۹ سنه از طهران حرکت

و در استرآباد ... دیگر ... را ... داده ... بجنورد

عازم خراسان ... خان ... حاکم سبزوار ... جاجرم ... اسحق

... حاکم ... خان زعفرانلو حاکم خبوشان

... خان زعفرانلو حاکم جاران ... حاکم ... جعفرخان

بیات حاکم نیشابور ... علیخان ... هر یک با فوجی

از لشکر رکاب ... جعفر خان ... با کوچ روانه

طهران نموده ... ابوالفضل میرزا ... همراه

شاهرخ میرزا ... میرزا ... حضور ... احترام

... نادر میرزا ... شاهرخ میرزا ...

...

نوشته مستدعای رخصت نمود آنحضرت او را مرخص نمود و مشارالیه
با متعلقان خود بسمت هرات رفت و چون ابراهیم خان شادلو
در دادن سیورسات مسامحه کرده بود مورد مواخذه گشته با کوچ
مامور طهران شد پس آنحضرت داخل مشهد مقدس (از دروازه
خیابان با خاک ری تمام پیاده بروضه مقدس آمده مشرف اندوز
گشت و بعد از بیست و سه روز اقامه کوچ و بنه شاهرخ میرزا را
با اولاد و احفادش روانه مازندران و شاهرخ میرزا را قبل از
ورود بمازندران اجل دررسید شاه مراد خان افغان لجر
از استماع طنطنه خاقانی مرادخانی عالیجاه را رفت و خوانین
خراسان تحف و هدایای لایقه گذرانیده مورد نوازشات خسروانه
و بمنصب حکومت ولایات مرخص شدند و کوچهای ایشان را
مامور بطهران فرموده محمد حسن خان قراگوزلو با نامه خلوصیت
آمیز اظهار خواهش بلخ و نزد شاه زمان پسر تیمور شاه
افغان درانی ملک کابل و اسمعیل آقای کبری پادل را با مراسله
الفت انگیز نزد شاهزاده محمود برادر شاه زمان فرستاده
در این اثنا مقدمه آمدن روسیه و تسخیر آذربایجان و اطاعت
کردن رهالی گونه و سالیان و طالش بعرض ایشان رسید پس
آنحضرت

۲۹۷

تاریخ پادشاهان عجم ... و ملت قدیم

از ابتدای سلطنت کیومرث تا ...

سلاطین که از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از ابتدای خلفاء بنی امیه

... سلطنت

قاجاریه

آغا محمد خان

آنحضرت عازم طهران شده ایلچی از کابل وارد و نامهٔ تهنیت آمیز شاه زمان
و قبول تفویض بلخ رسانید و احوال روسیه این است که بعد از چندی پادشاه
روس وفات یافته سرداران بمکان خود معاودت نمودند و آنحضرت در اوایل
ذی قعده سنه ۱۲۱۱ بعزم تسخیر پناه آباد و استقبال ابراهیم خلیل خان والی قراباغ
از راه اردبیل بجانب آباد روان شد ابراهیم خلیل خان محض استماع
فرار دید یا رستگی و ولایات اگرچه رفت و آنحضرت بی مانع داخل قلعه
پناه آباد شده خزاین و اموال موفور از زر ارامنه و مسلمان متصرف در آن
چون هر کمالی را زوالی و هر اقبالی را ادباری در پی است دو سه نفر از خدمتکاران
آنحضرت از شعله خوی جهانسوز رشک مخوف گشته در شب شنبه
بیست و یکم ذی حجه سنه ۱۲۱۱ قریب بطلوع صبح صادق در
جامه خواب او را بقتل آورده تاج شاهی را با سایر
جواهر نزد صادق خان شقاقی بردند منشی را الیه اسباب
را گذشته در خیال بود که آفتاب عالمتاب وجود همه
جهان آرای طلوع کرده و شقیقه در میان خلق منتشر شد
و امرا و لشکریان بالکلیه تمامی متفرق و پراکنده
شده اسباب و اثاثه و اموال و بنه خود را تمامی
ریخته راه اوطان خویش گرفتند و با نواع مشقت ...

جاهای یکنار رسانیدند

لار

بلده طهران | به مشهد مقدسه منوره جناب | ضریح اشرف مطلای
لاعبد الحسین | نجف اشرف | مسعود میرزا ظل السلطنت

روضه مقدسه | مسجد جامع قزوین
رضوی

سنه ۱۳۰۴ م
ماه
۱۳۰۶ م

از زمان کرمان به ورود طهران | از ابتدای کشورگشائی الی زمان حال

سنه ۱۳۰۴ م
ماه
۱۳۰۶ م

۱۳۱۶ م

السلطان

[illegible]

ذکر احوال شاهان انجم سپاه

در ابتدای سلطنت گوهر … پادشاهی …

سلطانی … و … سلطنت …

سلطنت قاجاریه

السلطان

فتحعلی شاه ابن حسینقلی خان بن محمد حسن خان بن فتحعلی خان
قاجار پادشاهی است ذی شوکت و شان و خاقانی با داد و دولت
رفیع مکان محاسن اوصاف او زیاده از حد و حصر و خارج از نفوذ
و مکارم اخلاقش بیرون از اندازه تقریر است ابتدای سلطنت گوهر شکوه
که اولین پادشاهان جهان است تا اکنون که سنه ۱۲۱ هجری است
بجز سیرت و نیکویی شمایل حقیقت آن حضرت پادشاهی از کتم
عدم قدم در عرصه وجود ننهاده زهی دولت که مادر روزگار
که رویی چنین پرورده در کنار … دولت گشت و علو همت و صفای
طینت و صفای طویت در گاهی فطرت سرآمد پادشاهان
جهان است نعم ما قال الشاعر تو شاهی ختم و بر ختم رسل پیغمبری
دارند و اسپاه عالم تماشای کنم تا حال احدی از بنی آدم کثرت اولاد
و احفاد او نبوده چنانکه عدد اولاد ذکور و اناث آن شاهنشاه تقریر نمود
که هر یک تابنده اختری از برج عصمت و درخشنده کوکبی از برج عصمت و عزت
همه را القاب و ذات عظام و امرا ازادگان کرام تعداد در آورده و حرم
اهل حرم سرای آن حضرت که بدرجات شهنشاه نفوذ حرمت شمرده
و هر یک برونق قابلیت خود درخشنده بسیار محاسن اخلاقش میرزا

بسبب دوام دعای نقد جوهری نار بخش خاطر عاطر صفا میدهد والله به
سپهر عزت مشغول بوده از آن خاندان خیر سگالان دولت [illegible]
بدخواه این خاندان سبب قلع خاطر لعنت تفویض امور خود کارگذاران
بالمره بعروق عصمت و توکل بحضرت رب العزت اگر اوقات لیل
و نهار مشغول داشت تا هر نقش سفید خاطر موصحای علما فضلا و سادات نامدار
دولت میدارد و همت بر خواهش [illegible] مردم ایشان می گماشته دو دقیقه در اتمام
این مسئله جلیله فرو نمیگذارد و همت که گونه بر آستان و زمین هنوز
از تواضع سر [illegible] زمین کسته دولت هر بار از مقابله آنحضرت فوق المرتفع
مرتفع دوباره ارتفاع [illegible] از سوم سابقه آتش مرتفع میرانه که دولت
از حدود [illegible] میرداید ابواب النهایات [illegible] میتوان
[illegible] بدست نمایه [illegible] زرغمی که نهاد و رخاطرش [illegible]
بالجمله بیرون بیم او صاف و در حساب نمیخته [illegible] شک میدان [illegible]
[illegible] لغت این [illegible] داشت [illegible] زبان ایران [illegible]
در حب است [illegible] ادری کامه زن [illegible] ابیات نگوید [illegible]
مبارک دعای دوام جاه بدر خاص عام [illegible] هذا [illegible] شاه [illegible]
دولت که امانش خلق [illegible] بیچاره سر خلق باشد
دور [illegible] طاعت دشمن زنده دور [illegible] از دشمن [illegible]

دوام [illegible]

[illegible]

و اندیشه بر دل گزندت مباد که بر خاطر پادشاهان هیچ پریشان
کند خاطر عاطفی جهانت بکام فلک یار باد جهان افزونت که در
بجمله در ضمن [illegible] آثار دولت و علامت شوکت از وجنات احوال
او لایح [illegible] قباب سلطنت [illegible] بلند [illegible] طالع
لهذا پادشاه مغفور آغا محمد خان است [illegible] گذاشته
[illegible] مانند [illegible] آمرخی و [illegible] سردار [illegible]
امور [illegible] پادشاه مغفور [illegible] لشکر کشی
[illegible] گیتی [illegible] سلطنت [illegible] میان [illegible]
در [illegible] قهر پادشاه مغفور [illegible] را [illegible]
دولت عدم [illegible] و اطاعت نمانده تمامی امراء ایران [illegible]
[illegible] جود و خود زده از پای درآمدند شرح [illegible]
[illegible] اجمال آنکه زمانی که پادشاه مغفور آغا محمد خان عازم [illegible]
و قصد [illegible] بود [illegible] نموده میرزا محمد خان [illegible]
بیگلربیگی طهران وصیت کرد که اگر در سفر [illegible] شاه [illegible] قلعه [illegible]
ابواب قلعه طهران را گشوده خازن [illegible] سیم و زر و سایر اسباب سلطنت را
بآنحضرت تفویض نماید و علیقلیخان برادر کهتر خود را [illegible]

مامور نموده بود و بعد از انکه در قلعه پناه اباد بنحویکه ذکر شد بقتل آوردند
و امرای هر یک از راهی بهزار مشقت خود را رسانیده میرزا محمد خان
ایشانرا مانع دخول قلعه شده در بیرون قلعه رخت اقامت علیقلی
نیز بعد از اطلاع بعراق امده در قریه شاه عوض بنجم فرسنخ طهران نزول
نموده صادقخان شقاقی نیز از ناسپاسی اسباب را برداشته جمعی را بسمت
و ایلات اذربایجان بدور خود جمع بهوای سلطنت ورود عراق
قزوین را محصور ساخت بمحاصره مشغول بود چون خبر انفتنه در شیراز
بسمع علیقلیخان رسید و خبر اردو در شاه عوض داشته متوقف و عازم
عراق و در خارج طهران نزول کرده حسینقلیخان را در انحضرت باو بیعت
پس داخل قلعه طهران گردید بر سریر سلطنت نشست و دو نفر غلام با مر انحضرت علیقلیخان
ا خبر کرده بعد از چند روز مکحول و در بارگاه خود جانشین گشت پس حسینقلیخان
برادر انحضرت را مامور بدفع صادقخان شقاقی در دوانه قزوین فرموده و محمد
سلیمان خان قاجار والی خراسان نیز در رکاب و انحضرت عازم قزوین
صادقخان بعد از مقابله منهزم شده روی باذربایجان نهاد و برادر در انجا
که با ایشان در بر زد خوی بکوه یغمای کفر در آذربایجان فرار
دو ماه پیوسته در کوه و دشت سرگردان گشته و قاتلان آقا محمد خان لابد
امده با نواع شکنجه در جر تقصیر رسیدند و برادر سلیمان خان قاجار را بطلب

[illegible]

در بای کانور دماغ ماه زده عاد قمان شقاقی فرستاده خود به دولت
اقبال در زنجان نزول اجلال نمود صادق خان [illegible] ثانیه شاهی را
تسلیم ابراهیم خان نموده عریضه ضراعت آمیز فرستاد و مغفور [illegible] سراب
ذکر مرده منصوب شده و در آنجا عریضه پیشکش‌های خود نیز او دیا بجان رسیده
کما مور و نوازشات شاهانه شده حسینقلی خان قاجار را بجهة آوردن نعش
پادشاه مغفور مأمور و موکب همایون به سمت طهران حرکت و در بین راه
علیا سلطان را با نظام امور گیلان مأمور نموده در ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۲۱۲
وارد طهران و بعد از چند روز نعش آغا محمد خان را آورده بعد از تقدیم مراسم
تعزیه داری در کمال احترام روانه نجف اشرف نموده و در بهار سال اعلا
ئیل مطابق سنه ۱۲۱۲ برگشت افسر شاهی بر سر نهاد و از اتفاقات حسنه
در بهار [illegible] شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان که از برادران خود فرار
نموده پناه به این درگاه آورده فیض یاب حضور و مورد دلجوئی
و التفات موفور شد چون بنای استیلای زندیه از پیش [illegible] قهر
آغا محمد خان منهدم شده بود از گردنکشان [illegible] جعفر خان [illegible]
بعد از اطلاع از کشته شدن آغا محمد خان از بصره به حدود [illegible]
خاک [illegible] آمده و در آنجا آمده جمعی [illegible] طایفه [illegible] جمع آمده
بنیاد فساد نموده با فوجی مأمور به دفع صادق خان [illegible] منهزم باشد

گرفته

را کشیده برگشته کرده رفاقت سیستان و دشت منقطع شده بعزم احداث
پرورش بقریه خور رهگان آمده و رزا انقلاب اینکه خوانین افغان بعزم
استان ببیا را در طهران بود یکی از رؤسای آن حاجی محمد حسین خان بدفع
او رفته بجستکی شده محمد خان بباغ سگ دست آلکوزئی جمعی بسردار افغان
بالطرف برده و اموال کشکان اصفهان را بخود شده چون این خبر بعرض آنحضرت
رسید حسین خان قاجار مروی را با جمعی بدفع مامور و در حوالی قرباقی نموده
محمد خان فرار و در اصفهان اموال و اسباب روز و ملی غارت کرده
آنحضرت میتوانی قاجار را برای ایشان را مامور اصفهان روانه با الافره
بقاعت ... شدند و یوسف خان
بختیاری بکف خان زند کنیان آنجا ... بر دیار ایشان گرفته روانه
دیار نموده بقتل رسیدند محمد خان و رستم خان برادرزاده
بکف خان بمال سیلاخور رفته پناه بطایفه باجلان زده جمعی
بسر او گرد آمده بنشان طغیان جنبیده محمد از دربار کشیکچی درر
محمد خان قاجار و حسن خان چیلو دیلمی خان بدفع او مامور و در حوالی
سیلاخور جنگ در پیوسته و در ظرف کاری جمعی دیگر رسید
محمد خان فراهم آمده مشعله فته بالا گرفت آخر الامر محمد زکی خان
قاجار بهانه او مامور شده آتش فساد او را با آب شمشیر آبدار فرو
نشانده

۳۰۵

نشانیده و مظفر شده جعفرخان فیلی حاکم تبریز بموجب صلاح دید او را مخالف زده
محمد قلیخان افشار بعنایه سیر آمده بعد از عرض بحضرت از در حضرت شفیع
مرخص شد که از دل بیرکت در دولاب با آذربایجان اعوان خود را جمع نماید
پس اعلیحضرت عازم آذربایجان شده و خان شقاقی شفاعت ...
شد اعلیحضرت در ششم شهر محرم الحرام سنه ... و محمد قلیخان که چندی قبل
در زمان حسینخان شاه دستگیر از دین منحرف کرده بود بعنایه سیر آورده بقتل
رسید و اموال او ضبط و در شاه زاده محرم در آنجا عازم و در خارج شهر ...
برای سرکشی محمد قلیخان حاکم تبریز دعوی برپا داشت بر خاک عجز ...
الحاقات شد پس از انتظام مهام آذربایجان عزیمت طهران ...
را با ایالت فارس مفتخر و سار ... با زر چندی از اکبر کشی آورده ...
و در خانات اعلیحضرت ... فوجی را بکرمش ... محمد خان ...
لار بوده فرستاده محمد خان کاتب عراق شتافت و مامورین ...
حرایت ... کیفیت را بمحمد قلیخان عرض ... خود تعاقب کرده
ورود اصفهان ... الظاهر مردم را باین سخنان مقصد محمد قلیخان ...
از جانب شاهی در اصفهان بود مقاتله با او صلاح ندیده ...
عرض درد ... اعلیحضرت ... از حسن ... داشت ...
رسیده ... با سایر حکام ... فرمود ... عازم عراق ...

ارد شی

روس نیز میرزا حسن خان زنده کورا را بیابه میرزا آبرده داد از این صاحب منصبان که سپرده
تا هر چه داده و دسته آباد قصاص رود ... جاری گاه منزل میانج از اول الفتح
خان ولد ارا اسپهان خوانین شرفیاب حضور کردید و در زنجان قشون جنگلی
رسیده و در آنجا و در دستگاه سلطانیه و از آنجا عازم جنگلان شدند جنگلیان گیلان
و رشت در بابا خان و در گیلان نیز جنگلیان سرسته نایج الشخص سکار ساخته که
روز کار را خمیر مادری حرکت آمده چند و نه نامه نصیحت آمیز نوشته در طاعت
آنحضرت دلالت کرد حسین قلیخان ز زرا و جمهیر نوشته لاجرم با هشیاری
حرکت از منزل ... تا آنحضرت کرده عبدالله مراجعت و در منزل
ساروق فرامان دارد و رود نوشته با آنحضرت بدین نحو عذرخواهی نمود
که وجوه پارس کفاف مخارج او نمیکند اگر خان کرمان نیز ما نقطاع
او مقرر دارند سر را طاعت خواهند نهاد آنحضرت مضایقه نمود
کرمان الکفاکرده اصفهان نیز ضابط شده پس آنحضرت بخیال حرکت و در
دو فرسخی اردوی جنگلیان که در کمره بود نزول و در بیست و ... صفر تعیید صعود
نزد میرزا موسی جهت اتمام حجت نزد جنگلیان فرستاده با طاعت دعوت
نماید جنگلیان از خواب غفلت بیدار و دو بار دو جهاد حسینی سر ساری
بر رکاب سوده مورد التفات گردیدند و تمامی کشتن و مقید کفور او رده
مغفور نه ... نقش جنگلیان مغفور گردیدند موکب شاهی

۲۰۷

... [illegible]

... سلطنت ... [illegible]

بعد از آنکه پادشاه فتح کرد و در دارالطهران نزول اجلال ... حسینقلیخان را با ایالت

سمنان و ... مفتخر فرموده و در آن اوان محمود میرزای افغان جهت

انحراف یافته مراجعت نمود و در این اثنا خبر رسید که جعفرخان در

هنگام توقف موکب شاهی در آذربایجان ... پناه ... اکراد ...

بسر میبرد و چون عرصه ... تنگ دید ... بقتل آورده ... بسیار ...

... در ... کرده و در این

... رسید که جعفرقلیخان ... یافته

جعفرقلیخان برادرش که ... متوهم شده بود آمده ...

در این اثنا ... جعفرقلیخان رسید ... سایه ...

طالب آمد آنحضرت ... ارسال ... برادرش ... فرمود

و هم در آن روز حسینقلیخان هراسان شده ... نمود

... هم ... تعلیقه ... همچنان ...

... و ... دیگر ... مرحمت شود ... اشرف ...

... آنحضرت ... را ... محمد ... عوض ...

... محمد ... ولایت سمنان مفتخر فرمودند و در

این سال ... و ... آنحضرت ... در سال

... قبل سنه ۱۲۱۱ ... جشن ... محرم ...

نموده

نموده چون نادر میرزا پسر شاهرخ میرزا از مرحوم آغا محمد خان مرخصی گرفته
بود و در ظل سایه عطوفت اقامت شده بود محمد خان نوبت عزیمت داشته
حضور اعلیحضرت اقدس رسانیده اگرچه عریضه مشعر بر اظهار عبودیت نمود
بود لیکن بوی اعلا فضلی از عریضه او مشام هواخواهان دولت جاوید رسید
شاهزاده عباس میرزا ولیعهد خود کرده مامور بسمت آذربایجان کرد
شاهی در نیابت ... حرکت زد ... نموده جعفرقلی خان
جعفر را از راه خبوشان ... قوچان ... جمشید خان
مامور ... خان ... اطاعت ... نمودند
او را بعرض رسانیدند ... نیشابور شده فرستاده
... اهل مشهد بابان داده
... فرستاده ... اعتماد باشی
... جعفر خان ... مشغول شد ... نیشابور
... رکاب ... نیابت ... مشغول ... رسید
... خان ... نوده ... خان ...
... محمد خان ... محاصره مشهد مشغول
باشند ... موکب ... مشخص شده ...
حوالی مشهد ... نادر میرزا ...

کرده

۳۰۹

[illegible]

که مشهد را تسلیم نموده متقبل دادن دختر خود به یکی از شاهزادگان [illegible]
قبول یافت پس آنحضرت در یازدهم ربیع الاول عازم طهران
در خبار ان میرزا شفیع بجهة آوردن دختر یار میرزا مامور مشهد [illegible]
صادق خان خواهر الله یار خان مصادف نمیجه [illegible] قابل [illegible]
خواست پیش از رسیدن [illegible] قلعه [illegible] رفته حکایت مهمات
پیشکش به مهمات منتظم سازد آنحضرت الله یار خان [illegible]
درب قلعه را بسته ابواب جنگ را باز کرده چون [illegible]
رخصت در [illegible] بود تمام کار التفات میرزا شفیع دختر [illegible]
رسانده و در آنجا وارد طهران شدند چون [illegible] حرکت [illegible]
شاهزاده عباس میرزا مامور به [illegible] تا [illegible] و انتظام مهام
آن [illegible] نموده بودند خبر رسیده که تا [illegible] قلعه کلات وارد و [illegible]
حصار [illegible] نموده تخته [illegible]
جمعی فراهم [illegible] منهزم شده [illegible] پناه [illegible] ده [illegible]
و هر [illegible] مقتول و غنیمت [illegible] گردید
محمد میرزای افغان [illegible] مرتضی [illegible] روانه خراسان
و امیر حسن خان طبسی امیر خان عرب [illegible]

[illegible]

نتیجه فرار اسمعیل خان با هژده کلان دزد و هرزه و جمعی از افاغنه
بمحمد میرزا پیوسته کارشان را گرفت و به تصرف نتیجه بهر زیست
روزنامه محاصره هرات از روی تاراج کرده بهر روز دزدان
فرزر و سوار اردو در درگاه بمورد نوازشات و با موجب ترفیع اصفهان
شدند بعد از چندی محمد میرزا فرار کرده بطهران آمده محترم شد
دختر ... میرزا شاهزاده حسنعلی میرزا نکاح کرده جهانگیری
باطراف عالم منتشر شده سلاطین و خوانین اطراف کتابت جهت
تهنیت بدرگاه ... از جمله عهد نقلی
... بهار ... نامه ... شاه فرنگ ...
پادشاه ... نامه ... زنجیر فیل آورده فرستاده
مورد اشفاق شاهی شده متعاقب ... درین سال الله یار خان
حاکم یزد از گناه خود نیز عذر خواست و چاکری سلطان شهید شده که
... میرزا اسدالله مستوفی مامور خدمت فارس ... حسینعلی
میرزا ... زیارت ... آمده مستوطنین
... مخصوص ... امر بعمارت ...
بازوره ... فرمود پس مراجعت بطهران دو سال ...
... خراسان چون از قراری که ذکر شد ... اشفاق ...

نفاق

تاریخ ابتدای نوشتن [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

۳۱۱

نفاق گذشته قلیچ خان زیاد و میرزا الله یار خان بجز لعن مخالف
میمنه و بحسن و اشارت شده بقتل رسید و هم در ایام ناحیه ابراهیم
خان بمقبل شاه شرف اند و در گذشته شاهزاده اعظم عباس میرزا
دور دربار او ز باچاپ ابراهیم خان عمزاده را مقدمه را
مجلس روانه خراسان بمحاصره کرده [illegible] الله یار خان و دون چه
[illegible] شده بعذر احضار حرکت و در این اثنا [illegible] در خدمت [illegible]
[illegible] بسیار بشفاعت الله یار خان آمده استدعا نمود که [illegible]
[illegible] ایشان بپوازند خان خود بحضور خواهد آمد آنحضرت به [illegible] بود
حرکت و در اثنا چمن کالپوش آمده بعد از ترکمانیه ورود بهمان
بعروسی محمد ولی میرزا مشغول و در اثنا ورود طهران و در اثنا [illegible]
نظم امور گیلان را قزوین و محمد علی میرزا عروسی کرده معاودت
بطهران عباس میرزا احضار و رود [illegible] ملکم [illegible] در نام
ایلچی چندر ان فرنگ فرمان فرمای هند [illegible] بدربار گردون
[illegible] عهدنامه مشتمل بر ضوابط اتحاد از جانب هندوستان
بنظر اشرف رسانید مستدعی [illegible] ساخته مجرا معاودت
حاجی خلیل خان ملک التجار [illegible] از جانب آنحضرت مامور

اتی

ایلچی منبه روانه مشهد و در سال یحی ییل ۱۲۰۱ دالده آنحضرت عازم
قلعه ترشیزی طلبات عالیجاه روانه مقصد شد چون الیار خان
قلیچی دمغز قالی پیاپت حشم بوریا روزبه دمیده تعهد شاه جهان
بنظر رسیده ابراهیم خان پیادت ایشان ز رشامت انقلب
چیچی ز رعایای سرود ریا بال چون سطوت که هم در همین سال
قلیچی ابراهیم را در آن زمان دولت چند نفر از مجاهدین خدا
نشناس بخط پادشاهی شده و بنا ء همی ایشان یافت در همین
سال حسینعلی خان مهر دانستم نام مجهول الحال رسیده ی مشهور کوچک
شده یکی داعیه سلطنت نموده از زرنگاشان باصفهان آمده ماده
سلطنت گشت و این خبر شهر ربیع الاول بعرض رسید محاله جویان را
روانه اصفهان عباس میرزا مأمور معفو شده در اواخر همین سال
قتل غارت و طایفه تقلاق افتاده قریب پنج هزار کس کشته
بباد رفت و در سال شاقوی ئیل ۱۲۰۲ ابرار جشن نوروزی عزم
تسخیر قلعه خراسان مشهد مقدس لطیف جام نموده اطراف شهر را
محاصره کرده اهالی شهر میرزا احمدی مجتهد را شفیع ... قبحات اشد پس آن
حضرت طهران دو همین سال عزم آل مغفور فرموده در آن ایام قیصر
شاهزاده دلدشاه زمان افغان و میکشهای لایق زنجیر قیمت گرانبها

العقد

۳۱۳

تمت

بتاریخ [illegible] ماه محرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

السلطان [illegible]

و نهضت شاهانه که موکب شاهی در زمستان طهران به شاهزاده
عباس میرزا عروسی کرده فتحعلی میرزا شمشیر مرصع و خلاع فاخره
و سراپرده [illegible] خراسان حکم شد در هر باب [illegible] لازم
شمردند در سال [illegible] بعد از جشن نوروزی محمد ولی
میرزا مأمور [illegible] شهید [illegible] موکب همایون نسبت [illegible]
بهفت بعد از چند روز [illegible] توقف [illegible] روماری [illegible]
کوچ کردی [illegible] سال [illegible] ۱۲۱۵ [illegible] انعقاد [illegible]
روز از [illegible] خان بعد از [illegible] اوزباکان بعد از فوت آقا محمد خان
بسته [illegible] کلاه پادشاه [illegible] ایران [illegible] و [illegible]
اوزباکان [illegible] از [illegible] خان در گذشته [illegible]
منازعه روسیه [illegible] کردند [illegible]
با [illegible] گنجه را [illegible] تصرف خود [illegible] آنحضرت مشغول
[illegible] بود [illegible] رسید اول نامه [illegible] عهد و [illegible]
[illegible] ترک زیاده نمود لاجرم عباس میرزا [illegible]
[illegible] فرموده شاهزاده بعزم مقابله حرکت [illegible]
[illegible] ایران عازم مقابله و شاهزاده [illegible]

کلبانزدل در روز دیگر مقابله نموده شکست و منهزم خود را بفن
کوه رسانیده عسکر ایشان بغارت رفت روز دیگر باز محاربه نموده
باز اشپختر منهزم نموده روی بطرف ایروان نهاد که
شاید با محمد خان طرح دوستی افکنده کار قلبانزد به زور
حیله خود را بشهر هم به جامع رسانده مشخص شد در فکر
شبخون افتاد شاهزاده مطلع و نصف سپاه حجر گشته با حاضر
لشکر بر سر شده روی مقابله آوردند در آن روز طوایف
شمس الدین و عزایم که از عمال لضن باقدام میمنت هم
آمده بودند دست نیابت عسکر گشوده لشکریان از هم متفرق
شد از محاربه بر دست کشیده شاهزاده ناچار عقب لشکر گرفته
چاپاری روانه دربار شاهی نموده آنحضرت امیر داماغا
را با فوجی از ترکمانیه و غیرها سوار رکاب شاهزاده دامیمی
نظلی را با جواب نامه سرعسکر به عفو عهود و مودت مرخص و محمد
خان ملک التجاره ارسالات و مامور در اسلطانیه محمد
ایروان عبور نموده در نخجوان به معیت خان با هم دیزه میرزا
آورد رکاب آنحضرت از دنبال حرکت و در سه فرسخی اردو آن
نصب نموده قصد شبخون نصف شبی روی لشکر روسیه بدانجه
کرده

ملک ثالث العجم
ز ابتدای سلطنت [illegible]
[illegible] بروز ظهور [illegible]
[illegible] حلقه [illegible]
قاجاریه [illegible]

کشیده جمعی کثیر از ایشان مقتول و اشپختر در مسجد جامع ایروان خزیده لشکریان
مظفر و منصور باردو پیوسته بعد از چند روز اشپختر شبخون آورده چند دالان مسجد
جامع منهدم و راه آذوقه مسدود شده اشپختر در ظلمت شب فرار و راه
تفلیس پیش گرفت پس آنحضرت عازم طهران و در سال سیچقان ئیل
سنه ۱۲۱۹ بجز از انقضای ایام سرور عباس میرزا را با آذربایجان مأمور
و خود بچمن سلطانیه نصب لوا نموده از آنجا بچمن اوجان آمده بعرض
رسید که ابراهیم خلیل خان والی شوشی روی نیاز با شپختر
آورده دین و ملت و قلعه دولت را باو سپرده عباس میرزا را امر
بدفع او و تسخیر شوشی و خود از راه قراجه داغ عازم قراباغ
و بدیع علیها سلطنها شد و بار دیگر اشپختر محاربه نموده و
توپخانه و اثاثه روسیه بتصرف درآمده رتق و فتق مهام آذربایجان
را بکف کفایت عباس میرزا گذاشته ایالت ایروان
را بمهدی قلیخان قاجار دولو تفویض و عطف
عنان بدارالسلطنه نمود چون اشپختر از معاودت
موکب همایون مخبر شد پای جلادت از گلیم بیرون
نهاده روی بملاقات ابراهیم خلیل خان نهاد
ابراهیم خلیل خان نیز خود او را استقبال نمود

کشید

کلید قلعه را بوی سپرد و پس اشپخدر جمعی را بمحافظت قلعه و فوجی را بتسخیر
باکوبه مامور و خود بطرف شیروان رفته کاری از پیش نبرده عزیمت باکوبه نمود و
شاهزاده را چون از اوضاع شیروانات استحضار افتاد با وجود زمستان
و شدت سردی هوا بطرف ارده‌بیل حرکت و اشپخدر وارد ظاهر باکوبه
شده حسینقلی خان حاکم باکوبه بوی پیغام داد که چنانچه در بیرون شهر
ملاقات شود و عهود مودت بمواثیق و ایمان مؤکد گردد کلید قلعه سپرده
آید اشپخدر بدون تامل بکنار حصار آمده حسینقلی خان نزد وی
آمده از طرفین زبان بتمهید اسباب مودت گشودند و در حصن بنیان
دوستی بودند یکی از اقوام حسینقلیخان ابراهیم بیک نام او را هدف
گلوله ساخته از پایش درآورده و قلعه گیان شمشیر کشیده بمیان
روسیه افتاده روسیه فرار و خود را بکنار دریا رسانیده بکشتی
سوار و بسمت حاجی ترخان رفتند روز ششم ذیحجه چاپار شاهزاده سر
وارد دربار و سر و یکدست اشپخدر را بپایه سریر سلطنتش آوردند
بعد از قتل اشپخدر که خبر آن بپایه سریر رسید شاهزاده حسینقلی میرزا را
عروسی کرده در این اثنا ایلچی از دولت فرانسه بجهة تجدید اسباب محبت
و تشیید قواعد دوستی و مودت با نامه دوستانه
وارد و از اینجانب نیز میرزا محمد رضای قزوینی بسفارت مامور شد

در سال

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

۳۱۷

فصل

تاریخ ها از سال عجم شده

از ابتدای سلطنت کیومرث الی انتهای دولت فتحعلی شاه

سنه هجری از ظهور اسلام سلطنت که کرده

از ابتدای خلفای بنی امیه

سلاطین

قاجار

السلطان فتحعلی شاه

و در سال اودئیل بعد از جشن نوروزی بطرف سلطانیه نهضت و در آنجا
خبر قتل ابراهیم خلیل خان و تصرف ایلات قراباغ رسیده حسین خان
قاجار و اسمعیل بیک دامغانی را بجهت جمع ایلات مزبوره و دفع مصطفی خان
شیروانی بمعسکر عباس میرزا مامور فرموده و بعد از وصول خبر قتل ابراهیم
خلیل خان حسب المسئول ایلات قراباغ عزیمت آنجا فرموده در عرض راه خبر ورود
دینار از آشقلیس و عزیمت او به قراباغ رسیده عازم مقابله بعد از گیر و دار
بسیار او را منهزم و پیر قلیخان قاجار را مامور مجادله مصطفی خان شیروانی
نموده معاودت به تبریز نمود تمت الکتاب فی ثانی عشر شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۳

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

حساب ۱۳۱۶ خورشیدی

[illegible]

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره [illegible]